



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

نگاهی بر زندگی

امام هادی علیه السلام

محمد محمدی اشتهاردی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی بر زندگی امام هادی (ع)

نویسنده:

محمد محمدی اشتهاردی

ناشر چاپی:

مطهر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	نگاهی بر زندگی امام هادی (ع)
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	پیشگفتار
۱۰	امام هادی دوازدهمین ستاره‌ی درخشان عصمت
۱۰	کتاب حاضر
۱۱	مشخصات حضرت امام هادی
۱۱	امام هادی از آغاز تولد تا آغاز خلافت متوکل عباسی
۱۱	حضرت سمانه مادر امام هادی
۱۱	ولادت و نامگذاری امام هادی
۱۲	شباهت به پدر
۱۲	آغاز امامت امام هادی و تصریح امام جواد به آن
۱۲	وصیت امام جواد به امامت امام هادی
۱۳	امامت امام هادی در خردسالی
۱۳	اشاره
۱۴	آگاهی از رحلت امام جواد
۱۴	علم خداداد، در دوران کودکی
۱۴	نمونه‌های دیگر از معجزات امام در موارد دیگر
۱۵	خبر از حادثه‌ی مخفی آینده
۱۵	تبدیل مجلس قهقهه به عزا
۱۵	زنده کردن مرکب مرده
۱۵	نشانه‌های صدق امامت امام هادی
۱۶	حوزه‌ی علمیه‌ی امام هادی در مدینه

- ۱۶ احترام و تجلیل امام هادی از علما
- ۱۷ احترام خاص امام هادی به فقیه شیعه و پاسخ به معترضین
- ۱۷ مناظره‌ی جالب در مورد حکم اعدام مسیحی زناکار
- ۱۸ پاسخهای امام هادی به پرسشهای پیچیده یحیی بن اکثم
- ۲۱ تفسیر بزرگ امام هادی بر قرآن
- ۲۱ شاگردان حوزه‌ی امام هادی
- ۲۱ اشاره
- ۲۲ حضرت عبدالعظیم حسنی
- ۲۲ اشاره
- ۲۲ پذیرش آیین عبدالعظیم از نظر امام هادی
- ۲۳ مقام بسیار ارجمند حضرت عبدالعظیم در نزد امام هادی
- ۲۳ عثمان بن سعید
- ۲۳ این‌سکیت فقیه بزرگ اهوازی
- ۲۴ مبارزات فرهنگی امام هادی با گروهکها
- ۲۴ اشاره
- ۲۴ امام هادی در برابر صوفیه
- ۲۵ امام هادی در برابر واقفیه
- ۲۵ امام هادی در برابر غلات
- ۲۶ امام هادی در برابر بحث جنجالی خلق قرآن
- ۲۶ امام هادی در برابر گروه جبریه
- ۲۷ موضع‌گیریهای امام هادی در برابر ظلم طاغوتها
- ۲۸ امام هادی در عصر معتصم و واثق
- ۲۸ اشاره
- ۲۸ خبر از دگرگونی حکومت واثق

- سؤال واثق از امام هادی ۲۹
- گرایش سرلشگر ترک به امام هادی ۲۹
- امام هادی در عصر خلافت متوکل و خلفای بعد از او ۲۹
- اشاره ۲۹
- سیاست متوکل در تبعید امام از مدینه به سامرا ۳۰
- ابراز ناراحتی شدید مردم مدینه از تبعید امام ۳۰
- پوشیدن لباس بارانی در هوای صاف آفتابی! ۳۰
- امام هادی در سرای گدایان ۳۱
- خریداری خانه و سکونت امام در آن ۳۱
- برخوردهای گوناگون با امام هادی ۳۱
- اشاره ۳۱
- نیاز متوکل به مقام علمی امام هادی ۳۱
- هلاکت مرد گستاخ و بدزبان ۳۲
- شکوه امام هادی در پرتو امدادهای غیبی ۳۲
- اعتراف دشمنان به کمال امام ۳۳
- شکوه امام هادی و سرافکنندگی بدخواهان ۳۴
- امام هادی در شکنجه‌گاه زندان ۳۴
- قدرت پوشالی متوکل، در برابر قدرت ملکوتی امام ۳۵
- سر به نیست شدن شعبده‌باز گستاخ ۳۶
- دگرگونی مجلس میگزاری به مجلس عزاداری ۳۶
- خنثی شدن توطئه متوکل ۳۷
- کنترل رساندن اموال به امام هادی ۳۸
- هشدار امام هادی و سرازیری متوکل در پرتگاه مرگ ۳۸
- چگونگی مرگ ذلت‌بار متوکل ۳۹

- ۳۹ امام هادی در عصر منتصر
- ۳۹ امام هادی در عصر مستعین
- ۴۰ امام هادی در عصر خلافت معتز و شهادت آن حضرت
- ۴۰ تشییع جنازه و خاکسپاری امام هادی
- ۴۱ نمونه‌هایی از گفتار امام هادی
- ۴۱ ده گفتار از امام هادی
- ۴۱ نمونه‌هایی از رفتار امام هادی
- ۴۱ اشاره
- ۴۱ عبادت و بندگی
- ۴۲ پرهیز از بد گفتن به روزگار
- ۴۲ آموزش در کنار بستر شهادت
- ۴۳ نصیحت قاطع امام هادی به متوکل
- ۴۳ دور کردن چاپلوس از مدیحه‌سرایی
- ۴۳ شکوه امام هادی و شیعه شدن مرد اصفهانی
- ۴۴ نمونه‌ای از مهمان‌نوازی و کرم امام هادی
- ۴۴ نهی شدید امام هادی از همنشینی با گمراهان
- ۴۵ ماجرای عجیب مسیحی و خبر دادن امام از فرزند شیعی او
- ۴۶ دوا رسانی امام هادی به بیمار
- ۴۶ معجزه‌ی عجیب طی الارض
- ۴۶ آسانگیری در آنچه خدا آسان گرفته
- ۴۷ دستور به شکرانه‌ی نعمتهای فراموش شده
- ۴۷ برطرف شدن بیماری با نهیب امام هادی
- ۴۷ مسلمان شدن قیصر روم از پاسخ امام هادی
- ۴۸ عزت نفس و توکل امام هادی به خدا

- ۴۹ دعای دیگری از امام هادی
- ۴۹ دلجویی و نوازش از دوستان
- ۵۰ خریداری گوسفند برای عید قربان و تقسیم آن بین مردم
- ۵۰ بهره‌مندی از نعمتهای الهی و اظهار شکر آنها
- ۵۰ کشاورزی امام هادی
- ۵۰ فرزندان امام هادی
- ۵۱ پاورقی
- ۵۵ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

نگاهی بر زندگی امام هادی (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه: محمدی اشتهاردی محمد، - ۱۳۲۳
 عنوان و نام پدید آور: نگاهی بر زندگی امام هادی علیه السلام محمد محمدی اشتهاردی مشخصات نشر: تهران نشر مطهر، ۱۳۷۴.
 مشخصات ظاهری: ص ۱۴۴
 فروست: (پرتوی از زندگی چهارده معصوم ع ۱۲)
 پرتوی از زندگی چهارده معصوم ع؛ ج ۱۲
 شابک: ۹۶۴-۵۸۳۹-۱۰-۶بها: ۱۵۰۰ریال؛ ۹۶۴-۵۸۳۹-۱۰-۶بها: ۱۵۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت:
 کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه موضوع: علی بن محمدنقی ع، امام دهم ۲۵۴ - ۲۱۲ق --
 سرگذشتنامه رده بندی کنگره: BP۳۶/پ۱۲، ۴.ج رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۸۳
 شماره کتابشناسی ملی: م ۷۴-۲۶۸۶

پیشگفتار

امام هادی دوازدهمین ستاره‌ی درخشان عصمت

بسم الله الرحمن الرحيم این بار سخن از امام هادی علیه السلام دهمین اختر آسمان امامت و دوازدهمین گوهر دریای عصمت، خورشید علم و کمال در عصر تیره‌ی طاغوت‌های عباسی است. او که به حق وارث پدر و اجداد پاکش بود و در عصر خود به خوبی توانست خط فکری و فرهنگ تشیع راستین علوی را آشکار سازد و اسلام راستین را در فرهنگ تشیع نشان دهد. امام علی نام هادی لقب که ظاهر از او گشت فضل و ادب فرو مرد بدعت به ایام او برافروخت دانش زانوار او از او نور ایمان فروزنده شد زاو سنت مصطفی زنده شد سپهر شرف را رخس آفتاب دلش واقف سر ام‌الکتاب [صفحه ۸] به تاج امانت سرش سرفراز فتاده به پایش ملک از نیاز امام بزرگ و رهبر معصوم و ارجمندی که خداوند در حدیث لوح او را چنین ستوده است: و اختم بالسعادة لابنه علی ولیی، و ناصری و الشاهد فی خلقی و امینی علی وحیی: «و سرانجام کار، پسر امام جواد علیه السلام را با سعادت قرین کنم. همان علی علیه السلام را که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است.» [۱]. در این فراز، خداوند امام هادی علیه السلام را با چهار لقب (دوست من، یاور من، گواه و ناظر بر مخلوقم و امین وحی من) تمجید نموده که هر کدام کافی است تا مقام بسیار ارجمند آن بزرگوار را نشان دهد.

کتاب حاضر

این کتاب به عنوان دوازدهمین شماره‌ی «پرتوی از زندگی چهارده معصوم علیه السلام» می‌باشد که با قلم روان و همگانی تقدیم می‌گردد. این کتاب در سه بخش تنظیم گردید: بخش اول: امام هادی علیه السلام از آغاز تولد تا آغاز خلافت متوکل عباسی (حدود ۲۰ سال) [صفحه ۹] بخش دوم: امام هادی علیه السلام در عصر متوکل عباسی (حدود ۱۵ سال) و خلفای بعد از او. بخش سوم: نمونه‌هایی از گفتار و رفتار امام هادی علیه السلام. قم: محمد محمدی اشتهاردی زمستان ۱۳۷۳ ش [صفحه ۱۰]

مشخصات حضرت امام هادی

نام: امام علی (ع) القاب معروف: هادی، نقی (ع) کنیه: ابوالحسن سوم (ع) پدر و مادر: امام جواد (ع)، سمانه (س) وقت و محل تولد: ۱۵ ذیحجه‌ی سال ۲۱۲ هجری در روستای صربا، نزدیک مدینه. وقت و محل شهادت: سوم رجب سال ۲۵۴ در سن ۴۱ سالگی در شهر «سامرا» بر اثر زهری که با دسیسه‌ی «معتز» (سیزدهمین خلیفه عباسی) توسط معتمد عباسی، به آن حضرت خورانده‌اند، به شهادت رسید. مرقد شریف: شهر سامرا، واقع در عراق. دوران زندگی: در سه بخش: ۱. حدود هشت سال قبل از امامت (از ذیحجه سال ۲۱۲ تا ۲۲۰ ه. ق) ۲. دوران امامت، در زمان خلفای قبل از متوکل، دوازده سال (از سال ۲۲۰ تا ۲۳۲ ه. ق) ۳. دوران امامت در سخت‌ترین شرایط، در زمان خلافت پانزده ساله‌ی دیکتاتوری متوکل (دهمین خلیفه عباسی) و سپس خلفای بعدی که عبارت بودند از: منتصر، المستعین، و المعتز. آن حضرت حدود ۳۳ سال امامت کرد. [صفحه ۱۱]

امام هادی از آغاز تولد تا آغاز خلافت متوکل عباسی

حضرت سمانه مادر امام هادی

حضرت سمانه علیهاالسلام از اهالی مغرب (حدود بین آفریقا و اندلس) بود که دست تقدیر او را به مدینه آورد و همسر امام جواد علیه‌السلام گردید. این بانوی با کمال، به قدری در راه کمالات و فضایل معنوی، ممتاز بود که او را سیده و ام‌الفضل (مادر ارزشها) می‌نامیدند. در زهد و تقوا در عصر خود بی‌نظیر بود و بیشتر روزهای سال، روزه سنتی می‌گرفت. هنگامی که سمانه با کاروان مغرب، به مدینه آمد و توسط محمد بن فرج به خانه‌ی امام جواد علیه‌السلام راه یافت و همسر آن حضرت گردید، امام جواد علیه‌السلام در شأن او چنین فرمود: ان اسمها سمانه، و انها امه عارفه بحقی، و هی من [صفحه ۱۲] نساء الجنه، لا یقربها شیطان مارد، و لا ینالها کید جبار عنید، و هی کانت بعین الله التی لا تنام، و لا تخلف عن امهات الصدیقین و الصالحین. «نام او سمانه است. او بانویی است که به حق مرا می‌شناسد. او از بانوان بهشت است. شیطان سرکش به او نزدیک نشود و نیرنگ طاغوت عنود به او راه نیابد. او همواره مورد نظر لطف خداوندی است که هرگز خواب ندارد و هم‌تراز مادران افراد صدیق و صالح است.» عالم بزرگ، سید مرتضی در کتاب عیون المعجزات، در شأن حضرت سمانه می‌نویسد: و کانت من القانتات: «او از بانوانی بود که در مقام عبادت خدا نهایت خشوع و خضوع را داشت و پیوندش با خدا، بسیار گرم و تنگاتنگ بود». [۲]. آری، یک بانو می‌تواند به مقامی برسد که به فرموده‌ی امام جواد علیه‌السلام شایستگی مادری افراد راستین و شایسته را پیدا کند و فرزانه‌ی ممتاز و ارجمندی همچون امام هادی علیه‌السلام از دامن او برخیزد.

ولادت و نامگذاری امام هادی

امام هادی علیه‌السلام در روستای (و به تعبیر دیگر در مزرعه‌ی) «صربا» که در یک فرسخی مدینه قرار داشت و امام کاظم علیه‌السلام آن را احداث [صفحه ۱۳] نموده بود، در روز سه‌شنبه نیمه ذیحجه دیده به جهان گشود. [۳]. امام جواد علیه‌السلام نام او را علی نهاد. همنام اجداد پاکش امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و علی بن الحسین، امام سجاد علیه‌السلام و علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و چه نامگذاری شایسته. چرا که شجاعت و بلاغت و سخنوری امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را داشت و در عبادت و تقوا و بندگی همچون سید ساجدان بود و در کمالات و سیاست و تدبیر، بسان حضرت رضا علیه‌السلام بود. کنیه‌ی او را ابوالحسن نهاد چرا که یادآور شهامت و صبر ابوالحسن اول امام کاظم علیه‌السلام بود و علم و حلم ابوالحسن دوم حضرت رضا علیه‌السلام را داشت. به این ترتیب امامان علیهم‌السلام به ما آموختند که نامهای زیبا برای فرزندان خود انتخاب کنیم و با کنیه و لقبهای زیبا و

معنی دار، به آنها احترام بگذاریم، چرا که احترام به کودک، نقش مهمی در رشد روانی و بلوغ اخلاقی او دارد و او را از هرگونه عقده و احساس کمبود، دور می‌سازد. امام هادی علیه‌السلام لقبهای متعددی مانند: نقی، هادی، امین، طیب، فقیه، مؤتمن، متوکل، عالم و... داشت، که هر یک از این لقبها بیانگر یکی از صفات ارزشمند او است و او به طور کامل از آن صفات بهره‌مند بود. [۴]. [صفحه ۱۴]

شباهت به پدر

هنگامی که امام جواد علیه‌السلام (در سال ۲۲۰ ه. ق به دعوت اجباری معتصم) می‌خواست از مدینه به سوی بغداد حرکت کند، پس از آنکه به جانشینی امام هادی علیه‌السلام تصریح کرد، او را (که در آن هنگام هفت سال داشت) در آغوش گرفت و فرمود: «چه دوست داری تا از عراق برای تو هدیه و سوغاتی بیاورم؟» حضرت هادی علیه‌السلام عرض کرد: «شمشیری که گویا آتش شعله‌ور است.» سپس امام جواد علیه‌السلام به پسر دیگرش موسی توجه کرد و فرمود: «تو چه دوست داری تا از عراق برایت به عنوان هدیه بیاورم؟» موسی عرض کرد: یک اسب برایم بیاور (و به قولی گفت: فرش خانه‌ای). امام جواد علیه‌السلام فرمود: اشبهنی ابوالحسن، و اشبه هذا امه: «ابوالحسن حضرت هادی، به من شباهت دارد و مانند من است، ولی موسی به مادرش شباهت دارد.» [۵]. خواسته‌ی امام هادی علیه‌السلام از پدر، نشانه‌ی شجاعت ذاتی او است. او شمشیر بران می‌خواهد تا با آن شمشیر با طاغوتیان و دشمنان بجنگد و در پرتو جهاد و دفاع، از حریم دین و عدل اسلامی نگهبانی کند. [صفحه ۱۵] در مورد چهره‌ی ظاهری امام هادی علیه‌السلام نوشته‌اند: او قامتی معتدل، چهره‌ای سفید متمایل به سرخی، چشمهایی درشت، ابروانی گشاده، سیمایی شاداب و دلی آرام داشت. و در کتاب فصول المهمه نقل شده آن حضرت گندمگون بوده. [۶]. او همچون پدرانش، قامتی پرشکوه، وقار و هیبتی چشمگیر داشت، به گونه‌ای که خود به خود حاضران و بینندگان را به خضوع و تعظیم در برابرش فرامی‌خواند. لذا در وصفش این چنین گفته شده است: «او پاکیزه‌ترین و خوشبوترین انسانها از نظر روح و روان و راستگوترین لهجه را داشت. از نزدیک نمکین‌ترین و از دور کاملترین انسانها بود. هرگاه سکوت می‌کرد هیبت و شکوهش آشکار و چیره می‌شد و هرگاه سخن می‌گفت بها و مقامش چشمگیر می‌گردید. نشانه‌ی خاندان رسالت از سیمایش می‌درخشید، چرا که او میوه‌ی درخت رسالت و شاخه‌ای از باغستان نبوت و گزیده‌ای از دودمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود.» [۷].

آغاز امامت امام هادی و تصریح امام جواد به آن

قبل از آنکه امام هادی علیه‌السلام به امامت برسد، پدرش امام جواد علیه‌السلام در فرصتهای مناسب، به امامت و جانشینی او تصریح نموده [صفحه ۱۶] بود. از جمله در آن هنگام که در سال ۲۲۰ هجری از مدینه به سوی بغداد می‌رفت، یکی از یارانش به نام اسماعیل بن مهران پرسید: «امام بعد از شما کیست؟» آن حضرت در پاسخ فرمود: الامر من بعدی الی ابنی علی: «امر امامت بعد از من، به عهده‌ی پسر من علی (امام هادی) می‌باشد.» [۸].

وصیت امام جواد به امامت امام هادی

هنگامی که امام جواد علیه‌السلام بر اثر زهری که به دستور معتصم عباسی به او خوراندند، مسموم و بستری شد، احساس کرد در سفر آخرت قرار گرفته، لذا در مورد جانشینش وصیت کرد. در اینجا نظر شما را به چگونگی آن جلب می‌کنم: «خیرانی» می‌گوید: پدرم که خدمتکار خانه‌ی امام جواد علیه‌السلام بود می‌گفت شخصی به نام «احمد بن محمد بن عیسی» هر شب هنگام سحر به خانه‌ی امام جواد علیه‌السلام می‌آمد تا از وضع بیماری آن حضرت باخبر گردد. اکنون ماجرا را از زبان پدر خیرانی بشنوید: «بین

امام جواد علیه‌السلام و من شخصی (به عنوان رسول) واسطه بود. وقتی او به خانه‌ی امام جواد علیه‌السلام می‌آمد، احمد (نامبرده) می‌رفت. روزی من با رسول خلوت کردم، رسول گفت: «آقاییت (امام جواد) به تو سلام می‌رساند [صفحه ۱۷] و می‌فرماید من از دنیا می‌روم و بعد از من، مقام امامت به پسر من علی (امام هادی) می‌رسد و او بعد از من همان حق را بر گردن شما دارد که من بعد از پدرم بر شما داشتم.» سپس رسول رفت، با اینکه سخن من با او محرمانه بود، احمد (نامبرده) که در گوشه‌ای پنهان شده بود، سخن ما را شنید و به من گفت: «رسول به تو چه گفت؟» گفتم: سخن خیری گفت. احمد به من گفت: «سخن رسول را شنیدم، آن را از من پنهان مکن (سپس آنچه شنیده بود بیان کرد)، من به احمد گفتم: اینکه سخن محرمانه ما را شنیدی برای تو روا نبود، زیرا خداوند می‌فرماید: «و لا تجسسوا: تجسس نکنید.» [۹]. اکنون که شنیده‌ای، این گواهی را (که امام بعد از امام جواد علیه‌السلام حضرت هادی علیه‌السلام است) پیش خود نگهدار و مکتوم بدار تا هنگامی که به آن گواهی، احتیاج شد، گواهی ده. هنگامی که صبح شد، من («خیرانی» خدمتکار خانه‌ی امام جواد) همان خبر رسول (که امام بعد از امام جواد، حضرت هادی علیه‌السلام می‌باشد) را در ده ورقه نوشته و مهر کردم و مخفیانه به ده نفر از بزرگان قوم دادم و به هر یک از آنها گفتم: «اگر من قبل از آنکه این ورقه را از شما مطالبه کنم، از [صفحه ۱۸] دنیا رفتم آن را باز کنید و مضمونش را به اطلاع مردم برسانید.» هنگامی که امام جواد علیه‌السلام از دنیا رفت، من طبق دعوت «محمد بن فرج» [۱۰] به خانه‌ی او رفتم، دیدیم دوستان در خانه‌ی او جلسه تشکیل داده‌اند. در آن جلسه، ورقه‌ها را از آن ده نفر (مذکور) دریافت کردم و نوشته‌ی آن ورقه‌ها را برای حاضران خواندم. حاضران گفتند: «خوب بود که گواه دیگری نیز می‌داشتی.» من گفتم: خداوند آن گواه را نیز درست کرده، آنگاه به ابوجعفر اشعری (همان احمد نامبرده) که در آنجا حاضر بود گفتم: «آنچه از رسول امام شنیدی، اکنون گواهی بده.» احمد منکر شد و به دروغ گفت: «چیزی نشنیده‌ام.» من احمد را به مباحله طلبیدم (یعنی به او گفتم: با هم دعا کنیم و از خدا بخواهیم، عذابش را بر آن کس که دروغگو است برساند). در این هنگام، احمد اقرار کرد و گفت: «آری، من این پیام (امام جواد علیه‌السلام توسط رسول) را شنیدم و این (مقام امامت) شرافتی بود که دوست داشتم به مردی از عرب برسد، نه عجم.» در این هنگام، همه‌ی حاضران به امامت حضرت هادی علیه‌السلام، بعد از امام جواد علیه‌السلام اعتقاد یافتند.» [۱۱]. [صفحه ۱۹] از صقر بن دلف نیز روایت شده که امام جواد علیه‌السلام در مورد حضرت هادی علیه‌السلام چنین می‌فرماید: ان الامام بعدی ابني علی، امره امری، و قوله قولی، و طاعته طاعتی: «همانا امام بعد از من، پسر من علی علیه‌السلام است. امر او امر من و سخنش سخن من و اطاعت از او اطاعت از من است.» [۱۲].

امامت امام هادی در خردسالی

اشاره

دومین امامی که در خردسالی و در سن هشت سالگی به امامت رسید، امام هادی علیه‌السلام بود. [۱۳]. کوتاه سخن آنکه: از نظر جهان‌بینی الهی، پیشوایان الهی به خاطر اهداف معنوی، از تربیتهای خاصی برخوردارند، به طوری که لیاقت آن را می‌یابند که در دوران خردسالی دارای ارزشها و کمالات در سطح عالی گردند، که در افراد عالی چنین موقعیتی ممکن نمی‌باشد. خداوندی که توانایش نامحدود است، چه مانعی دارد به خاطر اهداف مهمتر به یک خردسال، لیاقت و شایستگی امامت را بدهد؛ چنانکه دلایل استوار و نشانه‌های امامت و معجزاتی که از امام هادی علیه‌السلام در همان دوران خردسالی بروز کرد، شاهد آن بود که مورد [صفحه ۲۰] لطف خاص خداوند قرار گرفته و واجد کمالات یک امام جامع و معصوم همچون سلیمان، عیسی و یحیی علیهم‌السلام که در دوران کودکی به مقام پیامبری رسیدند شده است. [۱۴]. در اینجا، از میان دهها معجزه و دلایل صدق امامت امام هادی علیه‌السلام، نظر شما را به ذکر چند نمونه جلب می‌کنیم:

آگاهی از رحلت امام جواد

هنگامی که امام جواد علیه‌السلام به شهادت رسید در بغداد بود، ولی فرزندش امام هادی علیه‌السلام در مدینه سکونت داشت. امام هادی علیه‌السلام در آن وقت حدود هشت سال داشت و در نزد سرپرست خود به نام ابوزکریا به سر می‌برد. یکی از حاضران می‌گوید: ناگاه امام هادی علیه‌السلام غمگین شد و گریه‌ی سختی کرد. ابوزکریا عرض کرد: «چرا گریه می‌کنی؟» آن حضرت پاسخی نداد؛ وارد خانه شد، ناله و گریه‌ی بلند سر داد، سپس بیرون آمد. ابوزکریا پرسید: «چرا گریه می‌کنی؟» امام فرمود: «در همین لحظه پدرم رحلت کرد.» حاضران پرسیدند: «چه کسی این خبر را به شما داد؟» فرمود: «از عظمت خداوند، چیزی در وجودم وارد شد که قبلاً آن را نمی‌شناختم، دانستم که پدرم در گذشت.» روایت کننده می‌گوید: «تاریخ همان ماه و روز و همان ساعت را [صفحه ۲۱] به دقت ثبت کردیم، پس از مدتی خبر رحلت امام جواد علیه‌السلام به مدینه رسید، تطبیق کردیم دریافتیم که آن حضرت در همان لحظه‌ای که امام هادی علیه‌السلام خبر داده بود از دنیا رفته است.» [۱۵].

علم خداداد، در دوران کودکی

امام هادی علیه‌السلام در همان دوران خردسالی آن چنان از علم و هوشیاری و کمالات فوق‌العاده‌ای برخوردار بود که اطرافیان را حیران می‌نمود. تاریخ‌نویسان می‌نویسند: پس از شهادت امام جواد علیه‌السلام معتصم عباسی شخصی به نام «عمر بن فرج» را به عنوان فرمانروای مدینه برگزید و او را به مدینه فرستاد تا معلم مخصوصی برای حضرت هادی (که در آن وقت هشت سال داشت) پیدا کند. عمر بن فرج از دشمنان پرکینه خاندان رسالت بود و منظور معتصم از تعیین معلم دشمن این بود که تعلیم و تربیت او در حضرت هادی علیه‌السلام اثر بگذارد و افکار و روحیات عالی آن حضرت را عوض کند و دوستی دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام را در دل امام جای دهد. عمر بن فرج پس از جستجو و پی‌گیری، شخصی به نام «جنیدی» را که از دشمنان خاندان رسالت بود، به عنوان معلم حضرت هادی برگزید، برای او حقوقی تعیین کرد و از او خواست که مانع ملاقات شیعیان با حضرت هادی علیه‌السلام گردد. [صفحه ۲۲] جنیدی به کار خود مشغول شد، ولی هر روز آنچه از حضرت هادی مشاهده می‌کرد شگفت‌زده می‌شد. روزی محمد بن جعفر از جنیدی پرسید: «این کودک - یعنی حضرت هادی - در تحت آموزش تو چگونه است؟» جنیدی از این تعبیر برآشفته شد و گفت: «می‌گویی این کودک! نمی‌گویی این پیر! تو را به خدا کسی را دانایتر از من نسبت به علم و ادب در مدینه می‌شناسی؟» محمد پاسخ داد: «نه.» جنیدی گفت: سوگند به خدا من بحثی را در ادبیات پیش می‌کشم و به تجربه و تحلیل آن می‌پردازم، بعد می‌بینم او مطالبی را به گفته‌هایم می‌افزاید که من از آنها استفاده می‌کنم و از او می‌آموزم. مردم گمان می‌کنند من به حضرت هادی علیه‌السلام درس می‌دهم، ولی به خدا این من هستم که از او درس می‌آموزم... چند روزی بعد محمد بن جعفر، با جنیدی ملاقات کرد و پرسید: «حال این کودک چگونه است؟» جنیدی از این حرف برانگیخته شد و گفت: «دیگر این حرف را نزن، سوگند به خدا او بهترین انسان روی زمین و برترین خلق خدا است. گاهی می‌خواهد وارد اتاق شود، می‌گویم یک سوره از قرآن بخوان بعد وارد شو. می‌گوید: کدام سوره؟ من سوره‌های بلند آغاز قرآن را نام می‌برم، او همان سوره را از آغاز تا انجام به طور دقیق و درست می‌خواند، به گونه‌ای که من درست‌تر از آن نشنیده‌ام. او [صفحه ۲۳] قرآن را زیباتر از مزامیر داوود می‌خواند، به علاوه حافظ همه‌ی قرآن است و به تأویل و تنزیل (معنی باطنی و تفسیر ظاهری) قرآن آگاه است.» سپس جنیدی از روی تعجب گفت: «سبحان الله! این کودک با اینکه در میان دیوارهای سیاه مدینه رشد کرده، پس این دانش عمیق را از کجا آموخته است؟!» سرانجام همین جنیدی که از دشمنان خاندان رسالت بود، مرید و سرسپرده آنها شد. [۱۶].

نمونه‌های دیگر از معجزات امام در موارد دیگر

خبر از حادثه‌ی مخفی آینده

سعید ملاح می‌گوید: جمعی از ما به خانه‌ای برای ولیمه دعوت شده بودیم و کنار هم نشسته بودیم، امام هادی علیه‌السلام نیز بود، در این میان یک جوان بی‌ادبی، مکرر شوخی می‌کرد و می‌خندید (و آداب اخلاقی مجلس را رعایت نمی‌نمود). امام هادی علیه‌السلام به حاضران فرمود: «این شخص از این غذا نمی‌خورد، زیرا به زودی خبر ناگواری به او می‌رسد که غمگین و گریان خواهد شد.» [صفحه ۲۴] سفره را پهن کردند، همه آماده‌ی غذا خوردن شدیم و آن جوان نیز آماده‌ی غذا خوردن شد، هنوز لقمه‌ای به دهان نگذاشته بود که خبر به او رسید مادرت از پشت‌بام افتاده و مرده است، او بی‌آنکه از آن غذا بخورد برخاست و گریان، مجلس را ترک کرد. [۱۷].

تبدیل مجلس قهقهه به عزا

مجلس باشکوهی منسوب به یکی از خلفا تشکیل شده بود، امام هادی علیه‌السلام نیز دعوت شده بود، وقتی که آن حضرت به آن مجلس وارد گردید، همه‌ی حاضران به احترام آن حضرت برخاستند و با رعایت کمال ادب، در کنار آن بزرگوار نشستند، در میان آنها جوانی جلف بود گویی تعمد داشت که نزاکت آن مجلس را به هم بزند، مکرر سخنان بیهوده‌ای می‌گفت و قهقهه می‌خندید، امام هادی علیه‌السلام به او رو کرد و فرمود: «چرا این گونه با دهان پر قهقهه می‌خندی و از یاد خدا غافل می‌باشی، با اینکه تو پس از سه روز از اهل قبور هستی؟! حاضران تعجب کردند، همه منتظر بودند تا ببینند پس از سه روز چه می‌شود، سه روز گذشت، آن جوان مرد و در قبرستان دفن گردید و از اهل قبور شد. [۱۸]. [صفحه ۲۵]

زنده کردن مرکب مرده

محمد بن سنان می‌گوید: برای انجام حج در مکه بودم، امام هادی علیه‌السلام نیز در مراسم حج شرکت داشت، پس از حج به سوی مدینه باز می‌گشتیم، در مسیر راه به یکی از اهالی خراسان برخوردیم که مرکبش در راه مرده بود و او بسیار ناراحت بود و می‌گفت: چگونه بار و اثاث خود را ببرم؟ چگونه این راه طولانی را بدون مرکب بپیامیم؟ در همین هنگام امام هادی در مسیر راه به آنجا رسید، همراهان آن مرد خراسانی هنگامی که آن بزرگوار را دیدند، به او گفتند: «ای فرزند رسول خدا! این مرد خراسانی از دوستان و شیعیان شما است، مرکبش مرده، غمگین است که چگونه این راه طولانی را طی کند.» امام هادی علیه‌السلام کنار آن مرکب آمد و فرمود: گاو بنی‌اسرائیل در پیشگاه خدا گرامی‌تر از من نیست که با زدن عضو مرده‌ی آن گاو به مرد مرده‌ای، آن مرد زنده شد. [۱۹]. آنگاه امام به پیش آمد و با پای راستش به جسد آن چهارپا زد و فرمود: قم باذن الله: «به اذن خدا برخیز!» همان دم چهارپا زنده شد و برخاست و آن مرد خراسانی اثاث خود را بر آن حمل کرد و بر آن سوار شد و به سوی مقصود حرکت کرد. [صفحه ۲۶] از آن پس در مدینه هر کس امام هادی علیه‌السلام را می‌دید، با انگشت به او اشاره می‌کرد و می‌گفت: هذا الذی احیی حمار الخراسانی: «همین بزرگوار بود که مرکب خراسانی را زنده کرد.» [۲۰].

نشانه‌های صدق امامت امام هادی

علی بن مهزیار می‌گوید: به شهر سامرا رفتیم و در مورد امامت حضرت هادی علیه‌السلام شک داشتیم، دیدم هوا گرم و تابستانی است و مردم لباس تابستانی پوشیده‌اند ولی امام هادی علیه‌السلام لباس زمستانی پوشیده، به علاوه یک پوشش زمستانی بر پشت اسبش افکنده و دم اسبش را بسته، مردم از کار آن حضرت تعجب می‌کردند و می‌گفتند: «آیا این مرد مدنی را نمی‌بینید که لباس

زمستانی در تابستان پوشیده؟» من با خود گفتم: اگر این شخص امام بود، چنین نمی‌کرد، مردم به صحرا رفتند و امام نیز سوار بر اسب به سوی صحرا روانه شد، در این هنگام دیدیم ابرهای مترکم و عظیم در آسمان ظاهر شدند و باران شدید بارید به طوری که همه خیس شدند، اما امام به خاطر آن لباسهایی که پوشیده بود، خشک و سالم مانده بود، با خود گفتم: گمان می‌برم که همین شخص، امام باشد. سپس با خود گفتم: خوب است درباره‌ی جواز یا عدم جواز نماز [صفحه ۲۷] با لباسی که به عرق جنب آلوده شده پرسیم، نیز با خود گفتم اگر او چهره‌اش را به روی من بگشاید، او حتماً امام است. همین که او نزدیک من آمد، صورتش را گشود و همان دم فرمود: «اگر لباس، آلوده به عرق جنب از حلال باشد، نماز با آن جایز است و اگر آلوده به عرق جنب از حرام باشد، نماز با آن جایز نیست.» از این به بعد یقین به امامت آن حضرت نمودم و دیگر در این مورد شک نکردم. [۲۱].

حوزه‌ی علمیه‌ی امام هادی در مدینه

یکی از کارهای مهم امام هادی علیه‌السلام که امامان علیه‌السلام اهمیت بسیار به آن می‌دادند، حفظ خط فکری و فرهنگی تشیع و جلوگیری از القائات مخالفان بود و این کار نیاز به تربیت شاگردان برجسته و تشکیل حوزه‌ی علمیه و تدریس فقه و عقاید اصیل اسلامی داشت، که در عصر امام باقر و امام صادق علیه‌السلام به طور عمیق و گسترده‌ای تأسیس شد و سپس امامان دیگر حتی در شرایط بسیار سخت آن را تبیین و دنبال کردند. امام هادی علیه‌السلام در این راستا، قدمهای راسخ و بزرگی برداشت و شاگردان برجسته‌ای همچون حضرت عبدالعظیم حسنی، خیران الخادم، ابن سکیت اهوازی، ابوهاشم جعفری، حسین بن محمد مدائنی، جعفر بن سهیل، اسماعیل بن مهران و... تربیت کرد [صفحه ۲۸] و شاگردان برجسته پدر و جدش را به دور خود جمع نمود و حوزه‌ی علمی فعال و پرتلاشی به وجود آورد. خود آن حضرت در تحکیم و استواری فقه و عقاید و فرهنگ تشیع، همت جدی وسیع نمود، به سؤالات امثال یحیی بن اکثم (عالم و قاضی بزرگ اهل تسنن) پاسخ داد و در این راستا کتابهایی نوشت مانند: رساله‌ای در رد جبر و تفویض. [۲۲]. رساله‌ای در اثبات عدل و المنزله بین المنزلین. رساله‌ای در جواب به پرسشهای یحیی بن اکثم. رساله‌ای در احکام دین. تفسیر صحه الخلقه (تبیین تندرستی). [۲۳]. تبیین مسائل فقهی و پاسخ به سؤالات فقهی به طور پراکنده، که در کتب فقه و حدیث شیعه، بسیاری از آنها ذکر شده است و مجموعه‌ای از نامه‌ها که در کتاب «مکاتبات الرجال عن العسکرین» آمده است. [۲۴].

احترام و تجلیل امام هادی از علما

امام هادی علیه‌السلام به دانشمندان محقق و تلاشگر، احترام بسیار می‌نمود و پیروانش را به احترام از آنها دعوت جدی می‌کرد [صفحه ۲۹] و می‌فرمود: لولا- من یبقی بعد غیبه قائمکم من العلماء الداعین الیه، و الدالین علیه، و الذابین عن دینه بحجج الله و المنقذین لضعفاء عباد الله من شباک ابلیس و مردته، و من فحاخ النواصب، لما بقی احداً الا ارتد عن دین الله...: «اگر بعد از غیبت قائم شما، دانشمندان در صحنه نباشند، آن دانشمندانی که مردم را به سوی قائم (عج) فرامی‌خوانند و راهنمایی می‌کنند و از حریم دین دفاع می‌نمایند و بندگان ضعیف خدا را از القائات شیطان و هواداران شیطان، نجات می‌دهند و همچنین اگر آنها نباشند تا بندگان ناتوان خدا را از ترندها و دامهای ناصبها برهاند، مسلمانان قطعاً در پرتگاه ارتداد و بی‌دینی قرار می‌گیرند، ولی همین دانشمندان زمام قلوب شیعیانی را که از نظر عقیده و اندیشه ضعیف هستند به دست گرفته و آنها را از غرق در غرقاب گمراهی نجات می‌بخشند، چنانکه کشتیان، کشتی‌نشینان را نگهبانی و حفظ می‌کند. اولئک هم الافضلون عند الله» «این دانشمندان در پیشگاه خدا برترین انسانها هستند.» [۲۵].

احترام خاص امام هادی به فقیه شیعه و پاسخ به معترضین

امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل می‌کند: یک روز یکی از فقهای برجسته شیعه در یک مجلس شکوه‌مندی به محضر امام هادی علیه‌السلام [صفحه ۳۰] آمد، او قبلاً با یکی از مخالفان ناصبی مناظره کرده بود و آن مخالف را محکوم و درمانده نموده بود، امام هادی تا او را دید برخاست و احترام شایانی به او نمود و او را در صدر مجلس نشانید، در آن مجلس گروه بسیاری از علویان و عباسیان و طالبیان حضور داشتند. در این هنگام بزرگ هاشمیان به امام هادی علیه‌السلام رو کرد و گفت: «ای پسر رسول خدا! آیا این گونه یک نفر انسان عادی (بدون حسب و نسب) را بر بزرگان بنی‌هاشم از طالبیان و عباسیان، مقدم داشتی؟!» امام هادی: پرهیزید از اینکه در صف قومی باشید که خداوند در نکوهش آنها فرمود: الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم و هم معرضون: «آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند، تا در میان آنها داوری کند، سپس گروهی از آنان (با علم و آگاهی) روی می‌گردانند، در حالی که از پذیرش حق، اعراض دارند.» (آل عمران / ۲۳) امام هادی: آیا شما به داوری قرآن کتاب خدا، راضی نیستید؟ حاضران: چرا، راضی هستیم. امام هادی: مگر نه این است که خداوند می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم و اذا قیل انشزوا فانشزوا یرفع الله [صفحه ۳۱] الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که به شما گفته شود مجلس را وسعت بخشید (و به تازه واردها جا دهید) وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می‌بخشد و هنگامی که گفته شود، برخیزید، برخیزید، خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنها داده شده، درجات عظیمی می‌بخشد.» (مجادله / ۱۱). خداوند چنین پسندیده که دانشمندان مؤمن را بر مؤمن غیر دانشمند، برتری بخشد، چنان که پسندیده مؤمن را بر غیر مؤمن برتری دهد. به من بگویید: آیا خداوند فرموده: یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات: «خداوند مؤمنان صاحب علم را بر مؤمنان غیر صاحب علم و درجاتی برتری داده» یا فرموده است: یرفع الله الذین اوتوا شرف النسب درجات: «خداوند صاحب حسب و نسب را بر دیگران به درجاتی برتری داده است؟» آیا خداوند نفرموده: هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون: «آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟» (زمر / ۹) شما چرا مرا در مورد این فقیه که او را احترام و تجلیل کردم [صفحه ۳۲] مورد انتقاد قرار می‌دهید با اینکه خداوند او را مقام ارجمند داده و تجلیل کرده است؟! اینکه این فقیه، فلان ناصبی مخالف را در مناظره‌اش با دلایل محکم سرکوب و درمانده نموده همین کار او بهتر از هر گونه شرافت نسبی است. یکی از عباسیان که در مجلس حضور داشت، باز در اعتراض خود لجاجت کرد، امام هادی علیه‌السلام بعد از گفتاری، به او فرمود: «اگر من غیر هاشمی را به خاطر علم و کمالتش بر هاشمی ترجیح دادم، عباس (جد شما، عموی پیامبر) با ابوبکر بیعت کرد و پسرش عبدالله پس از بیعت با عمر، به خدمت او پرداخت، چرا به عباس و ابن‌عباس انتقاد نمی‌گیرید که غیر هاشمی را بر هاشمی ترجیح دادند، اگر آن را در مورد آنها روا می‌دانید، این مورد را نیز در مورد من روا بدانید. [۲۶]. اعتراض کننده از این پاسخ امام هادی علیه‌السلام به قدری منکوب شد که گویی سنگ در دهانش گذاشته‌اند، ساکت و خاموش گردید. [۲۷]. به این ترتیب امام هادی علیه‌السلام با برخوردهای منطقی و قاطع خود، به علم و دانش احترام و ارج بسیار می‌نهاد و مردم را به فضیلت پروری و علم دوستی تشویق می‌نمود. [صفحه ۳۳]

مناظره‌ی جالب در مورد حکم اعدام مسیحی زناکار

عصر خلافت متوکل عباسی (دهمین طاغوت عباسی) بود یک نفر مسیحی با زن مسلمانی زنا کرد، او را نزد متوکل آوردند، متوکل تصمیم گرفت حد الهی را بر او جاری سازد، آن مردم همان دم اظهار اسلام کرد و خود را به عنوان مسلمان معرفی نمود. یحیی بن

اکثم قاضی دستگاه بنی عباس در آنجا حضور داشت و گفت: «مسلمان شدن این شخص، آثار شرک و عمل ناشایستش را از بین برد.» (پس نباید حد بر او جاری کرد.) بعضی از حاضران گفتند: باید سه حد بر او جاری گردد و بعضی مطالب دیگر گفتند و گفتگو در این مورد زیاد شد. متوکل در ضمن نامه‌ای، مطلب را برای امام هادی علیه‌السلام نوشت و از او خواست، جواب سؤال را بدهد، وقتی که نامه به دست امام رسید، او پس از خواندن، در پاسخ چنین نوشت: «باید آن مرد زناکار را آنقدر تازیانه بزیند تا بمیرد.» وقتی این پاسخ به دست متوکل رسید، یحیی و علمای دربار این فتوا را رد کردند و به متوکل گفتند: «چنین نیست، ما در قرآن و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین مطلبی را ندیده‌ایم.» باز مطلب موجب بحث و کشمکش شد، متوکل بار دیگر نامه‌ای به امام هادی علیه‌السلام نوشت و در آن نامه ذکر کرد که: «فقها فتوای [صفحه ۳۴] شما را رد کرده‌اند و می‌گویند چنین مطلبی در قرآن و سنت نیامده است، برای ما بیان کن، چرا بر ما واجب است که آن مسیحی زناکار را آنقدر بزینم تا بمیرد؟» نامه به دست امام هادی علیه‌السلام رسید، آن حضرت در پاسخ، دو آیه ۸۴ و ۸۵ سوره‌ی مؤمن را به عنوان دلیل قرآنی نوشت، که خداوند می‌فرماید: فلما رأو بأسنا قالوا آمنا بالله و کفرنا بما کنا به مشرکین - فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأو بأسنا سنت الله التي قد خلت فی عباده و خسر هنا لک الکافرون. «هنگامی که عذاب ما را دیدند گفتند هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم - اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمانشان برای آنها سودی نداشت، این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان اجرا شده و آنجا کافران زیانکار شدند.» وقتی که این جواب به متوکل رسید، متوکل فتوای امام را پذیرفت و دستور داد آن مسیحی زناکار را به قدری زدند تا در زیر تازیانه مرد. [۲۸]. از این ماجرا فهمیده می‌شود، امامان علیهم‌السلام در استخراج احکام و فتوا، از قرآن استفاده کامل می‌کردند و قرآن سند اصلی آنها در بیان دستورهای الهی بود. [صفحه ۳۵]

پاسخهای امام هادی به پرسشهای پیچیده یحیی بن اکثم

یحیی بن اکثم از علمای برجسته درباری و از قاضیانی بود که در عصر مأمون و خلفای بعد به عنوان قاضی کهنه‌کار و زیرک شناخته می‌شد، سیزده سؤال مشکل را تنظیم کرد و توسط موسی مبرقع (برادر امام هادی) برای امام هادی علیه‌السلام فرستاد، تا آن حضرت جواب آنها را بدهد. موسی نزد برادرش امام هادی علیه‌السلام آمد و ماجرا را گفت: امام هادی علیه‌السلام لبخندی زد و به موسی فرمود: «آیا پاسخش را دادی؟» او عرض کرد: نه، من پاسخ آنها سؤالها را نمی‌دانم، امام فرمود: آن سؤالها چیست؟ موسی سیزده سؤال یحیی بن اکثم را به ترتیب زیر برشمرد: ۱ - مطابق آیه ۴۰ سوره‌ی نمل، آن کس که علمی از کتاب داشت (یعنی وزیر سلیمان به نام آصف) به سلیمان گفت: «من تخت بلقیس را پیش از آنکه چشم برهم نهی، نزد تو حاضر می‌کنم.» سؤال من این است مگر پیغمبر خدا حضرت سلیمان، به علم آصف محتاج بود؟ ۲ - مطابق آیه ۱۰۰ سوره‌ی یوسف «یوسف پدر و مادرش را بر فراز تخت برد و آنها و فرزندانش در برابرش به سجده افتادند.» سؤال من این است که چگونه یعقوب پیغمبر و فرزندانش برای یوسف سجده کردند؟ ۳ - مطابق آیه ۹۴ سوره‌ی یونس خداوند می‌فرماید: «اگر از آنچه [صفحه ۳۶] بر تو نازل کرده‌ایم در شک هستی، از آنها که قبل از تو کتاب می‌خوانند پرس.» سؤال من این است، این آیه خطاب به کیست؟ اگر خطاب به پیغمبر است، چگونه او شک دارد؟ و اگر خطاب به دیگری است، قرآن بر چه کسی - جز پیامبر - نازل شده است؟ ۴ - منظور از «ابحر» (دریاها) در آیه ۲۷ لقمان چیست؟ و در کجا قرار دارد، آنجا که خداوند می‌فرماید: و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله: «و اگر همه‌ی درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود، اینها همه تمام می‌شود، ولی کلمات خدا پایان نمی‌گیرد.» ۵ - خداوند در آیه ۷۱ زخرف در وصف بهشت می‌فرماید: و فیها ما تشتهی الانفس و تلذذ الاعین: «هر چه دل بخواهد و چشم از آن لذت برد در بهشت موجود است.» پس چرا خداوند آدم را

که تنها گندم خورد، عذاب و کیفر نمود؟ ۶- در آیه ۵۰ سوره‌ی شوری می‌خوانیم: او یزوجهم ذکرانا و اناثا: «خداوند اگر بخوهد، پسر و دختر را برای آنان جمع می‌کند.» جایی که خداوند مطابق این آیه، پسران را به بندگانش تزویج [صفحه ۳۷] کند، چگونه قومی را به خاطر این عمل (لواط) کیفر داده است؟ [۲۹]. ۷- چگونه در بعضی از دعواها گواهی یک زن کافی است، یا اینکه خداوند در مورد مردان می‌فرماید: و اشهدوا ذوی عدل منکم: «و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید.» [۳۰]. ۸- درباره‌ی خنثی، حضرت علی (برای تشخیص زن یا مرد بودن او و تعیین ارث) دستور داد، ببینید او در کدام مجرا ادرار می‌کند، سؤال این است که چه کسی باید این تحقیق را انجام دهد، زن یا مرد؟ اگر زن نگاه کند، شاید او مرد باشد و اگر مرد انجام دهد شاید او زن باشد؟ و این هر دو صورت جایز نیست. ۹- مردی دید که چوپانی با گوسفندی آمیزش می‌کند، چون نگاه چوپان به صاحب گله افتاد، کنار رفت و آن گوسفند در میان گوسفندهای دیگر گم شد، این گوسفندها را چگونه سر ببرند، آیا گوشه‌شان حلال است یا حرام؟ ۱۰- نماز صبح چرا بلند خوانده می‌شود، با اینکه از نمازهای روزانه است و بلند خواندن به نمازهای شب مربوط است؟ ۱۱- علی علیه‌السلام به ابن جرموز (قاتل زبیر، آنگاه که زبیر دست از جنگ جمل کشید و ابن جرموز او را در نماز غافلگیر کرد و کشت) فرمود «قاتل ابن صفیه (زبیر) را به آتش بشارت ده.» (و با این عبارت [صفحه ۳۸] فهماند که ابن جرموز اهل دوزخ است) چرا علی علیه‌السلام که امام بود، این قاتل را نکشت؟ ۱۲- چرا علی علیه‌السلام در جنگ صفین (جنگ با معاویه) همه‌ی افراد سپاه معاویه را می‌کشت، چه مهاجم و چه فراری و چه زخمی؟ ولی در جنگ جمل (جنگ با سپاه طلحه و زبیر) به فراری و مجروح کاری نداشت و اعلان کرد که هر کس به خانه‌ام آید ایمن است و هر کس اسلحه‌اش را بیفکند ایمن است، این اختلاف روش برای چه بود؟ اگر شیوه‌ی اول درست بود، ناچار شیوه‌ی دوم نادرست خواهد بود. ۱۳- هرگاه مردی اقرار کند که لواط کرده آیا باید حد بخورد یا نه؟ امام هادی علیه‌السلام به موسی مبرقع فرمود: بنویس، او عرض کرد: چه بنویسم؟ فرمود: (در جوابش) بنویس: [۳۱]. بسم الله الرحمن الرحیم، خدا تو را به راه راست هدایت کند، نامه‌ات رسید، خواسته‌ای ما را با این خرده‌گیریها بیازمایی، تا شاید نقطه‌ی ضعفی از ما بیایی و عیب‌جویی کنی، خدا تو را به خاطر سوء نیت مکافات دهد، همه‌ی سؤالهایت را پاسخ می‌گوییم، خوب گوش فراده و آماده فهم آن باش و حواس خود را جمع کن که حجت بر تو تمام شده است. اما جواب: ۱- در مورد سؤال اول، آن کسی که علمی از کتاب داشت، [صفحه ۳۹] آصف بن برخیا بود و حضرت سلیمان از شناختن آنچه را که آصف می‌شناخت، عاجز نبود، بلکه می‌خواست به امت خود از جن و انس بفهماند که حجت بعد از من، آصف است و آن علم را سلیمان علیه‌السلام به امر خداوند به آصف سپرده و آموخته بود، تا مردم در مورد امامت و راهنماییهای آصف، اختلاف ننمایند، چنان که در زمان حضرت داود علیه‌السلام نیز مسائلی به حضرت سلیمان تعلیم داده شده بود، تا پیامبری و پیشوایی سلیمان بعد از پدر، آشکار گردد و حجت بر مردم تمام شود. ۲- در مورد سؤال دوم، سجده‌ی یعقوب و فرزندانش در برابر یوسف علیه‌السلام، برای اطاعت از خدا و اظهار محبت به یوسف بود، نه برای یوسف، چنان که سجده فرشتگان بر آدم علیه‌السلام، برای آدم علیه‌السلام نبود، بلکه اطاعت از خدا و اظهار علاقه به آدم علیه‌السلام بود، سجده‌ی یعقوب و فرزندانش در برابر یوسف، سجده‌ی شکر بود، به شکرانه‌ی اینکه خداوند آنها را در کنار هم جمع نموده است. آیا نمی‌بینی که یوسف علیه‌السلام در ابراز شکر خود در همان وقت، به خدا عرض می‌کند: رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تأویل الاحادیث... «پروردگارا! بخشی (عظیم) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم و تعبیر خوابها آگاه ساختی...» (یوسف / ۱۰۱) ۳- در مورد سؤال سوم، مورد خطاب در آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او در آنچه خداوند به او نازل کرده شک نداشت، ولی جاهلان گفتند: چرا خداوند پیامبری از فرشتگان را نفرستاده است و پیغمبرش [صفحه ۴۰] را با ما فرقی نگذاشته، چرا که او هم مثل ما می‌خورد، می‌نوشد، در بازار راه می‌رود؟ خداوند وحی کرد که در حضور این جاهلان، از آنها که پیش از تو از کتابهای آسمانی آشنا بوده‌اند پرس آیا خداوند تاکنون پیغمبری برای بشر فرستاده که نخورد و نیاشامد و در بازارها حرکت نکند، تو هم مثل آنها و این تعبیر که «اگر شک داری» با اینکه

پیامبر صلی الله علیه و آله شک نداشت، از نظر مماشات و همراهی با طرف است، چنانکه خداوند در آیه‌ی مباحله دستور می‌دهد: «بیاید تا فرزندان ما و فرزندان شما، زنان ما و زنان شما، خود ما و خود شما را دعوت کنیم، سپس نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» (البته دروغگویان مسیحیان بودند و در این امر شکی نبود ولی) اگر می‌گفت: لعنت خدا را بر شما قرار دهیم، مسیحیان برای مباحله حاضر نمی‌شدند و خدا می‌دانست که پیامبرش رسالت‌های او را ابلاغ می‌کند و دروغگو نیست، در اینجا نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به راستگویی خود یقین داشت، ولی می‌خواست با مدعی به عنوان بی‌طرف گفتگو کند. ۴ - در مورد سؤال چهارم، آری اگر درخت‌های دنیا قلم شود و دریا را هفت دریا مدد کند و چشمه‌ها از زمین بجوشد، آبها تمام شود، آنها پیش از آنکه کلمات خدا پایان پذیرد تمام می‌شوند، و هفت دریا عبارت است از: ۱ - چشمه‌ی کبریت ۲ - چشمه‌ی یمن ۳ - چشمه‌ی برهوت ۴ - چشمه‌ی طبریه ۵ - آب گرم ماسبندان (محلّی در خوزستان) ۶ - آب گرم آفریقیه معروف به لسان ۷ - چشمه‌ی بحرون، و کلمات [صفحه ۴۱] پایان‌ناپذیر خدا ما هستیم که فضایلمان بیرون از مرز درک است. ۵ - در مورد سؤال پنجم، البته هر چه از خوراکی و نوشیدنی و سرگرمی که دل بخواهد و لذتبخش باشد در بهشت وجود دارد و همه را نیز خداوند برای آدم علیه‌السلام حلال کرده بود، اما آن درختی که خداوند آدم و همسرش را از آن نهی کرده بود، درخت حسد بود (که به عنوان استعاره بر آن نام درخت نامیده شده است) خداوند به آنها سفارش کرده بود که به چشم حسد، بر کسانی که خدا بر مخلوقات دیگر فضیلتشان داده ننگرند، آدم فراموش کرد و بر آنها حسد برد و عزم و تصمیمی نداشت. ۶ - در مورد سؤال ششم، منظور از جمع بین پسران و دختران، این است که خداوند گاهی دو نوزاد (دوقلو پسر و دختر) عطا می‌کند و دو عددی که با هم قرین باشند، به آن «جفت» گفته می‌شود، هر یکی جفت دیگری است (نه آنکه منظور ازدواج باشد). پناه بر خدا که مرادش نیرنگهایی (از لوط و...) باشد که تو ساخته‌ای که مجوز زشت کاری تو باشد. و من يفعل ذلک یلق اثاماً - یضاعف له العذاب یوم القیامه و یخلد فیه مهاناً: «و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید - عذاب او در قیامت، چندان برابر می‌گردد و همیشه با خواری در آن خواهد ماند.» (فرقان / ۶۸ و ۶۹) در صورتی که توبه نکرده باشد. ۷ - در مورد سؤال هفتم، پذیرش گواهی یک زن تنها در مورد [صفحه ۴۲] قابله (ماما) (در موضع زنده بودن یا مرده بودن نوزاد هنگام ولادت) است، که اگر آن قابله، مورد اطمینان باشد، گواهی او در این مورد پذیرفته است و گرنه کمتر از دو زن کافی نیست و به حکم ضرورت (در این مورد) به جای دو مرد به حساب می‌آید، چرا که در اینجا مرد نمی‌تواند کار زن را برعهده گیرد و اگر تنها یک زن (نامطمئن) وجود داشت، گواهی او با سوگند پذیرفته خواهد شد. ۸ - در مورد مسأله‌ی خنثی، همان است که حضرت علی علیه‌السلام فرموده است، ولی به این صورت که مردان عادلّی جلو آینه می‌ایستند، خنثی پشت سر آن برهنه می‌شود، شاهدان عکس او را در آینه می‌بینند و گواهی می‌دهند. ۹ - در مورد گوسفند و چوپان، اگر گوسفند معلوم بود، باید آن را سر ببرند و بسوزانند، و گرنه با (قرعه تعیین می‌کنند به این ترتیب که) گله را دو نصف می‌کنند و قرعه می‌کشند به نام هر یک در آمد، نصف دیگر آزاد است، باز همین نصف را دو نیمه می‌کنند و قرعه می‌کشند و این کار را همچنان ادامه می‌دهند تا دو تا بیشتر نماند، آنگاه بین آن دو قرعه می‌زنند، قرعه به نام هر کدام افتاد، آن را سر می‌برند و می‌سوزانند و بقیه آزاد می‌شوند. ۱۰ - اما بلند خواندن نماز صبح، برای آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی آن را می‌خواند که هوا تاریک بود از این رو در حکم قرائت‌های شبانه است. ۱۱ - در مورد اینکه علی علیه‌السلام فرمود: قاتل زبیر را به دوزخ [صفحه ۴۳] بشارت بده، این مژده‌ای بود که قبلاً پیامبر صلی الله علیه و آله داده بود و قاتل از خوارج بود که در جنگ نهرآوان شرکت کرد و علی علیه‌السلام از این جهت او را نکشت، که می‌دانست او در جنگ نهرآوان، کشته خواهد شد. ۱۲ - اینکه علی علیه‌السلام در جنگ صفین مهاجم و فراری را می‌کشت، ولی در جنگ جمل فراری و زخمی را نمی‌کشت و تعقیب نمی‌کرد و همچنین در جنگ جمل آنها را که اسلحه‌ی خود را می‌افکندند، یا به خانه‌ها پناه می‌بردند، امان می‌داد، از این رو که فرماندهی سپاه دشمن در جنگ جمل (طلحه و زبیر) کشته شده بود، دیگر پایگاه و جمعیتی نداشتند، که به آن بازگردند، (و فتنه را

از سر گیرند) همه به خانه‌های خود برگشتند، دیگر نه جنگجو بود و نه معارض، آنها راضی بودند که کسی به آنها کاری نداشته باشد، در این صورت ناگزیر وظیفه در برابر آنها که در فکر جمع‌آوری مجدد لشکر و از سر گرفتن جنگ نبودند، خودداری از جنگیدن و آزاررسانی به آنها است، ولی در جنگ صفین، سپاه دشمن به پایگاه خود بازمی‌گشت، دارای فرمانده و تجهیزات بود و در فکر تجدید قوا و از سر گرفتن جنگ به سر می‌برد، سران دشمن، شمشیر در بین آنها پخش می‌کردند، و جایزه به آنها می‌دادند و تجهیزات جنگ را فراهم می‌ساختند، بیماران را عیادت و دست و پا شکسته‌شدگان را مدوا می‌نمودند، به پیاده‌ها مرکب و به برهنگان لباس می‌دادند و باز دوباره همه را به میدان می‌فرستاد. از این رو علی علیه‌السلام [صفحه ۴۴] این دو گروه را یکسان ندید، وظیفه جنگ با گویندگان «لا اله الا الله» را خوب می‌دانست، حق را برای آنها شرح می‌داد (و حجت را بر آنها تمام می‌کرد) هر کس حق را نمی‌پذیرفت شمشیر بر رویش می‌کشید، جز اینکه توبه کند. ۱۳ - در مورد مردی که به لواط، اقرار کرده، اگر دو شاهد، شهادت نداده و او به دلخواه خود اقرار نموده است، در این صورت حاکم شرع می‌تواند به او منت نهاده و او را معاف دارد یا کیفر کند، آیا سخن خدا را نشنیده‌ای که به حضرت سلیمان می‌فرماید: هذا عطائنا فامنن او امسک بغیر حساب: «این عطای ما است، به هر کس می‌خواهی (و صلاح می‌دانی) ببخش، و از هر کس می‌خواهی امساک کن و حسابی بر تو نیست.» (تو امین هستی) (سوره ص / ۳۹) امام هادی علیه‌السلام در پایان فرمود: به همه‌ی سؤال‌های تو پاسخ دادیم، آن را فراگیر و بدان. [۳۲]. به این ترتیب امام هادی علیه‌السلام به همه‌ی پرسش‌های یحیی بن اکثم، پاسخ داد و این پاسخنامه چون گنجینه‌ای گرانبها در تاریخ ماند و همچون آیین، نشانگر عظمت علمی امام علیه‌السلام شد و این درس را به دانشمندان داد که در برابر القائات مخالفان و بدخواهان، ساکت ننشینند و با پاسخ‌های متین و محکم، از بدآموزی‌های آنها جلوگیری نمایند. [صفحه ۴۵]

تفسیر بزرگ امام هادی بر قرآن

مطابق روایات متعدد، تفسیر بسیار مشروحی از قرآن، که صد و بیست جلد (باب) است، از حسن بن خالد برقی نقل شده که اصل آن از امام هادی علیه‌السلام در تفسیر قرآن است، ولی از دست رفته و ناپدید است. حسن بن خالد برقی، برادر محمد بن خالد و عموی احمد بن محمد بن خالد برقی صاحب کتاب «المحاسن» می‌باشد و مورد وثوق است. عالم خبیر، حاج آقا بزرگ تهرانی، این تفسیر را در نهایت اعتبار دانسته است. [۳۳]. هزاران افسوس که چنان تفسیر بزرگی با آن محتوای عالی، به دست ما نرسیده و معلوم نیست که در چه عصر گم شده و یا دست‌های مرموز خائنان آن را از بین برده است. این مطلب نیز در جای خود بیانگر عمق وسعت حوزه‌ی علمیه امام هادی علیه‌السلام است، که آن حضرت غیر از معارف اسلامی و عقاید و فقه تشیع، قرآن را به طور مشروح تفسیر کرده که مجلدات آن به ۱۲۰ جلد رسیده است. بعضی گمان کرده‌اند که این تفسیر، همان تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام است، ولی قطعاً این گمان، بی‌اساس است، [صفحه ۴۶] بلکه دو تفسیر بوده است. [۳۴].

شاگردان حوزه‌ی امام هادی

اشاره

با تدریس و همت ارجمند امام هادی علیه‌السلام آن هم در شرایط بسیار سخت رژیم‌های فاسد عباسی، شاگردان بسیار و برجسته‌ای تربیت و بروز کردند، علامه باقر شریفی قرشی، ۱۷۸ نفر از شاگردان و اصحاب امام هادی علیه‌السلام را نام می‌برد، که به طور مستقیم از آن حضرت نقل روایت می‌کردند و مطالب علمی را گرفته و به دیگران منتقل می‌نمودند. [۳۵] در اینجا نظر شما را به شرح کوتاه چند نفر از شاگردان برجسته‌ی آن حضرت، جلب می‌کنیم:

حضرت عبدالعظیم حسنی

اشاره

حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام از نواده‌های امام حسن مجتبی علیه‌السلام است که با چهار واسطه به امام حسن علیه‌السلام می‌رسد، به این ترتیب: عبدالعظیم، فرزند عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبی علیه‌السلام [۳۶] این مرد بزرگ از فقها و علمای با همت و برجسته‌ای بود که خود دارای حوزه‌ی درس بود و مؤسس حوزه‌ی علمیه در شهر ری و اطراف آن گردید. [صفحه ۴۷] او در محضر امام هادی علیه‌السلام به مرتبه‌ای از علم و اجتهاد و وثوق رسید که آن حضرت به ابوحامد رازی فرمود: «ای حماد! اگر در شهر و محل سکونت خود (شهر ری) در مسائل دینی به مشکلی برخوردی، از حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام بپرس و سلام مرا به او برسان.» حضرت عبدالعظیم از شاگردان و اصحاب رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام و سپس امام هادی علیه‌السلام بود، نامه‌های بسیاری را بین امام جواد و پسرش امام هادی، رد و بدل کرد. [۳۷]. حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام کتابهایی تألیف کرد؛ مانند: کتاب «یوم و لیلۀ» و کتاب «خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام» و کتاب روایات عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی.... حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام در شهر سامرا، به محضر امام هادی علیه‌السلام می‌رسید، متوکل عباسی نسبت به او ظنین شد، او به دستور امام هادی علیه‌السلام، برای حفظ جان خود از گزند متوکل، مخفیانه از شهر سامرا بیرون رفت و به صورت پیک (پستیچی) از راه طبرستان (مازندران) به شهر ری آمد و در آنجا در سرداب خانه‌ی یکی از شیعیان مخفی گردید و کم‌کم شیعیان به ورود او آگاه شدند و به محضر او می‌رفتند. و همین ملاقاتها موجب تحکیم و گسترش تشیع در شهر ری آن روز گردید. مردم شهر ری، در آن عصر، از اهل تسنن بودند و سنیهای [صفحه ۴۸] ناصبی نیز در میان آنها نفوذ داشتند، چرا که شهر ری در سال ۲۲ (عصر خلافت عمر) به دست مسلمین فتح شد و حاکمان آنجا همه از اهل تسنن بودند که از طرف خلیفه، نصب شده بودند. [۳۸]. مهاجرت حضرت حمزه بن امام کاظم علیه‌السلام به این شهر و سپس ورود حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام به آنجا، نقش بسیار در گرایش مردم آنجا به تشیع داشت. علامه نجاشی (ره) روایت کرده که: حضرت عبدالعظیم در شهر ری مخفی بود، روزها روزه می‌گرفت و شبها را به عبادت به سر می‌آورد و مخفیانه بیرون می‌آمد و کنار قبر حضرت حمزه علیه‌السلام می‌رفت و آن را زیارت می‌کرد. [۳۹]

پذیرش آیین عبدالعظیم از نظر امام هادی

روزی حضرت عبدالعظیم به حضور امام هادی علیه‌السلام رفت، وقتی که آن حضرت او را دید فرمود: مرحباً بک یا ابوالقاسم انت ولینا حقاً: «آفرین بر تو ای ابوالقاسم، تو به حق ولی ما (دوست ما) هستی.» آنگاه حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام خلاصه‌ای از اعتقادات خود از توحید، عدل و معاد و عقیده به دوازده امام علیه‌السلام را بیان کرد، نام امامان [صفحه ۴۹] معصوم علیه‌السلام را یک‌یک شمرد و پس از ذکر امام جواد علیه‌السلام عرض کرد اکنون: «امام ما تو هستی.» امام هادی علیه‌السلام به او فرمود: «پس از من فرزندانم حسن علیه‌السلام امام است، سپس ذکری از امام مهدی (عج) به میان آمد و حضرت عبدالعظیم، اعتقاد خود را به همه، اقرار و ابراز نمود و سپس از فروع و عبادات سخن به میان آورد و اعتقاد خود به همه‌ی آنها را اقرار کرد، در این هنگام امام هادی علیه‌السلام به او فرمود: یا ابوالقاسم، هذا و الله دینی و دین الذی ارتضاه بعباده، فاثبت علیه ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیاء الدنیا و الآخرة: «ای ابوالقاسم! سوگند به خدا، این همان دین من و دین کسانی است که خداوند آن را برای بندگانش پذیرفته است، بر آن استوار باش، خداوند تو را به سخن استوار در دنیا و آخرت ثابت قدم کند.» [۴۰].

مقام بسیار ارجمند حضرت عبدالعظیم در نزد امام هادی

روایت شده: مردی از اهالی شهر ری به حضور امام هادی علیه‌السلام رسید، امام هادی علیه‌السلام از او پرسید: کجا بودی؟ او عرض کرد: از زیارت مرقد امام حسین علیه‌السلام آمده‌ام. امام هادی علیه‌السلام به او فرمود: اما انک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم، لکننت کمن زار [صفحه ۵۰] الحسین بن علی: «اگر قبر عبدالعظیم را که در شهر شما است، زیارت می‌کردی، ثواب کسی را داشتی که حسین بن علی علیه‌السلام را زیارت کرده است.» [۴۱].

عثمان بن سعید

ابوعمر و عثمان بن سعید عمری، در یازده سالگی در محضر امام هادی علیه‌السلام بود و در حوزه‌ی علمی آن حضرت، موقعیت ممتاز و برجسته یافت، تا آنجا که امام هادی علیه‌السلام به احمد بن اسحاق قمی که پرسیده بود اگر دسترسی به شما نیافتیم به چه کسی در احکام رجوع کنیم؟ فرمود: «این ابوعمر و مردی امین و مورد اطمینان است، هر چه به شما بگوید سخن من است و از طرف من ابلاغ می‌کند.» عثمان بن سعید همان کسی است که پس از شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام نخستین نایب خاص امام زمان علیه‌السلام در غیبت صغری بود و از سال ۲۶۰ هجری تا سال ۳۰۰ (چهل سال) مقام نیابت را داشت و در سال ۳۰۰ هجری از دنیا رفت بعد از او مقام نیابت خاص، به پسرش محمد بن عثمان رسید. امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز عثمان بن سعید و پسرش را تأیید کامل نمود، تا آنجا که به احمد بن اسحاق فرمود: فاسمع لهما و اطعهما، فهما الثقتان المؤمنان: [صفحه ۵۱] «به سخن آنها گوش فراده و از آنها اطاعت کن، آنها دو فرد امین و مورد اطمینان هستند.» [۴۲].

ابن سکیت فقیه بزرگ اهوازی

ابویوسف یعقوب بن اسحاق، معروف به «ابن سکیت اهوازی» از علمای محقق و ادیبان نامی شیعه و از یاران و شاگردان مخصوص امام جواد و امام هادی علیه‌السلام است، او در علوم لغت، شعر، منطق، فلسفه و ادبیات سرآمد همه‌ی علمای عصر خود بود و تألیفات بسیار در زمینه‌های مختلف اسلامی نوشت که مورخان نام ۲۳ کتاب او را ذکر کرده‌اند. [۴۳]. وجود او در اهواز و اطراف آن، مایه پرفیض برای گسترش مکتب امامان علیهم‌السلام بود. متوکل عباسی برای پسرانش «المعتز و المؤید» در جستجوی معلم جامع و محقق بود، ابن سکیت به عنوان برجسته‌ترین معلم، انتخاب شد، مدتی او ناگزیر به فرزندان متوکل، درس می‌داد و به عنوان معلم پسران خلیفه معروف شد، ولی او شیعه و شاگرد امام هادی علیه‌السلام بود و هرگز مذهبش را که در جان و روحش آمیخته بود رها نمی‌ساخت، یک روز به مناسبتی مجلس باشکوهی از طرف متوکل، تشکیل شد، رجال، شخصیتها، ادیبان و شاعران به آن مجلس وارد [صفحه ۵۲] می‌شدند و از متوکل تجلیل و احترام می‌کردند، ابن سکیت نیز وارد آن مجلس شد، متوکل اطلاع داشت که او پیرو مذهب تشیع است، در آن مجلس در حضور حاضران به ابن سکیت رو کرد و گفت: «این دو پسر (شاگردان المعتز و المؤید) را بیشتر دوست داری یا حسن و حسین علیهما‌السلام را؟» ابن سکیت در تنگنای سختی قرار گرفت، چرا که به خونخواری متوکل و جلادان بی‌رحم او اطلاع داشت، در عین حال با کمال صراحت جواب داد: و الله ان قنبراً خادم علی علیه‌السلام خیر منک و من ابینک: «سوگند به خدا قنبر غلام علی علیه‌السلام بهتر از تو و از پسران تو است.» متوکل مغرور از این پاسخ، آن چنان خشمگین شد که به غلامان ترک خود دستور داد، زبانش را از پشت سرش بیرون بکشند. دژخیمان بی‌رحم متوکل، با شدیدترین برخورد، فرمان متوکل را اجرا کردند و ابن سکیت را به شهادت رساندند. آری این شاگرد برجسته و شجاع امام هادی علیه‌السلام در شهر سامرا در عصر زندگی امام هادی علیه‌السلام، در سال ۲۴۴ یا ۲۴۶ هجری این‌گونه جان باخت. جالب اینکه: او را که یعقوب نام داشت به

خاطر وقار و خاموشی در گفتار «ابن سکیت» (که از واژه‌ی سکوت است) می‌خواندند و خودش درباره‌ی مدح کنترل زبان و نکوهش پرحرفی [صفحه ۵۳] سفارش بسیار کرد. ولی او سکوت و خاموشی را به معنی غلط آن تفسیر نمی‌کرد، بلکه در موارد نهی از منکر، زبان او صدها برابر برانتر از شمشیر بود، او در میدان اخلاق، ابن سکیت بود، ولی در میدان مبارزه ابن الجهر بود، که قرآن می‌فرماید: لا يجب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم: «خداوند فریاد خشن را دوست ندارد، جز فریاد خشن مظلوم بر سر ظالم را که دوست دارد.» (نساء / ۱۴۸) [۴۴].

مبارزات فرهنگی امام هادی با گروهکها

اشاره

در عصر امامان، بخصوص در دوران خلافت بنی عباس، به ویژه در عصر امامت امام هادی علیه السلام مکتبهای مختلفی به وجود آمد و به دنبال آن، کشمکش آرا و عقاید، موجب صحنه‌هایی ناگوار می‌شد، دستهای مرموز خلفا نیز برای کمرنگ جلوه دادن مکتب سازنده تشیع، مکتبهای دیگر را تأیید می‌کرد و به صف آرایی در برابر مکتب تشیع قرار می‌داد، کار به جایی رسید که بخش مهمی از حوزه‌ی تدریس امام هادی علیه السلام در راه مبارزه با این مکتبها و گروهکها، تلاش می‌کرد. طرفداران جبر از یک سو، گروهک واقفیه (که پس از امام [صفحه ۵۴] کاظم علیه السلام امامت امامان دیگر را قبول نداشتند و می‌گفتند امام کاظم علیه السلام زنده است) از سوی دیگر، گروهک صوفیه، غلات از سوی سوم و چهارم، هر کدام برای خود برنامه‌ای و بدعتی ساخته بودند، در این میان بحث جنجال برانگیز و بی‌فایده «خلق قرآن» (که آیا قرآن خالق است یا مخلوق؟ قدیم است یا حادث؟) همچنان افکار را به خود متوجه ساخته بود. امام هادی علیه السلام محکم و استوار در سنگر تشیع، به هدایت مردم می‌پرداخت و با تبیین اصول اسلام و پاسخ به بدعتها و ایرادها و انحرافها، از حریم اسلام ناب که همان تشیع راستین بود دفاع و نگهبانی می‌نمود، در اینجا با ذکر نمونه‌هایی نظر شما را به چند فراز از مبارزات فرهنگی امام هادی علیه السلام در برابر بدعتها و گروهکها جلب می‌کنیم:

امام هادی در برابر صوفیه

اسلام در همه‌ی امور طرفدار اعتدال است و پیروانش را از افراط و تفریط برحذر می‌دارد، گاهی برای بعضی از امامان علیه السلام از نظر اقتصادی و موقعیت زمانی، شرایطی به وجود می‌آمد، که آنها در لباس و غذا و زندگی، برنامه‌ای در سطح پایین برمی‌گزیدند تا زندگی برای نیازمندان، ناگوار نباشد، با اینکه برنامه‌ی اصلی امامان علیهم السلام در شرایط غیراستثنایی، اعتدال و حد متوسط بود. گروهی با تمسک به زندگی امیرمؤمنان علی علیه السلام، خود را به [صفحه ۵۵] تزهّد و زهدنمایی زدند و کم‌کم در برابر امامان مانند امام صادق علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام جبهه گرفتند و بدعت صوفیگری را به وجود آوردند، آنها گستاخی را به حدی رساندند که با صراحت به امام اعتراض می‌کردند که چرا لباس نو و گرانبه‌ی پوشیده است، مانند اعتراض سفیان ثوری زهد فروش تیره‌دل به امام صادق علیه السلام [۴۵] و اعتراض آنها به برنامه‌ی امام رضا علیه السلام و پاسخ آن حضرت [۴۶]. مبارزات امامان علیهم السلام با آنها در حدی بود که امام رضا علیه السلام فرمود: من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله: «کسی که صوفیه را انکار کند مانند آن است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با کافران نبرد کرده است.» [۴۷]. روزی امام هادی علیه السلام یکی از شیعیان را دید که یک عدد ماهی را به دست گرفته و با وضع نامنظم (و صوفی منشانه و بی‌نزاکت) می‌برد، در ضمن گفتاری به او فرمود: یا معشر الشیعة انکم قد عاداکم الخلق فترینوا لهم بما قدرتم علیه: «ای گروه شیعیان! شما دشمن زیاد دارید، هر قدر می‌توانید نظم و بهداشت و نظافت ظاهر خود را در برابر آنها رعایت کنید و خود را

بیاریاید.» [۴۸]. [صفحه ۵۶] محمد بن حسین بن ابی‌خطاب می‌گوید: با امام هادی علیه‌السلام در مسجد النبی نشسته بودیم، ناگاه جماعتی از صوفیان وارد مسجد شدند و به گرد هم حلقه زدند و به ذکر «لا اله الا الله» مشغول شدند. امام هادی به ما رو کرد و فرمود: لا تلتفتوا الی هؤلاء الخداعین، فانهم خلفاء الشیاطین و مخربوا قواعد الدین...: «به این دغلبازان توجه نکنید، آنها جانشینان شیطانها و ویرانگران بنیادهای دین هستند، آنها برای آسایش جسم پارسایی می‌کنند، شب زنده‌داری آنها برای تحصیل غذاهای چرب و شیرین است، عمری را با ریاضت و سختی می‌گذرانند تا فرصت گناهکاری بیابند، گرسنگی می‌کشند تا به خوانهای رنگین برسند، اذکار آنان برای فریفتن مردم و جلب دل‌های احمق‌های ساده‌لوح است، تا بارهای آنها را بر دوش نهند... من ذهب الی زیارة احد منهم حیاً و میتاً فکانما ذهب الی زیارة الشیطان و عبده و الاوثان...: «کسی که به دیدار زنده و مرده‌ی آنها برود، گویی به دیدار شیطان و بت‌پرستان رفته است، کسی که به یکی از آنها کمک کند، گویا به یزید و معاویه و ابوسفیان کمک کرده است.» یکی از شیعیان حاضر به امام هادی علیه‌السلام عرض کرد: «گرچه به امامت شما معتقد و معترف باشم؟» [صفحه ۵۷] امام هادی علیه‌السلام خشمگین به او نگریست و فرمود: «از این تصورات بر حذر باش، کسی که امامت ما را پذیرفته باشد برخلاف روش و خشنودی ما گام بر نمی‌دارد، آیا نمی‌دانی که آنها پست‌ترین فرقه‌های صوفیان هستند؟ سپس فرمود: و الصوفیة کلهم من مخالفینا، و طریقتهم مغایرة لطریقتنا، و ان هم الا نصاری و مجوس هذه الامة...: «همه فرقه‌های صوفیان از مخالفان ما هستند و برنامه و روش آنها با برنامه و روش ما مغایرت دارد، آنها قطعاً نصاری و مجوس این امت هستند، آنها کسانی هستند که در خاموش نمودن نور خدا سعی می‌کنند، خداوند نور خود را کامل می‌کند گرچه کافران نپسندند.» [۴۹].

امام هادی در برابر واقفیه

چنان که در شرح زندگی امام رضا علیه‌السلام گفتیم یکی از گروه‌ها که در برابر امامان راستین، صف کشیدند و موجب مزاحمتها شدند، گروهک واقفیه بودند، که معتقدند امام کاظم زنده است و آخرین امام و مهدی این امت می‌باشد. امام هادی علیه‌السلام در برابر آنها و سمپاشیهای آنها موضعگیری قاطع داشت، تا آنجا که یکی از شیعیان نامه‌ای به امام نگاشت و در ضمن آن نامه پرسید: [صفحه ۵۸] «قربانت کردم شما این افراد ممتوره [۵۰] را می‌شناسید، آیا در قنوت نماز آنها را نفرین و لعن کنیم؟» امام هادی علیه‌السلام در پاسخ نوشت: نعم اقت علیهم فی صلاتک: «آری در قنوت نماز آنها را نفرین کن.» [۵۱].

امام هادی در برابر غلات

غلات گروهکی جدا شده از شیعیان بودند که راه افراط را پیموده و در مورد امامان، غلو می‌کردند، یعنی آنان را خدا و در حد خدا می‌دانستند. امامان علیهم‌السلام در برابر آنها موضع قاطع و خشن گرفتند و آنها را نجس دانسته و از خود طرد می‌نمودند. یکی از شیعیان در مورد چند نفر از غلات و رفتار آنها، برای امام هادی علیه‌السلام نامه نوشت و کسب تکلیف کرد، امام هادی در پاسخ نوشت: لیس هذا من دیننا فاعتزلوهم: «برنامه‌ی آنها از دین ما نیست، از آنها دوری کنید.» [۵۲]. از روایات و گفتار علما استفاده می‌شود که سران غلات [صفحه ۵۹] و بدعتگزاران در عصر امام هادی علیه‌السلام افراد زیر بودند: ۱ - علی بن حسکه قمی ۲ - محمد بن نصیر فهری ۳ - حسن بن محمد بن بابای قمی ۴ - قاسم بن یقظین ۵ - هاشم بن ابی‌هاشم ۶ - ابوالسهری ۷ - ابن ابی‌الزرقا ۸ - جعفر بن واقد ۹ - ابوالعمر ۱۰ - فارس بن حاتم ۱۱ - مشغوذ پسر فارس و... [۵۳]. امام هادی علیه‌السلام به یارانش دستور فرمود: «هر کجا که فارس بن حاتم و پسرش مشغوذ را ببینند، به آنها حمله کرده و آنها را بکشند» و فرمود: «لعنت خدا بر فارس بن حاتم، به نام ما، مردم را می‌فریبد و آنها را به بدعت دعوت می‌کند، هر کس او را بکشد رواست زیرا خون او هدر است، کیست که مرا از شر او راحت کند و او را بکشد، در این صورت من در پیشگاه خدا، بهشت را برای او ضامن می‌شوم.» [۵۴]. امام هادی

علیه‌السلام یکی از دوستانش به نام ابوجنید را دید و مبلغی [صفحه ۶۰] پول به او داد و به او فرمود: «با این مبلغ اسلحه تهیه کن و نزد فارس برو و او را اعدام کن.» ابوجنید با آن پول شمشیری خرید و آن را به امام هادی علیه‌السلام نشان داد، امام علیه‌السلام آن را نپسندید و فرمود این شمشیر را با وسیله‌ی دیگر عوض کن، ابوجنید آن را با یک ساطور عوض کرد و به امام هادی علیه‌السلام نشان داد، امام فرمود: «این خوب است.» ابوجنید به سراغ فارس رفت، هنگامی که او بین نماز مغرب و عشا از مسجد بیرون آمد، به او حمله کرد و با ساطور بر سرش کوبید، او همان دم افتاد و مرد، ابوجنید را دستگیر کردند، ولی چون نشانه‌ی قاتل بودن را در او ندیدند، آزادش نمودند. [۵۵]. نیز روایت شده امام هادی علیه‌السلام در مورد محمد بن نصیر فهری و حسن بن محمد بن بابای قمی نامه‌ای به یکی از شیعیان نوشت که ترجمه‌اش این است: «من از فهری و حسن بن محمد بن بابای قمی بیزارم و تو و همه‌ی شیعیان را از آشوب او برحذر می‌دارم، آنان را لعنت می‌کنم، آنها به نام ما می‌خورند و فتنه‌انگیزی و مزاحمت می‌کنند، خداوند آنها را عذاب می‌کند و گرفتار فتنه سازد، ابن‌بابا گمان می‌کند که من او را به نبوت برانگیخته‌ام و او «باب» من است، خدا او را لعنت کند، شیطان بر او چیره شده و او را گمراه نموده، خدا در دنیا و آخرت او را عذاب نماید.» [۵۶]. [صفحه ۶۱]

امام هادی در برابر بحث جنجالی خلق قرآن

یکی از بحث‌های داغ و بی‌فایده‌ای که مدتی قبل از عصر امامت حضرت هادی علیه‌السلام و سپس در آن عصر موجب کشمکش بین دو فرقه‌ی «معتزله» و «اشاعره» شد و باعث اختلافات گردید، این بود که معتزله که به عقل تکیه می‌کردند، معتقد بودند قرآن، حادث و مخلوق است یعنی قبلاً نبود و خدا آن را بعد حادث کرد، ولی اشاعره و اهل حدیث می‌گفتند قرآن کلام خدا است و بنابراین از صفات خدا و قدیم است و مخلوق نیست. این موضوع جنبه‌ی سیاسی پیدا کرد، با اینکه هیچ‌گونه فایده‌ی علمی و... نداشت، موجب اتلاف وقت می‌شد و از سوی دیگر ممکن بود شیعیان را نیز وارد میدان کند و فرصت‌های آنها را در راه‌های بیهوده، تلف نماید. امام هادی علیه‌السلام سکوت در برابر چنین بحثی را به صلاح دانست و هرگونه بحث و بررسی در این مورد را ناروا و بیهوده و بدعت اعلام کرد و شیعیان را از ورود به این بدعت و درگیری با این بحث برحذر داشت و در نامه‌ای (که به حکم یک اعلامیه بود) به احمد بن اسماعیل بن یقظین، چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم: خداوند ما و تو را از فتنه مصون دارد و عصمتی دهد که اگر چنین کند نعمت و لطف خود را عظیم کرده و اگر نکند نتیجه‌اش هلاکت است، ما بحث و جدال در مورد خلق یا [صفحه ۶۲] عدم خلق قرآن را بدعت می‌دانیم، که پرسنده و پاسخگو هر دو در آن بدعت به طور یکسان شریکند، پرسنده به دنبال چیزی است که سزاوار آن نیست و پاسخ دهنده خود را بیهوده به زحمت و مشقت می‌اندازد، تنها خداوند، خالق است و هر چه جز او مخلوق می‌باشند، قرآن کلام خدا است، از نزد خود نامی بر آن مگذار که از گمراهان خواهی شد، خداوند ما و تو را از کسانی که از خدا در نهان بیمناکند و از روز قیات ترسانند، قرار دهد.» [۵۷]. به این ترتیب از نظر شیعه، بحث درباره‌ی خلق قرآن و عدم خلق آن قدغن شد و شیعیان باید قرآن را کلام خدا بدانند و بس. امام هادی علیه‌السلام با این اعلامیه قاطع، حوزه‌ی علمیه شیعه و شیعیان را از سقوط در این دره هولناک که قربانیهای بی‌شمار داده بود و وقت عزیزشان را تلف می‌کرد، حفظ کرد و این اعلامیه درس بزرگی بود که شیعیان در آینده نیز وارد این بحثها نشوند و حوزه فرهنگ خود را از این لاپائالات حفظ کنند.

امام هادی در برابر گروه جبریه

یکی از گروه‌های اسلامی که از قدیم انحراف فکری داشتند، گروه «جبریه» بودند و می‌گفتند: «انسانها در اعمال خود، اختیار ندارند و آنچه انجام می‌دهند، خداوند آنها را مجبور ساخته است.» فرقه‌ی اشاعره این عقیده‌ی انحرافی را دامن می‌زدند دست‌های [صفحه ۶۳] مرموز طاغوتی این عقیده آنها را تأیید می‌کرد، تا گناهان و ظلمهای خود را نسبت به خدا داده و خود را پاک جلوه

دهند. امامان علیه‌السلام از جمله امام هادی علیه‌السلام در برابر این عقیده‌ی بی‌اساس، ایستادگی کردند و با استدلال و منطق، آن را رد نمودند، در اینجا نظر شما را به یکی از بحثها و روشنگریهای امام هادی علیه‌السلام در این راستا جلب می‌کنیم: «کسی که معتقد به جبر است، معنایش این است که خداوند بندگان خود را به گناه مجبور می‌کند سپس آنها را به خاطر انجام گناه، مجازات می‌نماید، چنین کسی به خدا ظلم کرده و او را تکذیب نموده است، آیات قرآن چنین نسبتی را رد کرده است، چنان که در آیه ۴۹ سوره‌ی کهف می‌خوانیم: «و لا یظلم ربک احداً؛» و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی‌کند.» و در آیه ۱۰ سوره‌ی حج می‌فرماید: ذلک بما قدمت یداک و ان الله لیس بظلام للعبید: «و به آنان می‌گوییم؛ این در برابر چیزی است که دستهایتان از پیش برای شما فرستاده و خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی‌کند.» و آیات بسیار دیگر از این قبیل (که اعمال را نسبت به بنده می‌دهد) بنابراین کسی که گمان کند در گناهای که انجام می‌دهد مجبور است، گناه خود را به خدا نسبت داده و خدا را به خاطر مجازاتش از گناهکار، ظالم خوانده است و کسی که خدایش را ظالم [صفحه ۶۴] بداند، قرآن را تکذیب نموده (زیرا قرآن خدا را از ظلم و ستم منزّه دانسته است) و کسی که قرآن را تکذیب کند، به اجماع امت، کافر شده است. این مطلب همانند آن است که مولایی به غلام خود که پول ندارد بگوید برو بازار فلان جنس را خریداری کن و بیاور، با اینکه مولا می‌داند، در بازار بدون پول، به او جنس نمی‌دهند، غلام به بازار رفت و جنسی به او ندادند و نزد مولا با دست خالی بازگشت، اگر مولا او را سرزنش کند و بزند که چرا جنس را نخریده، مردم چنین مولایی را ظالم و متجاوز می‌خوانند، زیرا غلامش را که پول به او نداده، این گونه سرزنش نموده و به او ظلم کرده است...» [۵۸].

موضع‌گیریهای امام هادی در برابر ظلم طاغوتها

امام هادی علیه‌السلام در ماه ذیحجه سال ۲۱۲ به مقام امامت رسید و حدود ۳۳ سال امامت کرد، آن حضرت در طول این مدت با نه خلیفه و طاغوت، به ترتیب زیر روبرو بود: ۱ - معتصم عباسی هشتمین خلیفه عباسی (از سال ۲۲۰ تا ۲۲۷ ه. ق)، حدود هفت سال. ۲ - واثق پسر معتصم (از سال ۲۲۷ تا ۲۳۲) حدود پنج سال. ۳ - متوکل برادر واثق (از سال ۲۳۲ تا ۲۴۷) حدود پانزده سال. ۴ - منتصر پسر متوکل (شش ماه). [صفحه ۶۵] ۵ - مستعین پسرعموی منتصر (از سال ۲۴۷ تا ۲۵۲) حدود پنج سال. ۶ - معتز پسر دیگر متوکل (از سال ۲۵۲ تا ۲۵۴) حدود دو سال. و سرانجام آن حضرت با دسیسه‌ی معتز، مسموم شده و به شهادت رسید. برخورد طاغوتهای فوق با امام هادی علیه‌السلام مختلف بود ولی برخورد متوکل نسبت به آن حضرت، از همه شدیدتر بود، که موضع امام در برابر او در بخش بعد بیان شده است. موضع‌گیریهای امام هادی علیه‌السلام در برابر آنها، بسیار قاطع بود، آن حضرت هرگز هیچ یک از آنها را تأیید نکرد و تسلیم هیچکدام از آنها نشد و تا مجبور نشد، به دربار آنها نرفت و در فرصتهای مناسب با کنایه و اشاره و گاهی با تصریح، آنها را طاغوت و ظالم خواند و شیعیان را از هرگونه کمک به آنها الزام نمود. روزی آن حضرت عبور می‌کرد، دید به فرمان متوکل، مشغول ساختن کاخ عظیم معروف به «عمارة الجعفری» هستند [۵۹] حضرت به [صفحه ۶۶] یکی از همراهان فرمود: هذا الطاغیة یقتل بهذا البناء قبل ان یتیم، علی ید فرعون من فراعنة الاتراک: «این طاغوت (اشاره به متوکل) قبل از تکمیل این ساختمان، به دست فرعونی از فرعونهای ترکه‌ها کشته می‌شود.» [۶۰]. امام در این گفتار کوتاه، هم متوکل را طاغوت خواند و هم کشنده‌ی او را که یکی از افسران ترک به تحریک پسر متوکل بود، فرعون خواند، به این ترتیب بیزاری خود را از ترکه‌های قلدری که دستگاه متوکل را نگهبان می‌کردند آشکار نمود. امام هادی علیه‌السلام «زیارت جامعه» را که امامان علیهم‌السلام را با عالیترین وصف بیان کرده توسط موسی بن عبدالله نخعی به شیعیان آموخت، که یک نوع مبارزه‌ی عقیدتی و فرهنگی با طاغوتها بود و فرمود: آنها را در کنار حرم هر امامی که خواستند بخوانند. [۶۱]. در فرازی از این زیارت، خطاب به امامان علیهم‌السلام می‌خوانیم: من اتبعکم فالجنة مأواه، و من خالفکم فالنار مثواه، و من جحدکم کافر، و من حاربکم مشرک و من

رد علیکم فهو فی اسفل درك من الجحیم: «کسی که از شما پیروی کند، بهشت جایگاه او است و کسی که با شما مخالفت نماید، آتش دوزخ مکان او است و کسی که شما را [صفحه ۶۷] انکار نماید، کافر است، و کسی که با شما بجنگد، مشرک است و کسی که شما را رد کند، در پایین‌ترین و پست‌ترین جایگاه دوزخ قرار دارد.» [۶۲]. و در فراز دیگر، خطاب به امامان علیهم‌السلام می‌خوانیم: برئت الی الله تعالی من اعدائکم، و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین، و حزبهم الظالمین، و الجاهدین لحقکم، و المارقین من ولایتکم، و الغاصبین لارتکم، الشاکین فیکم، المنحرفین عنکم، و من کل ولیجۀ دونکم و کل مطاع سواکم: «در پیشگاه خدا از دشمنان شما بیزاری می‌جویم و نیز از هر گونه بت و طاغوت و شیطانها و حزب ستمگر شیطانی و منکران امامت شما و دورشدگان از ولایت و رهبری شما بیزاری می‌جویم، از آنان که ارث شما را غصب کردند و در حقانیت شما شک و تردید نمودند و از خط فکری و اعتقادی شما منحرف گشتند و نیز بیزاری می‌جویم از هر چیزی جز شما و از هر اطاعت شونده‌ای غیر از شما.» [۶۳]. این فرازها هر کدام تیری بود که بر قلب دشمن می‌نشست و فریادی بود که بر سر طاغوتیان فرود می‌آمد و یاران را بر ضد آنها می‌شورانید و آنها را محکوم و منکوب می‌ساخت. [صفحه ۶۸]

امام هادی در عصر معتمد و واثق

اشاره

در عصر خلافت معتمد، اوضاع سیاسی و وجود بردگان، ترکها، بربرها و قبطیها آن چنان مردم بغداد را به زحمت انداخته بود، که به ناچار معتمد، ارتش را به سرزمین سامرا انتقال داد و در آنجا پادگانی ساختند و مردم بغداد نفس راحتی کشیدند ولی دستگاه خلافت در قبضه اطرافیان معتمد، یعنی همان بردگان، ترکها، بربرها و قبطیها قرار گرفت و اقتدار و هیبت خلافت از بین رفت، تا آنجا که می‌توانستند خلیفه را عزل و نصب کنند. این کشمکشها و امور دیگر موجب شد که معتمد و پسرش واثق به خود مشغول بودند و به طور مستقیم با امام رو در رو قرار نگرفتند، امام هادی از دور بر آنها نظاره می‌کرد و بیشتر به بازسازی حوزه علمیه و تربیت شاگرد و نبرد عقیدتی با مخالفان، می‌پرداخت و در حفظ و نگهبانی تشیع و شیعیان همت می‌نمود. این که گفتیم امام علیه‌السلام در این عصر، از دور نظاره گر بود، به عنوان مثال به چند روایت زیر توجه کنید:

خبر از دگرگونی حکومت واثق

خیران اسباطی می‌گوید: از شهر سامرا به مدینه آمدم و به حضور امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدم، به من فرمود: «از واثق (نهمین خلیفه عباسی که در سامرا سکونت داشت) [صفحه ۶۹] چه خبر؟» گفتم: قربانت گردم، وقتی که از او جدا شدم، سالم بود، دیدار من از همه‌ی مردم به او نزدیکتر بود، زیرا ده روز قبل او را دیده‌ام و در اینجا کسی نیست که او را بعد از من دیده باشد.» امام هادی علیه‌السلام فرمود: اهل مدینه می‌گویند واثق مرده است. خیران می‌گوید: از این خبر (که امام به طور سربسته نسبت به مردم مدینه داد) فهمیدم که آن حضرت به وسیله‌ی علم غیب فهمیده که واثق مرده است و تقیه می‌کند. سپس فرمود: جعفر (متوکل دهمین خلیفه عباسی) چه کرد؟ گفتم: از او جدا شدم، در حالی که او در زندان شهر سامرا بود و در فشار سختی به سر می‌برد. فرمود: «او زمام خلافت را به دست گرفت و فرمانروا شد.» سپس فرمود: «از ابن‌زیات» (وزیر معتمد هشتمین خلیفه‌ی عباسی) چه خبر؟ گفتم: مردم با او بودند و فرمان‌روایی او روتق داشت. فرمود: پیشروی ابن‌زیات، برکتی برای او نداشت - آنگاه آن حضرت اندکی سکوت کرد - و سپس فرمود: «تقدیرات و احکام الهی به ناچار باید جریان یابد، ای خیران! واثق (نهمین خلیفه‌ی عباسی) مرد و متوکل (دهمین خلیفه‌ی عباسی) به جای او نشست و ابن‌زیات نیز کشته شد!» عرض کردم: قربانت گردم، ابن‌زیات، چه وقت کشته شد؟ [

صفحه ۷۰] فرمود: «شش روز پس از بیرون آمدن تو از سامرا» و با توجه اینکه خیران، ده روز بود از سامرا بیرون آمده بود، معنای سخن امام، این است که این زیات چهار روز قبل کشته شد. [۶۴].

سؤال واثق از امام هادی

یحیی بن اکثم [قاضی بغداد] و جمعی از فقها و علمای اسلام در مجلس واثق (نهمین خلیفه‌ی عباسی) حضور داشتند [۶۵] واثق از حاضران پرسید: «چه کسی در آن هنگام که آدم علیه‌السلام حج به جا آورد، سر او را تراشید؟» حاضران از پاسخ به این سؤال، درمانده شدند. واثق گفت: «من کسی را در اینجا حاضر می‌کنم، او جواب این سؤال را به شما خبر می‌دهد.» آنگاه واثق، شخصی را نزد امام هادی علیه‌السلام فرستاد و او را به آن مجلس، حاضر نمود و از او پرسید: «ای ابوالحسن! هنگام حج، چه کسی موی سر آدم علیه‌السلام را تراشید؟» امام هادی علیه‌السلام فرمود: «از شما می‌خواهم مرا از پاسخ به این سؤال معاف بداری.» [۶۶]. واثق گفت: «تو را قسم می‌دهم که خبر دهی.» [صفحه ۷۱] امام هادی علیه‌السلام فرمود: اکنون که دست‌بردار نیستی، پدرم از پدرانش روایت کردند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به جبرئیل فرمان داده شد تا یاقوتی از بهشت را به زمین ببرد، جبرئیل، آن یاقوت را آورد و بر سر آدم علیه‌السلام مالید، موهای سر او ریخته شد و نور آن یاقوت تا هر جا که رسید، تا همانجا «حرم» گردید. [۶۷].

گرایش سرلشگر ترک به امام هادی

عصر خلافت «واثق» بود، او سپاهی عظیم به فرماندهی یکی از سرلشگران ترک را برای سرکوب اعراب شورشی اطراف مدینه، به حجاز فرستاد، سپاه او وارد مدینه شدند. امام هادی علیه‌السلام به اطرافیان خود فرمود: «برویم تا از نزدیک لشگرکشی این فرماندهی ترک را بنگریم.» ابوهاشم می‌گوید: «همراه امام هادی علیه‌السلام سوار بر مرکب از خانه بیرون آمدیم و در کنار عبور لشگر واثق ایستادیم، یکی از سرلشگران ترک سوار بر اسب، از نزد ما عبور کرد، امام هادی علیه‌السلام چند جمله به زبان ترکی به او فرمود، همان دم دیدم آن سرلشگر ترک از اسبش پیاده شد و سم مرکب امام هادی علیه‌السلام را بوسید، من تعجب کردم، خود را به آن نظامی ترک نزدیک نمودم به او گفتم: «تو را سوگند می‌دهم بگو بدانم امام هادی علیه‌السلام به تو چه گفت، که تو این گونه شیفته آن حضرت شدی؟» [صفحه ۷۲] سرلشگر ترک گفت: آیا این شخص (امام هادی) پیامبر است؟ گفتم: نه. گفت: او مرا به نامی صدا زد که در کودکی در شهرهای ترک‌نشین مرا به آن نام می‌خواندند و تا این ساعت هیچ کس به آن اطلاع نداشت. [۶۸] [صفحه ۷۳].

امام هادی در عصر خلافت متوکل و خلفای بعد از او

اشاره

امام هادی علیه‌السلام از آغاز تولد (ماه ذیحجه سال ۲۱۲ ه. ق) تا آن هنگام که متوکل دهمین خلیفه عباسی (در سال ۲۳۲ ه. ق) روی کار آمد، در مدینه بود، سال دوم خلافت متوکل (سال ۲۳۴) بود که متوکل تصمیم گرفت امام هادی علیه‌السلام را از مدینه به سامرا برده و آن حضرت را تحت نظر نگهدارد. بنابراین امام هادی علیه‌السلام در سال ۲۳۴ در حالی که ۲۲ سال از عمرش می‌گذشت، از مدینه به سوی سامرا تبعید شد و تا آخر عمر (سال ۲۵۴) در آنجا بوده و به شهادت رسید، یعنی ۲۰ سال در تبعیدگاه سامرا تحت نظر نگه داشته شد. عبدالله بن محمد، سرپرست امور جنگی و امام جماعت مدینه از طرف متوکل، نامه‌ای برای متوکل

نوشت و چند مطلب زیر را در [صفحه ۷۴] مورد امام هادی علیه‌السلام تذکر داد: ۱ - جمعیت بسیار از توده‌ی مردم، در اطراف حضرت هادی علیه‌السلام هستند و نزد او رفت و آمد می‌کنند و چنین کاری، برای حکومت، خطر جدی به حساب می‌آید. ۲ - اموال و هدیه‌های بسیار از نقاط مختلف برای امام هادی علیه‌السلام می‌آورند و همین کار مقدمه‌ای برای خریداری اسلحه و قیام خواهد شد. ۳ - احتمال شورش جدی از طرف امام علیه‌السلام بسیار است.

سیاست متوکل در تبعید امام از مدینه به سامرا

متوکل از وجود علویان و نهضتها و شورشهای آنها، سخت بیمناک بود و می‌دانست همه‌ی آن نهضتها به خاطر وجود امام هادی علیه‌السلام است، او به پیروی از روش نیاکان خود از جمله‌ی مأمون، تصمیم گرفت امام هادی علیه‌السلام را به سامرا آورده و امام را زیر نظر قرار دهد و به این ترتیب ارتباط علویان با آن حضرت قطع گردد، در غیر این صورت، وجود امام در مدینه برای دستگاه طاغوتی متوکل، خطر قطعی به شمار می‌آمد. متوکل با ترفندها و نیرنگهای مختلف خواست، امام هادی علیه‌السلام را مانند علمای درباری دیگر، جزء اطرافیان خود کند و با این کار او را از نظر علویان و شیعیان ساقط نماید و در نتیجه حکومت ننگین خود را از تزلزل و سقوط حفظ نماید، وضع روحی متوکل نسبت به امام [صفحه ۷۵] هادی علیه‌السلام به گونه‌ای که به اطرافیانش گفت: «و یحکم قد اعینانی امر ابن الرضا، ابی ان یشرب معی، او ینادمنی، او اجد فیہ فرصه فی هذا: «وای بر شما» موضوع پسر رضا علیه‌السلام [یعنی امام هادی علیه‌السلام] مرا عاجز و درمانده ساخت، او از میگساری و همدمی و رفت و آمد با من دوری می‌کند و من هر کار می‌کنم قادر نیستم، فرصتی برای وارد کردن او به بزم خودم بیابم.» [۶۹]. این فراز بیانگر نهایت مقاومت امام هادی علیه‌السلام در برابر سلطان دیکتاتوری همچون متوکل است، امام هرگز فریب نیرنگها و تهدیدهای او را نخورد و با کمال بی‌اعتنایی به دستگاه او به زندگی پرافتخار خود ادامه داد.

ابراز ناراحتی شدید مردم مدینه از تبعید امام

متوکل یکی از رجال اطراف خود «یحیی بن هرثمه» را همراه ۳۰۰ نفر به مدینه فرستاد، تا در ظاهر محترمانه، و فریبکارانه، امام هادی علیه‌السلام را از مدینه به سامرا بیاورند، یحیی بن هرثمه در این مورد می‌گوید: هنگامی که از سامرا برای آوردن امام هادی علیه‌السلام به مدینه رفتم، مردم مدینه پس از اطلاع از ماجرا، آن چنان گریه و شیون کردند که ماندش را نشنیده بودم، من آنها را به آرامش دعوت می‌کردم و برای آنها سوگند یاد کردم که من در مورد آن حضرت مأموریت [صفحه ۷۶] ناگواری ندارم. من در مدینه، خانه‌ی امام هادی علیه‌السلام را بازرسی کردم، در آن جز قرآن و دعا و امثال آن نیافتم. و به گفته‌ی سبط بن جوزی در تذکره، او گفت: «من در خانه‌ی امام هادی علیه‌السلام، جز چند قرآن و کتاب دعا و کتابهای علمی، چیز دیگری نیافتم، آن حضرت به نظرم، بزرگ آمد و خودم خدمتگزاری آن حضرت را برعهده گرفتم.» [۷۰].

پوشیدن لباس بارانی در هوای صاف آفتابی!

یحیی می‌افزاید: من آن حضرت را روانه سامرا کردم و خدمتکاری او را در مسیر راه، برعهده گرفتم، و با او خوشرفتاری نمودم روزی از روزها با اینکه آسمان صاف بود و خورشید می‌درخشید، دیدم امام هادی علیه‌السلام لباس بارانی خود را پوشید و دم اسب خود را گره زده بود، سوار بر اسب شد و حرکت کرد، من از کار او تعجب کردم (که چرا در چنین روز آفتابی، لباس بارانی پوشیده و...) ولی چندان نگذشت، که ابری پدیدار شد و شروع به باریدن گرفت و از این جهت به سختی افتادیم، آن حضرت به من رو کرد و فرمود: «من می‌دانم که تو آنچه را از من دیدی بسیار تعجب کردی و گمان کردی که من درباره‌ی باران چیزی

می‌دانستم که تو نمی‌دانستی، ولی آنگونه که تو گمان بردی نیست (یعنی مربوط به علم غیب [صفحه ۷۷] نیست) بلکه من در صحرا زیسته‌ام و بادهایی را که به دنبالش باران است، می‌شناسم، امروز صبح بادی وزید، من بوی باران را از آن استشمام کردم، از این رو برای آن، آماده شدم.» یحیی بن هرثمه می‌گوید: هنگامی که بغداد رسیدیم، ابتدا نزد والی بغداد؛ اسحاق بن ابراهیم طاطری رفتیم، او به من گفت: «ای یحیی! این مرد! پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و تو متوکل را می‌شناسی (که چه جرثومه‌ی فساد است)، اگر متوکل را بر قتل این آقا (امام هادی) تحریک کنی، با رسول خدا صلی الله علیه و آله طرف خواهی شد.» گفتم: «سوگند به خدا، در امری، جز نیکی از او ندیده‌ام.» [۷۱].

امام هادی در سرای گدایان

علامه طبرسی (ره) روایت کرده، هنگامی که امام هادی علیه‌السلام به شهر سامرا، وارد شد، متوکل خود را در خانه‌اش از آن حضرت پنهان کرد، آن حضرت، به سرای فقرا وارد گردید [متوکل نه تنها از آن حضرت، استقبال نکرد، بلکه برای آنکه به حضرت توهین گردد، ترتیبی داد که آن حضرت به سرای گدایان وارد شود]. امام یک روز در آنجا ماند، سپس متوکل خانه‌ی جداگانه‌ای در اختیار آن حضرت، گذاشت و او به آن خانه انتقال یافت. سپس علامه‌ی طبرسی از «صالح بن سعید» روایت کرده که گفت: [صفحه ۷۸] هنگام ورود آن حضرت به سامرا، به حضرت امام هادی علیه‌السلام رسیدم، عرض کردم: «فدایت کردم، در همه‌ی امور می‌خواهند نور تو را خاموش کنند و در حق تو کوتاهی نمایند، به گونه‌ای که تو را در یک سرای نامطلوب (معروف به) «خان الصعاليك» (سرای گدایان) وارد نمودند.» امام هادی علیه‌السلام فرمود: «ای پسر سعید! چنین نیست که تو تصور می‌کنی، هنوز ما را نشناخته‌ای، سپس امام هادی علیه‌السلام با دستش اشاره کرد، ناگاه باغهای خرم و بی‌نظیر و نه‌هایی که آب در آن جریان داشت دیدم با حوریان خوشبو و غلمانی (پسرانی) که گویی گوهر نگهداری شده در پشت پرده‌ها بودند، چشمانم حیرت‌زده شد و بسیار تعجب کردم، آن حضرت فرمود: «ای سعید! ما هر جا که باشیم چنین مکنتی برای ما فراهم است و در خانه‌ی گدایان نیستیم.» [۷۲].

خریداری خانه و سکونت امام در آن

متوکل دستور داد امام هادی علیه‌السلام را نزدش بردند، در ظاهر به آن حضرت احترام و تجلیل نمود، سپس دستور داد که امام به اجبار در سامرا بماند، امام هادی علیه‌السلام در سامرا خانه خرید و همراه خانواده‌اش در آن سکونت نمود، سرانجام در همانجا به شهادت رسید و مطابق وصیتش در همانجا به خاک سپرده شد. [صفحه ۷۹]

برخوردهای گوناگون با امام هادی

اشاره

در مدتی که امام هادی در سامرا بود، حدود چهارده سال در تحت نظر شدید متوکل قرار داشت، برخوردهای امام با متوکل و به عکس، الهام‌بخش درسهای بزرگ از مکتب امامت است، در اینجا نظر شما را به ذکر چند نمونه جلب می‌کنیم:

نیاز متوکل به مقام علمی امام هادی

متوکل با اینکه در دربار خود دارای علما و فقهای درباری بود، در عین حال گاهی در مسائل دشواری که رخ می‌داد، احساس نیاز

به امام هادی علیه‌السلام می‌کرد و پس از تحصیل فتوا و نظریه امام، مسائل حل می‌شد، از جمله: متوکل نویسنده‌ای نصرانی داشت و به او علاقه‌ی بسیار می‌ورزید و به احترام او، او را با کنیه‌ی «ابونوح» می‌خواندند. عده‌ای از کاتبان دربار، این کار را نادرست خواندند، متوکل مطلب را از فقها پرسید، عده‌ای از آنها جایز دانستند و عده‌ای جایز ندانستند، متوکل ناچار مسأله را از امام هادی استفتاء نمود، امام در پاسخ نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم - تب تیدا ابی لهب و تب» امام با ذکر این آیه که خداوند ابولهب را با کنیه‌اش [صفحه ۸۰] خوانده، استدلال کرد که خواندن یک نفر نصرانی با کنیه، حرام نیست. متوکل، از پاسخ حضرت، قانع و خشنود شد. [۷۳]. نیز روایت شده: متوکل بیمار شد و نذر کرد اگر خوب شد، اموال کثیر به فقرا بدهد، او از آن بیماری خوب شد، سپس در مورد اینکه اموال کثیر چقدر هست، فکرش به جایی نرسید، فقهای دربار را جمع کرد و از آنها پرسید مقدار اموال کثیر، چقدر است؟ آنها در پاسخ به این سؤال، به رأی واحد نرسیدند و سرانجام متوکل مسأله را از امام هادی علیه‌السلام پرسید، آن حضرت در جواب فرمود: «باید ۸۳ دینار صدقه بدهی.» فقها از این پاسخ شگفت‌زده شدند، از متوکل خواستند تا علت آن را از امام پرسد. متوکل علت آن را از امام پرسید، امام در پاسخ فرمود: خداوند در قرآن می‌فرماید: لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره: «خداوند شما را در جاهای بسیار یاری کرد.» (توبه / ۲۵) همه‌ی خاندان ما روایت کرده‌اند آن مواردی که خداوند پیامبرش را در آن موارد از جنگها، پیروز نمود و مسلمانان را یاری فرمود، ۸۳ مورد بوده است. متوکل خشنود شد و مال بسیار برای آن حضرت فرستاد، تا آن [صفحه ۸۱] را در آنچه دوست دارد مصرف کند. [۷۴]. و در کتاب مناقب روایت شده، وقتی که فقها از جواب درماندند، حسن دربان، به متوکل گفت: «اگر من پاسخ صحیح این سؤال را بیاورم به من چقدر جایزه می‌دهی؟» متوکل گفت: ده هزار دینار و اگر پاسخ صحیح نیاوردی صد تازیانه به تو می‌زنم. حسن دربان نزد امام هادی علیه‌السلام رفت و مسأله را پرسید، امام فرمود: مال کثیر، ۸۰ درهم است، حسن همین پاسخ را به متوکل ابلاغ کرد، متوکل پرسید: به چه علت ۸۰ درهم است، حسن نزد امام هادی علیه‌السلام آمد و علت آن را پرسید، اما هادی آیه‌ی مذکور (۲۵ توبه) را خواند، سپس فرمود: ما موارد پیروزی رسول خدا صلی الله علیه و آله را شمردیم، ۸۰ مورد بود. حسن دربان نزد متوکل بازگشت و همین جواب را ابلاغ کرد، متوکل خوشحال شد و ده هزار درهم جایزه به حسن دربان داد. [۷۵]. موارد دیگری نیز مانند ماجرای حکم مجازات نصرانی که با زن مسلمان زنا کرده بود و سپس مسلمان شده بود (که قبلاً خاطر نشان شد) و... بیانگر نیاز متوکل به مقام علمی امام هادی علیه‌السلام است. [صفحه ۸۲]

هلاکت مرد گستاخ و بدربان

در کتاب اثبات الوصیه روایت شده: امام هادی علیه‌السلام به خانه‌ی متوکل وارد گردید و به نماز ایستاد، یکی از مخالفان به نزدیک آمد [و با کمال گستاخی، دهن کجی کرد و] به امام گفت: «چقدر ریاکاری می‌کنی؟» آن حضرت، نمازش را با سرعت به پایان رسانید و پس از سلام نماز، به او رو کرد و فرمود: «اگر در این نسبتی که به من دادی، دروغگو هستی، خداوند تو را نابود کند.» همان دم او بر زمین افتاد و مرد و همین موضوع، خبر تازه‌ای در کاخ متوکل گردید. [۷۶].

شکوه امام هادی در پرتو امدادهای غیبی

فضل بن احمد روایت می‌کند پدرم گفت: یک روز نویسنده‌ی معتز [پسر متوکل، که بعداً سیزدهمین خلیفه عباسی شد] بودم، همراه معتز، نزد متوکل رفتیم، دیدیم متوکل [مانند برج زهرمار] بر تخت نشسته است، معتز سلام کرد و ایستاد، من هم پشت سر او ایستادم، معمولاً هرگاه معتز نزد متوکل می‌آمد، متوکل خیر مقدم می‌گفت و فرمان می‌داد که بنشین، ولی در آن روز ایستادن معتز، طولانی شد و پیوسته پا به پا می‌کرد، ولی متوکل به او اجازه‌ی نشستن [صفحه ۸۳] نمی‌داد، من چهره‌ی متوکل را دیدم، که لحظه

به لحظه دگرگون می‌شد، به فتح بن خاقان (وزیر نزدیک) گفت: «این شخص (امام هادی) که تو درباره (مدح) او سخن می‌گویی، چنین و چنان نموده است.» فتح بن خاقان، شدت خشم متوکل را فرومی‌نشانید و می‌گفت: «ای امیرمؤمنان! این گزارشها، دروغهایی است که به او (امام هادی) نسبت می‌دهند.» ولی متوکل از خشم، به خود می‌پیچید و می‌گفت: «سوگند به خدا، این مرد ریاکار (امام هادی علیه‌السلام) را خواهم کشت، او ادعای دروغ کرده و به دولت من آسیب می‌رساند.» سپس متوکل فرمان داد که چهار نفر از غلامان خزر [غلامان مخصوص زاغ چشم و بور] بدزبان و نفهم مرا احضار کنید، آنها را حاضر کردند، متوکل به هر کدام یک شمشیر داد و به آنها فرمان داد که هنگام ورود امام هادی علیه‌السلام به عربی سخن نگویند و با شمشیرهای خود به او حمله نمایند و سخت او را با شمشیر بزنند.» در این هنگام متوکل می‌گفت: و الله لاحرقنه بعد القتل: «سوگند به خدا، بعد از کشتن (امام هادی)، او را می‌سوزانم.» من همچنان پشت پرده‌ی عقب «معتز» ایستاده بودم، لحظه‌ای نگذشت که امام هادی وارد شد و قبل از ورود او، مردم آمده بودند و خبر ورود آن حضرت را به متوکل داده بودند، آنها گفتند: «ابوالحسن (امام هادی) آمد.» نگاه کردم دیدم امام هادی علیه‌السلام است می‌آید [صفحه ۸۴] و لبهایش حرکت می‌کند و نشانه‌های اندوه و پریشانی در چهره‌ی او دیده نمی‌شود، به محض اینکه متوکل او را دید، خود را از تخت به زیر افکند و به سوی او رفته و او را در آغوش گرفت و میان دو چشم و دستهایش را بوسید، در حالی که شمشیر در دستش بود، خطاب به امام هادی علیه‌السلام می‌گفت: «آقای من، ای سرور من، ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، ای بهترین خلق خدا، ای پسرعمو و مولای من، ای ابوالحسن! امام هادی علیه‌السلام می‌فرمود: اعیذک یا امیرالمؤمنین بالله اعفنی من هذا: «ای رئیس مؤمنان، پناه می‌برم به خدا از تو، مرا از این سخنان، معاف بدار.» متوکل گفت: «ای آقای من، برای چه در این هنگام به اینجا آمده‌ای؟» امام هادی علیه‌السلام فرمود: «فرستاده‌ی تو نزد آمد و گفت متوکل تو را می‌طلبد.» متوکل گفت: «این زنازاده دروغ گفته، به هر جا می‌خواهی برو.» سپس به بعضی از حاضران رو کرد و گفت: «ای فتح! ای عبدالله! ای معتز! آقایان و آقای مرا بدرقه کنید.» وقتی که غلامان خزر، آن حضرت را دیدند، با کمال ترس و وحشت، در برابرش به خاک افتادند، وقتی امام خارج شد، متوکل آن غلامان را طلبید و به مترجمان گفت: «سخن اینها را برای من بیان [صفحه ۸۵] کن، از آنها بپرس: چرا فرمان مرا اجرا نکردید؟» آنها در پاسخ این سؤال گفتند: «هیبت و شکوه او (امام هادی علیه‌السلام) ما را فراگرفت و در اطراف او، صد شمشیر برهنه دیدیم و ما نتوانستیم شمشیر بدستان را بنگریم، از این رو ترس و وحشت بر قلوب ما چیره شد و قادر به اجرای فرمان نشدیم.» متوکل به فتح بن خاقان گفت: «ای فتح! این امام تو است.» فتح به روی او خندید و گفت: «حمد و سپاس خداوندی را که چهره‌ی او (امام) را نورانی فرمود و دلیلش را روشن ساخت.» [۷۷].

اعتراف دشمنان به کمال امام

متوکل بر اثر دمل و زخم بزرگی که در بدنش پدید آمده بود آن چنان بیمار شد که نزدیک بود، بمیرد و کسی هم جرأت نداشت تا نشتر آهن بر آن بگذارد (تا شکافته گردد و چرکش بیرون آید). مادر متوکل نذر کرد که اگر پسرش از این بیماری جان سالم بدر برد، از دارایی خود، پول بسیاری برای امام هادی علیه‌السلام بفرستد. تا اینکه یک روز «فتح بن خاقان» (وزیر و نویسنده‌ی ترک متوکل) به متوکل گفت: «کاش برای این مرد (امام هادی) پیام می‌فرستادی و از او چاره‌جویی می‌کردی، زیرا او حتماً طریق درمان را می‌داند و درمان او موجب سلامتی خواهد شد.» متوکل شخصی را نزد امام هادی علیه‌السلام فرستاد و آن شخص [صفحه ۸۶] ماجرای بیماری متوکل را به امام هادی علیه‌السلام عرض کرد، امام به او فرمود: «عصاره‌ی روغن کنجد (یا پشکل زیر دست و پای گوسفند) را با گلاب درآمیزند و روی زخم بگذارند.» پیام آورنده، دستور امام را به متوکل گزارش داد، اطرافیان و خود متوکل، چنان دستوری را به مسخره گرفتند، ولی «فتح بن خاقان» سوگند یاد کرد که امام هادی علیه‌السلام آگاهتر از همه است و دستورش مؤثر واقع می‌شود، سرانجام به همان دستور عمل کردند، متوکل در خواب آرامی فرورفت و سپس زخمش سر باز کرد و چرکهای

زخم بیرون آمد و از آن بیماری نجات یافت. سلامتی او را به مادرش خبر دادند، او برای ادای نذرش، ده هزار دینار در میان کیسه‌ای گذارد و مهر کرد و برای امام هادی علیه‌السلام فرستاد. متوکل وقتی که از بستر برخاست و سلامتی خود را کاملاً باز یافت، شخصی به نام «بطحایی علوی» نزد متوکل، در مورد امام هادی علیه‌السلام سخن چینی کرد و گفت: برای امام هادی علیه‌السلام پول و اسلحه فرستاده می‌شود (که اگر آمادگی یافت برای حکومت تو خطر آفرین است). متوکل به وزیر دربارش به نام سعید، دستور داد، تا شبانه به خانه‌ی امام هادی علیه‌السلام حمله کند و هر چه پول و اسلحه در خانه‌ی آن حضرت وجود دارد، همه را ضبط و مصادره نماید. ابراهیم بن محمد می‌گوید: سعید دربان، شبانه مرا مأمور [صفحه ۸۷] جستجوی خانه‌ی امام هادی علیه‌السلام نمود، من شبانه به سوی خانه‌ی امام هادی علیه‌السلام رفتم و نردبان نهادم و بالای بام خانه رفتم و سپس نردبان را به داخل حیاط خانه‌ی امام نهادم و چند پله از نردبان پایین رفتم، چون هوا تاریک بود، ناگاه امام هادی علیه‌السلام مرا با نام صدا زد: «ای سعید! همانجا باش تا برایت چراغ بیاورند.» اندکی بعد چراغ آوردند، من پایین آمدم، دیدم آن حضرت روپوش بلندی پوشیده و کلاه موپین بر سر دارد و یک جانماز حصیری در برابر او است، فهمیدم که مشغول نماز است، وقتی که مرا دید، به من فرمود: «اطاقها در اختیار تو است همه را جستجو و بررسی کن و در همان اطاق آن حضرت، کیسه‌ی پولی که با مهر مادر متوکل بود و کیسه‌ی دیگری با مهر دیگر، به من داد، فرمود: «جانماز را نیز بررسی کن.» جانماز را بلند کرد، شمشیر ساده‌ای در میان غلاف در زیر آن بود، آنها را برداشتم و نزد متوکل شتافتم، وقتی که نگاه متوکل به مهر مادرش که در کیسه پول بود افتاد، به دنبال مادرش فرستاد، او نزد متوکل آمد و ماجرای نذر خود را بیان کرد و گفت: «وقتی که سلامتی خود را بازیافتی من این کیسه‌ی حاوی ده هزار دینار را برای امام هادی علیه‌السلام فرستادم». کیسه‌ی دیگر را گشودند در میان آنها چهارصد دینار بود. ابراهیم بن محمد می‌گوید: (وقتی که متوکل دریافت که سخن چینی در مورد امام هادی علیه‌السلام، بی‌اساس بوده) همان کیسه‌ها را به اضافه‌ی یک کیسه‌ی دیگر پول، به من داد و گفت: «همه‌ی اینها را به خدمت امام هادی علیه‌السلام ببر.» [صفحه ۸۸] من آن کیسه‌ها را با آن شمشیر ساده، نزد امام بردم و عذرخواهی کردم، فرمود: و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون: «آنانکه ستم کردند، به زودی خواهند دانست که بازگشتشان به کجاست؟» (شعرا / ۲۲۷). [۷۸].

شکوه امام هادی و سرافکندگی بدخواهان

علامه‌ی طبرسی (ره) از محمد بن حسن اشتر علوی نقل می‌کند که گفت: من با پدرم در کنار در خانه‌ی متوکل بودیم، من در میان مردم، نوجوان بودم، جمعی از آل ابوطالب و بنی‌عباس و شیعه‌ی جعفری، در آنجا بودند، در این هنگام ناگاه امام هادی علیه‌السلام وارد شد، همه‌ی مردم آنجا در برابر شکوه آن حضرت، از مرکبها پیاده شدند و آن حضرت به خانه‌ی متوکل، وارد گردید. بعضی از حاضران به همدیگر گفتند: «چرا ما برای این جوان، پیاده شدیم، با اینکه او شریفتر و بزرگتر از ما نیست، سوگند به خدا دیگر برای او پیاده نخواهیم شد.» ابوهاشم جعفری به آنها گفت: «سوگند به خدا همه شما با دیدن امام هادی علیه‌السلام با کمال خواری و فروتنی در برابرش پیاده خواهید شد.» چندان نگذشت که ناگاه امام هادی علیه‌السلام از خانه بیرون آمد، تا [صفحه ۸۹] نگاه حاضران به او افتاد، همه از مرکبها پیاده شدند، ابوهاشم به آنها گفت: «مگر شما خیال نداشتید، برای آن حضرت، پیاده نشوید؟» آنها در پاسخ گفتند: و الله ما ملکنا انفسنا حتی ترجلنا: «سوگند به خدا ما نتوانستیم خود را نگه داریم، ناگزیر پیاده شدیم.» گوش بینی و دست از ترنج شناسی؟ روا بود که ملامت کنی زلیخا را

امام هادی در شکنجه‌گاه زندان

ابن‌اورمه (یکی از شیعیان معروف آن عصر) می‌گوید: به شهر سامرا رفتم، متوکل عباسی، امام هادی علیه‌السلام را به سعید حاجب

سپرده بود، تا آن حضرت را به قتل رساند، نزد سعید حاجب رفتیم، به من گفت: «آیا دوست داری خدایت را ببینی؟» گفتم: پاک و منزّه است خداوندی که چشمها او را نمی‌بینند. سعید گفت: همان را می‌گویم که شما به امامت او اعتقاد دارید. گفتم: بی‌میل نیستم. سعید گفت: مأمور شده‌ام که او را بکشم، فردا او را خواهم کشت، هم اکنون رییس پست در نزد او است، وقتی که او بیرون آمد، [صفحه ۹۰] تو نزد او برو. ابن اورمه می‌گوید: چندان طول نکشید که رییس پست خارج شد و من داخل زندان رفتم، دیدم امام هادی علیه‌السلام در زندان است و در کنار او قبری را آماده کرده‌اند (تا آن حضرت را بکشند و در همان قبر به خاک بسپارند) سلام کردم و با دیدن آن منظره، به شدت گریستم، امام هادی علیه‌السلام فرمود: «چرا گریه می‌کنی؟» عرض کردم: به خاطر آنچه را که می‌نگرم! فرمود: «گریه نکن، آنها به تصمیم خود دست نمی‌یابند.» آرامش یافتیم، سپس شنیدم امام هادی فرمود: «بیش از دو روز نمی‌گذرد که خداوند خون او (متوکل) و خون همدمش (فتح بن خاقان) را خواهد ریخت.» از زندان خارج شدم، سوگند به خدا دو روز بیشتر نگذشت که متوکل و وزیرش (با طرح پسرش منتصر توسط غلامان ترک) کشته شدند. ابن اورمه می‌گوید: وقتی که در زندان در محضر امام هادی علیه‌السلام بودم، پرسیدم معنی این جمله چیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: لا تعادوا الایام فتعادیکم: «با روزها دشمنی نکنید، تا آنها با شما دشمنی کنند.» فرمود: «این حدیث، باطنی دارد و منظور از ایام و روزها ما هستیم، شنبه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، یکشنبه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است، دوشنبه حسن و حسین علیه‌السلام است، سه‌شنبه علی بن حسین، [صفحه ۹۱] محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم‌السلام است، چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من علی بن محمد است، پنجشنبه پسر حسن علیه‌السلام است، جمعه قائم ما خاندان است.» [۷۹]. مطابق روایات دیگر فرمود: «جمعه پسر پسر (حضرت مهدی) است که جمعیت حق به گرد او اجتماع می‌کنند و او کسی است که جهان را همانگونه که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد کند. این است معنی روزها، پس در دنیا با روزها دشمنی نکن، که در آخرت با تو دشمنی کنند.» آنگاه فرمود: خداحافظی کن و از اینجا بیرون برو، که از رسیدن گزند دشمن به تو، ایمن نیستم. [۸۰].

قدرت پوشالی متوکل، در برابر قدرت ملکوتی امام

روایت شده: متوکل، به ارتش خود که نود هزار جنگجوی ترک بودند و در شهر سامرا، سکونت داشتند، فرمان داد، هر یک از آنها توبره‌ای اسب خود را از گل قرمز پر کنند و در نقطه‌ای معین شده، روی هم بریزند. این فرمان از سوی ارتشیان متوکل، اجرا شد و تل عظیمی مانند کوه بزرگ پدیدار گشت که آن را «تل مخالی» (تل توبره‌ها) نامیدند. [صفحه ۹۲] متوکل بر بالای آن تل رفت و امام هادی علیه‌السلام را احضار کرده و از او خواست که بالای آن تل برود، آن حضرت بالا-رفت. متوکل به امام هادی علیه‌السلام گفت: «من تو را به اینجا آورده‌ام که سپاهیان مرا بنگری.» متوکل قبلاً فرمان داده بود که همه‌ی سپاهیان لباس جنگ در تن کنند و اسلحه‌های خود را بردارند و با بهترین زینت و کاملترین نیرو و عظیمترین شکوه بیرون آیند و هدفش از این کار آن بود که نیروی قلب هر کسی را که بر ضد او خروج می‌کند بشکند و ترسش از امام هادی علیه‌السلام از این رو بود که مبادا او یکی از بستگانش را به خروج و شورش بر ضد خلیفه وادار کند. امام هادی علیه‌السلام فرمود: «اکنون می‌خواهی، من نیز لشکر خودم را به تو نشان دهم.» متوکل گفت: آری. امام هادی علیه‌السلام دعا کرد، ناگاه بین زمین و آسمان و مشرق و مغرب، پر از فرشتگان غرق در اسلحه، آشکار شدند، وقتی که خلیفه، آن همه جمعیت مسلح را دید، از ترس، بی‌هوش شد و بر زمین افتاد، وقتی که به هوش آمد، امام هادی علیه‌السلام به او فرمود: «ما در امور دنیا با شما مفاخرت و مسابقه نمی‌گذاریم، ما به امر آخرت (و امور معنوی) اشتغال داریم، پس آنچه که تو در مورد من گمان کردی، چنین نیست.» [۸۱] یعنی وقتی اینها خوب است که در خدمت دین خدا و نظام اسلامی باشد. [صفحه ۹۳]

سر به نیست شدن شعبده‌باز گستاخ

از زرافه (یا زراره) دربان متوکل نقل شده: شعبده‌بازی از هند نزد متوکل آمد و تردستیهای بی‌نظیر و عجیبی از خود نشان می‌داد، متوکل امور لهو و بیهوده و بازی کردن را بسیار دوست داشت، [و خواست از وجود شعبده‌باز بر ضد امام هادی علیه‌السلام سوءاستفاده کند] به شعبده‌باز گفت: اگر طوری کنی که در یک مجلس عمومی، علی بن محمد [حضرت هادی علیه‌السلام] را شرمند کنی هزار اشرفی ناب به تو جایزه می‌دهم. شعبده‌باز گفت: «سفره‌ی غذا را پهن کن و قدری نان تازه نازک در سفره بگذار و مرا کنار آن حضرت، جای بده، به تو قول می‌دهم که حضرت هادی علیه‌السلام را نزد حاضران، سرافکنده و شرمند سازم.» متوکل، دستور او را اجرا کرد، جمعی در کنار سفره نشستند، امام هادی علیه‌السلام را نیز احضار نمود، مقداری نان در نزدیک امام هادی علیه‌السلام گذاشتند، امام علیه‌السلام دست به طرف نان دراز کرد تا بردارد، همان دم شعبده‌باز کاری کرد که نان به جانب دیگر پرید، امام هادی علیه‌السلام دست به طرف نان دیگر دراز کرد، باز آن نان به سوی دیگر پرید و حاضران خندیدند، این حادثه چند بار تکرار شد، امام هادی علیه‌السلام (که خشمگین شده بود) دستش را بر صورت و شکل شیری که بر روی پارچه‌ی متکایی نقش بسته بود و در آنجا بود، زد [صفحه ۹۴] و فرمود: خذ عدو الله: «دشمن خدا را بگیر.» همان دم آن صورت، به شکل شیری زنده، درآمد و به شعبده‌باز حمله کرد و او را درید و خورد، سپس به جای اولش به همان صورت و نقش شیر، در پارچه‌ی متکا بازگشت. همه‌ی حاضران، حیرت‌زده شدند، امام هادی علیه‌السلام برخاست که برود، متوکل از آن حضرت التماس کرد که بنشینید و آن شعبده‌باز را باز گرداند، آن حضرت فرمود: و الله لا تری بعدها، اتسلط اعداء الله علی اولیاء الله: «سوگند به خدا او را پس از این، نخواهی دید آیا تو دشمنان خدا را بر دوستانش، مسلط می‌کنی؟» حاضران نیز از آنجا رفتند و دیگر آن شعبده‌باز دیده نشد. [۸۲].

دگرگونی مجلس میگساری به مجلس عزاداری

ماجرای زیر را بخوانید، تا با گستاخی و زشتی متوکل و عظمت و شکوه مقام امام هادی علیه‌السلام بیشتر آشنا گردید: بدخواهان نزد متوکل، از امام هادی علیه‌السلام سعایت و بدگویی کردند و گفتند: در خانه‌ی او، اسلحه و کتاب و امثال آن، از طرف شیعیانش وجود دارد، متوکل، به چند نظامی ترک و غیر ترک دستور [صفحه ۹۵] داد تا شبانه سر زده به خانه‌ی امام هادی علیه‌السلام حمله کنند... آنها بی‌خبر به خانه‌ی امام هادی علیه‌السلام یورش بردند، دیدند آن حضرت تنها در اطافی در بسته، در حالی که روپوشی موین بر تن و کلاهی موین بر سر دارد، به خدای خود دل بسته و آیات عذاب و رحمت قرآن را زمزمه می‌کند و در آن خانه، فرش‌ی جز ریگ و سنگریزه نبود، آن حضرت را با همان حال، در نیمه‌های شب نزد متوکل آوردند و متوکل در حال شرابخواری و میگساری بود و کاسه‌ی شراب در دستش دیده می‌شد. وقتی متوکل امام را دید، برخاست و احترام شایانی کرد و آن حضرت را در نزدیک خود نشاند و چیزی را نیافتند که به عنوان ایراد بر حضرت، بهانه بگیرند و حضرت را در تنگنا قرار دهند، در این هنگام متوکل (با کمال گستاخی و پررویی) کاسه‌ی شراب را که در دستش بود به امام علیه‌السلام تعارف کرد. امام هادی علیه‌السلام فرمود: «ای رییس مؤمنان! گوشت و خون من هرگز با شراب، نیامیخته است، مرا معاف دار.» متوکل، او را معاف نمود و گفت: «شعری که موجب خشنودی و شادی من گردد بخوان.» آن حضرت فرمود: «من اشعار اندکی را به ذهن می‌سپارم.» متوکل گفت: «چاره‌ای نیست، که باید شعر بخوانی!» امام هادی علیه‌السلام ناچار، این اشعار را (که درباره‌ی بی‌وفایی دنیا [صفحه ۹۶] و مرگ ذلت‌بار سلاطین و طاغوتیان است) خواند: باتوا علی قلیل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل و استنزلوا بعد عز من معاقلهم و اسکنوا حفرا یا بشس ما نزلوا ناداهم صارخ من بعد دفنهم این الاساور و التیجان و الحلل این الوجوه التي كانت منعمه من

دونها تضرب الاستار و الكلل فافصح القبر عنهم حين سائلهم تلك الوجوه عليها الدود يفتتل قد طال ما اكلوا دهرًا و ما شربوا و اصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا و طال ما عمروا دورًا لتحصنهم ففارقوا الدور و الاهلين و انتقلوا و طال ما كنزوا الاموال و ادخروا فخللوا على الاعداء و ارتحلوا اضحت منازلهم قفرا معطله و ساكنوها الى الاجداث قد رحلوا ترجمه: «گردنکشان زورمند بر فراز کوهها برای سکونت و حفظ خود، [صفحه ۹۷] خانه ساختند و در آن میان آمیدند، ولی آن فرازا سودی به حال آنها نبخشید. و پس از آن همه سرفرازی و جلال، از پناهگاههای رفیع خود به طرف پایین، سرازیر شدند و در گودالهای قبرها مسکن گزیدند و به راستی بدگونه سرازیر گشتند!! پس از دفن، فریادگری به آنها گفت: کجا رفت آن دستبندهای طلایی و آن تاجها و زیورها؟! کجا رفت آن چهره‌های مرفه که همواره در پس پرده‌ها و آئین‌های زیبا پنهان شده بودند؟! قبر در برابر این سؤالی که آن فریادگر، از آنها می‌پرسد، با زبان گویا و روشن، چنین پاسخ می‌دهد، آن چهره (هایی که می‌گویی) هم اکنون، محل تاخت و تاز کرمها قرار گرفته‌اند که گویی با کرمها، بافته شده‌اند. آنان مدت‌های دراز خوردند و نوشیدند و اکنون خود خوراک کرمها (و خاک) شده‌اند. آنان مدت‌های طولانی، خانه‌ها را برای حفظ خود، آباد نمودند، پس از آن از آن خانه‌ها و اهلشان، جدا شدند و انتقال یافتند. آنان مدت‌های طولانی، به انباشتن و گنج نمودن اموال، پرداختند، سرانجام آنها را برای دشمنان، به جای گذاشتند و کوچیدند. منزلها و خانه‌های آنها، به صورت خرابه‌های رها شده و بدون سکنه به جای ماند و ساکنان آن به سوی گورها روانه گشتند.» [صفحه ۹۸]

وقتی که اشعار آن حضرت به اینجا رسید، حاضران بر جان امام هادی علیه‌السلام ترسیدند و گمان کردند که شعله آتش خشم متوکل، به او آسیب برساند، ولی سوگند به خدا (آن چنان مجلس می‌گساری، درهم ریخت که) متوکل گریه‌ی طولانی کرد به طوری که ریشش، از اشکهای چشمش خیس شد و سایر حاضران گریستند، آنگاه متوکل دستور داد تا بساط شراب را برچینند، سپس به امام هادی علیه‌السلام گفت: «ای ابوالحسن! آیا قرض بر ذمه داری؟» آن حضرت فرمود: «آری، چهار هزار دینار، مقروض هستم.» متوکل دستور داد، چهار هزار دینار، به آن حضرت دادند و همان ساعت آن حضرت را با احترام، به خانه‌اش بازگرداندند. [۸۳].

خنثی شدن توطئه متوکل

گروهی از بدخواهان به متوکل گفتند: امام هادی علیه‌السلام این دو آیه (۲۷ و ۲۸ فرقان) را می‌خواند: و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتی اتخذت مع الرسول سبیلا - یا ویلتا لم اتخذ فلاناً خلیلاً: «به خاطر بیاور روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید ای کاش با رسول (خدا) راهی [صفحه ۹۹] برگزیده بودم - ای وای بر من! ای کاش فلان شخص (گمراه) را دوست خود بر نمی‌گزیدم.» سپس آن را در مورد اولی و دومی (عمر و ابوبکر) تفسیر می‌کند. متوکل گفت: چگونه باید در این مورد با او برخورد کرد؟ گروه گفتند: «مجلسی تشکیل بده و مردم (از شیعه و سنی) را در آن مجلس فراخوان، او (امام هادی) را نیز در آن مجلس حاضر کن، آنگاه از او بخواه که در حضور مردم، دو آیه مذکور را تفسیر کند، اگر همانگونه که گفتیم تفسیر کرد، مردم (اهل تسنن) تو را از (گزند) او کفایت می‌کنند و اگر تفسیر دیگری نمود، نزد اصحابش (شیعیان) رسوا می‌شود.» متوکل که همواره برای رنج دادن امام هادی علیه‌السلام به دنبال توطئه و بهانه بود، مجلسی تشکیل داد و همه را در آن مجلس فراخواند و در حضور مردم و علما و قضات، از امام هادی علیه‌السلام پرسید: «منظور از این دو مرد در این دو آیه (مذکور) کیستند؟» امام هادی علیه‌السلام بی‌درنگ در پاسخ فرمود: «اینها دو مرد هستند، که خداوند در این دو آیه نام آنها را با کنایه ذکر کرده نه با صراحت و خداوند با پوشیدن نام آنها، بر آنها منت نهاده است، آیا رئیس مؤمنان دوست دارد که چیزی را که خداوند پوشانده، آشکار کند؟!» متوکل گفت: نه دوست ندارم. [۸۴]. [صفحه ۱۰۰] به این ترتیب، توطئه بدخواهان و متوکل خنثی شد و امام با کمال سرفرازی از مجلس خارج گردید. ماجراهای تکان‌دهنده بین متوکل و امام هادی علیه‌السلام بسیار است، ما در اینجا به

همین ده مورد فوق اکتفا کردیم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، چه بهتر که این قسمت را با ذکر یکی از فزازه‌های تکان‌دهنده، که از یک سو بیانگر اوج قلدری و گستاخی متوکل است و از سوی دیگر شکوه ملکوتی امام را برای براندازی متوکل و سپس مرگ ذلت‌بار او نشان می‌دهد، به پایان ببریم:

کنترل رساندن اموال به امام هادی

به متوکل (دهمین طاغوت عباسی) خبر رسید که از شهر قم، افرادی اموالی را به حضور امام هادی علیه‌السلام می‌برند، متوکل (وزیر خود) فتح بن خاقان را طلبید و به او دستور داد تا مراقب اوضاع باشد و نتیجه را به او گزارش دهد. فتح بن خاقان، شخصی به نام «ابوموسی» را بر این کار گماشت تا جریان را زیر نظر بگیرد و به او خبر بدهد. ابوموسی: (با کمال مخفی کاری) به حضور امام هادی علیه‌السلام رفت و آمد می‌کرد، روزی امام هادی علیه‌السلام به او فرمود: «مال را شب می‌آورند»، امشب را نزد من بمان. ابوموسی آن شب همانجا ماند، نیمه‌های شب، امام هادی علیه‌السلام [صفحه ۱۰۱] به او فرمود: قد جاء الرجل و معه المال و قد منعه الخادم الوصول الی: «مرد (قمی) آمد و مال را آورد، ولی خدمتکار (طاغوت) از رسیدن آن مال به دست من جلوگیری کرد...». [۸۵].

هشدار امام هادی و سرازیری متوکل در پرتگاه مرگ

قطب راوندی (ره) از زراره (یا زرافه)، دربان متوکل روایت می‌کند: متوکل خواست در روز جشن سلام، خود سوار بر مرکب گردد و امام هادی علیه‌السلام پیاده و به دنبال او حرکت کند (به این ترتیب خود را بزرگ جلوه دهد و امام را تحقیر نماید). وزیرش به او گفت: «این کار، برای تو زشت است و وجب بدگویی مردم به تو خواهد شد، از این کار صرف نظر کن». متوکل گفت: باید این کار انجام شود. وزیر گفت: اکنون که باید انجام شود، پس دستور بده تا اشراف و سرلشگرها و سردارها، پیاده گردند و کسی به تو بدگمان نشود که مقصود تو تحقیر (و توهین به) امام هادی علیه‌السلام است، نه غیر او. متوکل، این پیشنهاد را پذیرفت و اجرا شد و آن حضرت مثل سایر مردم، پیاده به راه افتاد، فصل تابستان بود، امام تا دالان خانه‌ی متوکل رسید، بدنش عرق کرده بود، زراره می‌گوید: من به محضر امام هادی علیه‌السلام رفتم و او را در دالان خانه نشاندم و عرق صورتش را با [صفحه ۱۰۲] حوله‌ای پاک کردم و گفتم: «مقصود پسرعمومیت (متوکل) تنها تو نبود، دیگران نیز پیاده روی کردند، بنابراین در خاطر بر او خشم نکن». امام هادی علیه‌السلام فرمود: ایها عنک: «ساکت باش و از این حرفها دست بردار». سپس این آیه (۶۵ سوره‌ی هود) را خواند: تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام ذلک وعد غیر مکذوب: «سه روز در خانه‌های خود، بهره‌مند گردید (سپس عذاب الهی فراخواهد رسید) این وعده‌ای است که دروغ نخواهد بود». [۸۶]. زراره می‌گوید: من معلمی پیرو مذهب شیعه داشتم و بسیار با او شوخی می‌کرده و به او رافضی می‌گفتم، شب به خانه‌ام بازگشتم و به معلم خود گفتم: «ای رافضی بیا تا از امام تو، سخنی را که امروز شنیده‌ام، به تو بگویم». گفت: چه شنیده‌ای؟ [صفحه ۱۰۳] گفتم: این آیه (۶۵ هود، آیه مذکور) را و آن را خواندم. معلم گفت: «من یک نصیحت به تو می‌کنم، آن را از من بپذیر». گفتم: نصیحت تو چیست؟ بگو. گفت: «اگر امام هادی علیه‌السلام آن را گفتی، فرموده است (آیه مذکور را خوانده است) تو خود را حفظ کن، همه‌ی اموال خود را ضبط نما، زیرا متوکل، تا سه روز دیگر می‌میرد یا کشته می‌شود». من از سخن معلم، خشمگین شدم، دشنامش دادم و او را از پیش روی خود راندم، او رفت و من در خانه‌ی خود، تنها در فکر فرورفتم و با خود گفتم: «زیانی ندارد که احتیاط و دوراندیشی کنم، اگر اتفاقی افتاد که دوراندیشی من به جا بوده و گرنه زیانی به من نخواهد رسید، بر مرکب سوار شدم و به خانه‌ی متوکل رفتم و همه‌ی اموال خود را از آنجا خارج کردم و همه‌ی اموالم را که در خانه‌ام بود، به خانه‌ی دوستان و خویشان مورد اطمینان، منتقل نمودم و در خانه‌ام جز حصیری که بر رویش بنشینم، چیزی نگذاشتم، هنگامی که شب چهارم فرارسید، متوکل کشته شد، من و اموالم سالم ماندیم، در همین هنگام شیعه شدم و

به محضر امام هادی علیه‌السلام رفتم و ملازم خدمتگذاری به آن حضرت شدم، از او درخواست کردم که برای من دعا کند و آنچه سزاوار ولایت و دوستی آن حضرت بود، رعایت نمودم. [۸۷]. [صفحه ۱۰۴]

چگونگی مرگ ذلت‌بار متوکل

چگونگی مرگ متوکل به طور خلاصه چنین بود: متوکل نسبت به خاندان رسالت، بسیار دشمنی می‌کرد، به خصوص نسبت به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام گستاخی را از حد گذرانده، یک روز در مجلسی که جمعیتی حضور داشتند، از جمله پسرش «منتصر» حاضر بود، متوکل نام مبارک حضرت علی علیه‌السلام را به زبان آورد و طبق عادت زشت خود، از آن حضرت بدگویی نمود و جسارت کرد. منتصر وقتی که ناسزاگویی پدر را شنید، ناراحت و خشمگین شد، متوکل نسبت به منتصر عصبانی شد و گفت: غضب الفتی لابن عمه رأس الفتی فی حرامه «این جوان برای پسرعمویش (علی علیه‌السلام) خشمگین شد، سر این جوان در فلان مادرش باد!» منتصر در همان لحظه، تصمیم گرفت پدرش را در فرصتی بکشد. منتصر به دنبال این تصمیم، محرمانه چند نفر از غلامان متوکل را برای کشتن متوکل، آماده ساخت، تا اینکه یک شب متوکل در داخل کاخ خود به میگساری مشغول بود، بغاء صغیر (یکی از افسران ترک، همدست منتصر) وارد کاخ شد و ندیمان و خدمتکاران را مرخص کرد، همه از کاخ بیرون رفتند، ولی فتح بن [صفحه ۱۰۵] خاقان وزیر متوکل در کاخ ماند. در همان شب چند نفر از غلامان با شمشیرهای برهنه، وارد کاخ شده و به سوی متوکل رفتند و به او هجوم بردند فتح بن خاقان، فریاد کشید و خود را به روی متوکل انداخت، غلامان به متوکل حمله کرده و او و فتح بن خاقان را کشتند و همان شب نزد منتصر بازگشتند و به او به عنوان خلیفه سلام کردند. به این ترتیب پس از گذشت سه ساعت از شب چهارشنبه سوم (یا چهارم) شوال سال ۲۴۷ ه. ق متوکل کشته شد. [۸۸]. و سه روز بعد از هشدار امام هادی علیه‌السلام (که در داستان قبل ذکر شد) مرگ ذلت‌بار متوکل تحقق یافت.

امام هادی در عصر منتصر

هنگامی که متوکل کشته شد، پسر او منتصر که پدر را کشته بود، بر مسند خلافت نشست، مطابق پاره‌ای از روایات، او شیعه بود، امام هادی علیه‌السلام در عصر او آسیبی ندید و در آسایش به سر می‌برد، او نسبت به خاندان رسالت مهربان بود و به عکس پدر به آنها کوچکترین آسیب نرسانید و زیارت مرقد مطهر حضرت علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام را که از طرف متوکل ممنوع شده بود، آزاد کرد، او را به عنوان مردی پاکدامن، ادیب و سخاوتمند یاد کرده‌اند و در ایام خلافت خود، دو برادرش معتز و مؤید را که متوکل آنها را ولیعهد خود نموده بود، از [صفحه ۱۰۶] ولایتعهدی عزل کرد. ولی عمر او کوتاه بود، پس از شش ماه خلافت، بیمار شد و از دنیا رفت، روایت شده بدخواهان او را به وسیله‌ی شاخ حجامت (خونگیری) که زهرآلود نموده بودند، مسموم کرده و کشتند. [۸۹].

امام هادی در عصر مستعین

پس از منتصر، پسرعمویش «المستعین» بر مسند خلافت نشست و حدود پنج سال خلافت کرد (و به گفته بعضی سه سال و نه ماه خلافت کرد)، او از سامرا به بغداد رفت و بیشتر به عیاشی و هوسرانی سرگرم بود و نظامیان ترک، زمام کشور را در دست داشتند، پیروان او از او دل بردند و در سامرا با معتز پسر متوکل بیعت کردند و او را خلع نمودند و خود مستعین نیز با معتز سازش نمود و خود را از خلافت خلع کرد. به این ترتیب معتز (به عنوان سیزدهمین خلیفه عباسی در سال ۲۵۲) روی کار آمد، سپس به دستور معتز، توسط سعید حاجب، مستعین کشته شد. در زمان خلافت مستعین نیز، آسیبی قابل ذکر به امام هادی علیه‌السلام نرسیده است.

[۹۰]. [صفحه ۱۰۷]

امام هادی در عصر خلافت معتز و شهادت آن حضرت

معتز پسر متوکل در سال ۲۵۲ زمام امور خلافت را به دست گرفت، سرانجام در ماه رجب سال ۲۵۵ خود را از خلافت خلع کرد و پس از شش ماه کشته شد، او مدت چهار سال و شش ماه و چند روز خلافت کرد. در همین عصر، معتمد عباسی برادرزاده معتز (که بعدها به عنوان پانزدهمین خلیفه عباسی روی کار آمد) به دستور معتز، امام هادی علیه‌السلام را مسموم نموده و به شهادت رسانید. [۹۱]. معتمد به پیروی از نیاکان خود برای رسیدن به آمال و آرزویش، تصمیم گرفت با نیرنگ، آن حضرت را مسموم کند. [۹۲]. محدث معروف، مسعودی می‌نویسد: «امام هادی در عصر خلافت المعتز در روز دوشنبه وفات کرد.»

تشییع جنازه و خاکسپاری امام هادی

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه، می‌نویسد: جماعتی برای ما نقل کردند که هر کدام در روز وفات امام هادی علیه‌السلام به خانه‌ی آن حضرت رفته‌اند، جمعیت بسیاری از بنی‌هاشم خواه از آل ابوطالب و خواه از بنی‌عباس در آنجا جمع شده بودند و گروه بسیاری از شیعیان نیز [صفحه ۱۰۸] حاضر بودند، ولی امامت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام برای آنها آشکار نشده بود و جز افراد موثق و خاص، کسی از آن اطلاع نداشت، همان افرادی که امام هادی علیه‌السلام در نزد آنها، تصریح به امامت پسرش امام حسن عسکری علیه‌السلام نموده بود. حاضران در مورد امامت بعد از امام هادی علیه‌السلام متحیر بودند، ناگاه خادمی از خانه‌ی اندرونی امام بیرون آمد و خادم دیگر را چنین صدا زد: «ای ریاش! این نامه را بگیر و به خانه‌ی رییس مؤمنان (خلیفه وقت) ببر و به فلان شخص بده و بگو این نامه‌ی حسین بن علی علیه‌السلام است.» حاضران برای دانستن موضوع نامه به آن سو نگاه می‌کردند، ناگاه دیدند از بالای رواق، دری گشوده شد و خادم سیاهی بیرون آمد و بعد از او امام حسن عسکری علیه‌السلام با سر برهنه و گریبان چاک زده، بیرون آمد و لباس سفید آستردار در تن داشت و صورت مبارکش، مانند چهره‌ی پدر بزرگوارش بود، در آن وقت، فرزندان متوکل عباسی، در آن خانه بودند، که بعضی از آنها، منصب ولیعهدی داشتند، همه‌ی مردم به احترام آمدن امام حسن عسکری علیه‌السلام برخاستند، احمد بن موفق به سوی امام حسن علیه‌السلام رفت، امام حسن علیه‌السلام نیز به طرف او آمد و با هم معانقه کردند و امام فرمود: «مرحبا به پسرعموی من!» آنگاه امام حسن عسکری علیه‌السلام بین درهای رواق نشست و مردم در برابرش بودند، قبل از آمدن آن حضرت، صحن خانه، مانند بازار، پر سر و صدا بود، ولی وقتی که آن حضرت آمد، همه خاموش شدند [صفحه ۱۰۹] و صدایی جز صدای عطسه و سرفه نمی‌شنیدیم، در آن هنگام کنیزی از خانه‌ی امام هادی علیه‌السلام بیرون آمد و برای وفات امام هادی علیه‌السلام گریه می‌کرد، امام حسن علیه‌السلام فرمود: «آیا کسی در اینجا نیست که این کنیز را ساکت کند؟»، چند نفر از شیعیان نزد او رفتند و او به خانه بازگشت. سپس خادمی از خانه بیرون آمد و در مقابل امام حسن عسکری علیه‌السلام ایستاد، امام حسن علیه‌السلام برخاست و جنازه‌ی امام هادی علیه‌السلام را بیرون آوردند، امام حسن علیه‌السلام همراه جنازه با سایر مردم حرکت کردند، تا به خیابانی که در مقابل خانه‌ی «موسی بن بغا» (فرمانده لشکر) بود رسیدند، امام حسن علیه‌السلام قبل از بیرون آوردن جنازه از خانه، بر او نماز خوانده بود و بعد از آنکه جنازه را بیرون آوردند، «معتمد» (پانزدهمین خلیفه عباسی) (یا ابواحمد بن هارون از جانب معتز) بر آن نماز خواند، آنگاه جنازه‌ی آن حضرت را در خانه‌اش، به خاک سپردند. [۹۳]. روز تشییع جنازه و عزای شهادت امام هادی علیه‌السلام شهر سامرا یکپارچه شیون و ناله و عزا بود، امام حسن عسکری علیه‌السلام در دنبال جنازه پدر، با غم و اندوه بسیار، یقه خود را پاره کرد و سینه‌اش را چاک زد. [۹۴]. این بود شهادت و رحلت جانشوز امام هادی علیه‌السلام در تبعیدگاه [صفحه ۱۱۰] سامرا و مبارزات بیست ساله‌ی او با طاغوتیان در آن سرزمین تا سرحد

شهادت. درود بی کرانه همه‌ی خداپرستان مخلص بر روان پاک تو ای امام روشنگر و مبارز و طاغوت برانداز و ای شهید راه اسلام ناب و راه نبرد با طاغوتیان. سلام خالصانه ما بر قبر منور در تبعید سامرا که همچنان پرچمی استوار بر ضد استکبار و الحاد و سمبل پیکار و مقاومت در برابر صاحبان زر و زور و تزویر است. [صفحه ۱۱۱]

نمونه‌هایی از گفتار امام هادی

ده گفتار از امام هادی

۱ - من كان على بينة من ربه هانت عليه مصائب الدنيا و لو قرض و نشر: «کسی که از جانب خدا دلیلی روشن داشته باشد، گرفتاریهای دنیا برای او سبک شود، هر چند قطعه قطعه و پاره پاره گردد.» [۹۵]. ۲ - الدنيا سوق، ربح فيها قوم، و خسر آخرون: «دنیا بازاری است که گروهی در آن (برای آخرت) سود ببرند و گروه دیگر زیان ببرند.» [۹۶]. ۳ - الحكمة لا تنجع في الطباع الفاسدة: «حکمت و مطالب مفید در خوی‌های فاسد، بی‌اثر است.» [۹۷]. [صفحه ۱۱۲] ۴ - من رضى عن نفسه، كثر الساخون عليه: «کسی که از خود راضی باشد، خشمناکان، نسبت به او بسیار شوند.» [۹۸]. ۵ - راکب الحرون اسير نفسه، و الجاهل اسير لسانه: «آن کس که بر مرکب ایستاده و بی‌حرکت، سوار گردد، اسیر خویش است [زیرا که موجب یک نوع غرور و بیهودگی است و چنین حالتی از هوای نفس سرچشمه می‌گیرد.] و انسان نادان، گرفتار زبان خود می‌باشد.» [۹۹]. ۶ - الناس في الدنيا بالاموال، و في الآخرة بالاعمال. «شخصیت انسان در دنیا به ثروتهای او است و در آخرت به کردارهای نیک او می‌باشد.» [۱۰۰]. ۷ - الحسد ما حى الحسنات، جالب المقت: «حسادت موجب نابودی پاداشها و کشاندن عذاب به سوی حسود است.» [۱۰۱]. ۸ - العقوق يعقب القلة و يؤدي الى الذلة: «آزردن پدر و مادر موجب کمبود و باعث ذلت خواهد شد.» [۱۰۲]. ۹ - المرء يفسد الصداقة القديمة: [صفحه ۱۱۳] «جدال و کشمکش لفظی، دوستی دیرین را تباه می‌سازد.» [۱۰۳]. ۱۰ - سهل بن زیاد می‌گوید: یکی از اصحاب امام هادی علیه‌السلام برای آن حضرت نوشت و درخواست کرد، دعایی جامع، که فراگیرنده‌ی سعادت دنیا و آخرت باشد به او بیاموزد، امام هادی در پاسخ او نوشت: اکثر من الاستغفار و الحمد، فانك تدرک بذلك الخير كله: «بسیار استغفار و حمد کن، که در این صورت همه‌ی سعادت و خیر دنیا و آخرت را به دست می‌آوری.» [۱۰۴]. [صفحه ۱۱۴]

نمونه‌هایی از رفتار امام هادی

اشاره

شیوه‌های رفتاری امام هادی علیه‌السلام در ابعاد مختلف، درسهای سازنده و بزرگ برای خردمندان و سعادت‌طلبان است، برای بهره‌گیری از آن، در اینجا نظر شما را به نمونه‌هایی از جلوه‌های رفتاری آن امام بزرگوار جلب می‌کنیم:

عبادت و بندگی

امام هادی علیه‌السلام قبل از هر چیز بنده‌ی خدا بود و همواره با خدا راز و نیاز و مناجات داشت و همه‌ی سعادت‌ها و کرامت‌ها را در پرتو توجه و پیوند محکم با خدا می‌دانست، دعا‌های بسیار از آن حضرت نقل شده، که در نماز و غیر نماز با سوز و گداز عرفانی، آنها را می‌خواند و آوای دلنشین تلاوت قرآن همواره از او شنیده می‌شد، یکی از فرازهای مناجات او با خدا چنین بود: یا من تفرد بالربوبیة، و توحّد بالوحدانیة، یا من اضاء [صفحه ۱۱۵] باسمه النهار و اشرق به الانوار، و اظلم بامرہ حندس اللیل، و هطل بغیثه و ابل السیل، یا من دعاه المضطرون فاجابهم، و لجأ الیه الخائفون فآمنهم، و عبده الطائعون فشکرهم، و حمدہ الشاکرون فاثابهم، ما اجل

شأنک، و اعلی سلطانک و انفذ احکامک... «ای کسی که در پروردگاری یکتا هستی و یکتایی مختص تو است، ای کسی که روز در پرتو نامش روشن است و نورها به نام او فروزان و تابان است و به فرمانش تیرگی بر شب چهره می‌گردد و از ابر پربارش، سیل پدیدار می‌شود. ای کسی که بینوایان به درگاهش دعا کنند و دعایشان به استجابت رسد و بیمناکان درگاهش به او پناه برند و او به آنها امان و پناه دهد و اطاعت کنندگان عبادتش کنند و او عبادتشان را به بهترین وجه بپذیرد و سپاسگزاران سپاسش گویند و او به آنها پاداش رساند، چقدر مقامت ارجمند و بزرگ است و قدرتت سترگ است و فرمانهایت در همه جا حاکم بوده و جریان دارد.» امام هادی علیه‌السلام در دعاهایش علاوه بر عبادت، درسهای عالی عرفان، سیر و سلوک و توحید را می‌آموزد و گاهی با اسلحه‌ی دعا به جنگ جباران و طاغوتیان می‌رود و از شیعیان حمایت کرده و پیروزی آنها را از درگاه خدا می‌خواهد و چنین به خدا عرض می‌کند: «خدایا جباران و دروغ‌پردازان را درهم شکن، تکذیب کنندگان [صفحه ۱۱۶] حق را که آیات تو را به مسخره و افسانه می‌گیرند نابود کن.... پروردگارا! من برای شیعیانم از تو توفیق هدایت شدگان، کردار اهل یقین، خلوص توبه کنندگان، عزم صابران، تقوای وارستگان، کتمان راست کرداران را می‌خواهم...» [۱۰۵]. امام هادی علیه‌السلام همواره نیمه‌های شب از بستر برمی‌خاست در حالی که لباس موبین پوشیده بود رو به قبله بر روی حصیر می‌نشست و به عبادت و سجده و نماز ادامه می‌داد، چنانکه قبلاً ذکر شد نیمه شبی دژخیمان متوکل از پشت‌بام به خانه او برای بازرسی ریختند، آن حضرت را در گوشه‌ی اطاق، روی حصیر، در حال مناجات دیدند، سعید حاجب مأمور متوکل می‌گوید: فترلت فوجدته علیه جبهه صوف و قلنسوه منها، و سجاده علی حصیر بین یدیه، فلم اشک انه کان یصلی: «وارد خانه‌ی امام شدم، دیدم روپوش و کلاه موبین پوشیده و یک جانماز حصیری در برابر او است، فهمیدم مشغول نماز است.» [۱۰۶].

پرهیز از بدگفتن به روزگار

حسن بن مسعود می‌گوید: یک روز به محضر امام هادی علیه‌السلام رسیدم، در آن روز بر اثر زمین خوردگی، انگشتم ضربه دیده بود و بر [صفحه ۱۱۷] اثر تصادف با یک نفر سوار، دوشم نیز آسیب دیده بود، غیر از اینها، در میان ازدحام جمعیت، لباسهایم نیز پاره شده بود، از هر سو به تنگ آمده بودم، با عصبانیت گفتم: «ای روزگار، خدا شر تو را از سر من کوتاه کند، ای روز! عجب روز بدی هستی!!» امام هادی علیه‌السلام به من رو کرد و فرمود: «تو هم با اینکه با ما رفت و آمد می‌کنی، این حرفها را می‌زنی و گناه خود را بر گردن بی‌گناهی می‌افکنی؟!» با شنیدن این سخن، عقل به سرم بازگشت، فهمیدم اشتباه کرده‌ام، گفتم: «ای مولا و آقای من، از درگاه خدا استغفار و طلب آمرزش می‌کنم.» فرمود: «سوگند به خدا، این دشنامها سودی به حال شما نمی‌بخشد، بلکه خداوند به خاطر این کار که بی‌گناهی را سرزنش می‌کنید، شما را مجازات خواهد کرد، مگر نمی‌دانی که پاداش و کیفر در دنیا و آخرت به دست خدا است.» گفتم چرا مولای من! فرمود: لا- تعد و لا- تجعل للایام صنعاً فی حکم الله: «تکرار نکن و برای روزها دخالت و نقشی در حکم خدا قائل نشو.» گفتم: به چشم ای آقای من. [۱۰۷]. [صفحه ۱۱۸]

آموزش در کنار بستر شهادت

امام هادی علیه‌السلام بیمار و در بستر شهادت آرمیده بود، یکی از دوستان به نام ابودعامه به عنوان عیادت به محضرش آمد و پس از احوال‌پرسی برخاست تا خداحافظی کرده و مراجعت کند، امام هادی علیه‌السلام به او فرمود: «حق تو بر من واجب شد، می‌خواهی حدیثی را برای تو نقل کنم تا شاد گردی؟» ابودعامه عرض کرد: آری، بسیار دوست دارم و به آن نیازمندم. امام هادی علیه‌السلام فرمود: پدرم از پدرش و او از پدرش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند اکنون بنویس. ابودعامه عرض کرد: چه بنویسم؟ امام هادی علیه‌السلام فرمود: بنویس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم؛ الایمان

ما و قرته القلوب و صدقته الاعمال، و الاسلام ما جرى به اللسان و حلت به المناكحة: «ایمان آن است که دلها آن را با کمال احترام بپذیرد و رفتارها آن را تصدیق نماید ولی اسلام آن است که زبان به آن حرکت کند و ازدواج به آن حلال شود.» ابودعامه به امام عرض کرد: نمی‌دانم کدامیک از این دو بهتر است؛ سلسله سند حدیث (که همه از معصومان هستند) یا خود حدیث؟ [صفحه ۱۱۹] امام هادی علیه‌السلام فرمود: «این حدیث در صحیفه‌ای است به خط امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به هر یک از ما امامان، به ارث رسیده است.» [۱۰۸].

نصیحت قاطع امام هادی به متوکل

در یکی از برخوردهایی که بین امام هادی علیه‌السلام و متوکل عباسی، طاغوت خشن آن عصر رخ داد، امام هادی علیه‌السلام در پاسخ به سخن او چنین فرمود: لا تطلب الصفاء ممن كدرت عليه، و لا الوفاء لمن غدرت به، و لا النصح ممن صرفت سوء ظنك اليه، فانما قلب غيرك كقلبك له: «از آن کسی که تو زندگیش را تیره و تلخ نموده‌ای، صفا مجو و از آن کسی که بر او نیرنگ نموده‌ای، وفا مطلب و از آن کسی که نسبت به او بدگمان هستی، نصیحت و خیرخواهی نخواه، همانا قلب دیگری نسبت به تو، مانند قلب تو نسبت به او است.» [۱۰۹].

دور کردن چابلوس از مدیحه‌سرایی

معمول است وقتی که افراد چابلوسی به مداحی طاغوتها و شخصیت‌های دیگر می‌پردازند، موجب شادی مدح شوندگان شده [صفحه ۱۲۰] و به مداحان صله می‌دهند، ولی شخصیت‌های وارسته هرگز، چابلوسها را تشویق نخواهند کرد، بلکه آنها را طرد می‌نمایند، بر همین اساس نقل شده یکی از مداحان به حضور امام هادی علیه‌السلام آمد و چابلوسانه، آن حضرت را مدح کرد، امام به او فرمود: اقبل علی شأنك فان كثرة الملق يهجم علی الظنة، و اذا حلت من اخيک فی محل الثقة، فاعدل عن الملق، الی حسن النية: «برو به سراغ کارت، زیرا چابلوسی بسیار، موجب هجوم و افزایش بدگمانی است و هرگاه مورد اطمینان برادر دینی خود شدی، از تملق و چابلوسی بگذر و به جای آن، به او خوش بین باش.» [۱۱۰].

شکوه امام هادی و شیعه شدن مرد اصفهانی

قطب راوندی (ره) از جماعتی از مردم اصفهان نقل می‌کند که گفتند: در اصفهان مردی بود به نام عبدالرحمن و شیعه شده بود (با اینکه در آن وقت شیعیان در اصفهان، بسیار کم بودند)، به او گفته شد، علت چیست که شیعه شده‌ای و به امامت حضرت هادی علیه‌السلام اعتقاد داری و امامت افراد دیگر را قبول نداری؟ او گفت: سرگذشتی با امام هادی علیه‌السلام دارم که موجب شیعه شدن من شده است و آن اینکه: من فقیر بودم، ولی در سخن گفتن و جرأت، قوی بودم، در آن سالی که جمعی از مردم اصفهان برای [صفحه ۱۲۱] دادخواهی نزد متوکل (دهمین خلیفه عباسی) عازم شهر سامرا شدند، مرا با خود بردند، سرانجام به در خانه متوکل رسیدیم، روزی در کنار در قلعه‌ی متوکل بودیم، ناگاه شنیدیم متوکل فرمان احضار امام هادی را داده است، از بعضی از حاضران پرسیدم: «این شخصی را که متوکل، فرمان احضارش را داده کیست؟» او گفت: این شخص، مردی از آل علی علیه‌السلام است، رافضیان به امامت او اعتقاد دارند. سپس گفت: «ممکن است متوکل او را احضار کرده تا او را بکشد.» من تصمیم گرفتم در آنجا بمانم تا ببینم کار به کجا می‌کشد و این مرد (امام هادی) کیست؟ ناگاه دیدم امام هادی علیه‌السلام سوار بر اسب وارد شد، همه‌ی حاضران به احترام او، در جانب راست و چپ او به راه افتادند و آن حضرت در میان دو صف قرار گرفت و مردم به تماشای سیمای او پرداختند، همین که چشمم به چهره‌ی او افتاد، محبتش در قلبم جای گرفت، پیش خود دعا می‌کردم تا خداوند وجود او

را از گزند متوکل حفظ کند، او کم کم در میان مردم آمد، در حالی که به یال اسبش نگاه می‌کرد و به طرف راست و چپ نمی‌نگریست و من همچنان پیش خود، دعا می‌کردم، وقتی که آن بزرگوار به مقابل من رسید به من رو کرد و فرمود: «خداوند دعای تو را استجابت رسانید، بدان که عمر تو طولانی می‌شود و اموال و فرزندان زیاد می‌گردند.» از هیبت و شکوه او، لرزه بر اندام شدم و با این حال به میان [صفحه ۱۲۲] دوستانم رفتم، آنها گفتند: «چه شده، چرا مضطرب هستی؟» گفتم: خیر است و ماجرای خود را به هیچ کس نگفتم، تا به اصفهان باز گشتیم، خداوند در پرتو دعای آن حضرت، به قدری ثروت به من داد که اکنون قیمت اموالی که در خانه دارم - غیر از اموال در بیرون خانه - معادل هزار هزار درهم است و دارای ده فرزند شده‌ام و اکنون عمرم به هفتاد و چند سال رسیده است، من به امامت او اعتقاد یافته‌ام به دلیل آنکه او بر افکار پنهان خاطر، آگاهی داشت و دعایش در مورد من به استجابت رسید. [۱۱۱].

نمونه‌ای از مهمان‌نوازی و کرم امام هادی

یک روز امام هادی از شهر سامرا بیرون آمد و به خاطر کار مهمی به قریه‌ای رفت، فقیری اعرابی (از بادیه‌نشینان کوفه) به در خانه‌ی او آمد، گفتند: «آقا به فلان روستا، رفته است.» آن فقیر به طرف آن روستا حرکت کرد، وقتی که به محضر امام هادی علیه‌السلام رسید، امام به او فرمود: «چه حاجت داری؟» او عرض کرد: «من مردی از اعراب کوفه هستم که به امامت جدتان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، چنگ زده‌ام (شیعه هستم) و ام سنگینی برعهده‌ی من است که تحمل آن برایم بسی دشوار است و کسی را جز تو نیافتم تا آن را ادا کند.» امام هادی علیه‌السلام فرمود: دل خوش دار و آرام باش، سپس آن فقیر [صفحه ۱۲۳] را به خانه‌اش برد و مهمان خود نمود، هنگامی که صبح شد، به او فرمود: «من موضوعی را از تو می‌خواهم، مبادا با من مخالفت کنی.» او عرض کرد: «نه، با تو مخالفت نخواهم کرد.» امام هادی علیه‌السلام با خط خود در ورقه‌ای نوشت: «فلان اعرابی، فلان مقدار، برعهده‌ی من طلب دارد.» و مبلغ آن را بیش از بدهکاری او نوشت، آنگاه به او فرمود: «این ورقه را بگیر، وقتی که به سامرا رفتم، نزد من بیا و در حالی که جماعتی در نزد من هستند، همین مبلغ نوشته شده را (به عنوان طلبکار) از من مطالبه کن و در مورد نپرداختن آن، با من درستی نما، مبادا با این دستور من مخالفت کنی.» فقیر گفت: «دستور تو را انجام خواهم داد.» او آن ورقه را گرفت و هنگامی که امام هادی علیه‌السلام به سامرا رفت و جماعت بسیاری از اصحاب خلیفه وقت و غیر آنها در محضر آن حضرت، اجتماع کردند، آن فقیر وارد آن مجلس گردید و ورقه را بیرون آورد و مطالبه‌ی مبلغ نوشته شده نمود. امام هادی علیه‌السلام با کمال مدارا و نرمش با او روبرو شد و عذرخواهی کرد و وعده فرمود که آن را ادا خواهد کرد و خاطر را خوش می‌کنم. این خبر به گوش خلیفه وقت رسید، او دستور داد: سی هزار درهم به حضور امام هادی علیه‌السلام بردند، امام هادی علیه‌السلام آن مبلغ را در خانه‌ی خود نگهداشت، تا آن فقیر کوفی آمد، امام هادی علیه‌السلام تمام آن پول را به او داد و فرمود: «بگیر و قرضهای خود را با آن ادا کن و با بقیه‌ی [صفحه ۱۲۴] آن، معاش اهل و عیالت را تأمین نما و ما را معذور مدار.» این روش یک نوع تاکتیکی بود که امام با به کار بردن آن، حق مظلومی را از غاصبی گرفت و به آن مظلوم داد. آن فقیر اعرابی گفت: «ای پسر رسول خدا! سوگند به خدا، امید و انتظار من از شما به کمتر از یک سوم این مبلغ بود، ولی خداوند آگاهتر است که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد.» آن مبلغ را گرفت و به دیار خود بازگشت. [۱۱۲].

نهی شدید امام هادی از همنشینان با گمراهان

ابوهاشم جعفری، یکی از شاگردان و اصحاب برجسته امام رضا علیه‌السلام و امام هادی علیه‌السلام بود، روزی امام هادی علیه‌السلام او را دید و قاطعانه به او فرمود: «چرا تو را می‌بینم که در نزد عبدالرحمن بن یعقوب هستی؟» (و با او همنشین می‌باشی). ابوهاشم:

عبدالرحمان، دایی من است. امام: «عبدالرحمن درباره‌ی خدا، سخن نادرست می‌گوید و ذات پاک خدا را به صورت جسم و او را دارای نشانه‌های جسم توصیف می‌کند، یا با او همنشین شو و ما را واگذار و یا با ما باش و او را واگذار!». [۱۱۳]. [صفحه ۱۲۵] ابوهاشم: او هر چه می‌خواهد بگوید، به من چه زبانی می‌رساند، وقتی که من عقیده به گفتارش نداشته باشم؟ امام: آیا نمی‌ترسی که عذابی بر او فرود آید و آن عذاب، تو را نیز فراگیرد؟ آیا داستان آن شخصی را که خود از یاران موسی علیه‌السلام بود و پدرش از اصحاب فرعون بود نشنیده‌ای، آنجا که وقتی لشکر فرعون (در تعقیب سپاه موسی) به کنار دریا آمد، آن پسر، از لشکر موسی علیه‌السلام جدا شد و نزد پدر رفت تا با نصیحت کردن پدر، او را از فرعونیان جدا کند و به سوی موسی علیه‌السلام بیاورد، هنگامی که با پدرش ستیز می‌کرد و او را به راه هدایت دعوت می‌نمود، با هم کنار دریا آمدند، ناگهان عذاب الهی فرارسید و لشکر فرعون غرق شدند، آن پدر و پسر نیز که در کنار لشکر فرعون بودند، غرق شدند، خبر به موسی علیه‌السلام رسید (که پدر مستحق عذاب بود، پسر چرا؟)، موسی علیه‌السلام فرمود: هو فی رحمۃ الله، و لكن النقمۃ اذا نزلت لم یکن لها عمن قارب المذنب دفاع: «آن پسر در رحمت خدا است، ولی وقتی که عذاب فرارسید، از آنکه نزدیک گنهکار است، دفاعی نشود». [۱۱۴].

ماجرای عجیب مسیحی و خبر دادن امام از فرزند شیعی او

هبة الله موصلی روایت می‌کند مردی نصرانی که از دیار ربیع و اصلاً از اهالی «کفر توئا» (یکی از قریه‌های فلسطین) بود، به شغل [صفحه ۱۲۶] کتابت (نویسندگی) اشتغال داشت و به نام «یوسف بن یعقوب» خوانده می‌شد، بین او و پدرم رابطه دوستی بود، روزی این کاتب نصرانی، نزد پدرم آمد، گفتم: برای چه به اینجا آمده‌ای؟ گفت: «به حضور متوکل (خلیفه وقت) دعوت شده‌ام ولی نمی‌دانم برای چه احضار شده‌ام و از من چه می‌خواهد؟ و من سلامتی خود را از خداوند به صد دینار خریدم و آن صد دینار را برداشتم تا به امام هادی علیه‌السلام بدهم». پدرم گفت: در این مورد، موفق شده‌ای. آن مرد نصرانی نزد متوکل رفت و پس از اندک مدتی، نزد ما آمد در حالی که شاد و خوشحال بود، پدرم به او گفت: «ماجرای خود را به من بگو». او گفت: «به شهر سامرا رفتم، که قبلاً هرگز به این شهر نرفته بودم، به خانه‌ای وارد شدم، با خود گفتم بهتر این است که نخست قبل از آنکه کسی مرا بشناسد که به سامرا آمده‌ام، این صد دینار را به امام هادی علیه‌السلام برسانم، بعد نزد متوکل بروم، در آنجا دانستم که متوکل، امام هادی را از سوار شدن (و بجایی رفتن) قلعن کرده و او خانه‌نشین است، با خود گفتم: چه کنم، من یک نفر نصرانی هستم، اگر خانه‌ی ابن‌الرضا (امام هادی علیه‌السلام) را بپرسم، ایمن نیستم که این خبر زودتر به گوش متوکل برسد و بر بیچارگی که در آن هستم، افزوده گردد. ساعتی در این باره فکر کردم، به نظرم آمد که سوار بر الاغم شوم و در شهر بروم و از مرکب خود جلوگیری نکنم، تا هر کجا که [صفحه ۱۲۷] خواست بروم، شاید خانه‌ی آن حضرت را بشناسم، بی‌آنکه از کسی بپرسم، آن صد دینار را در کاغذی نهاده و به جیب گذاشتم و سوار بر الاغم شدم، آن الاغ از خیابانها و بازارها، خود به خود عبور می‌کرد، تا اینکه به در خانه‌ای رسید و در همانجا ایستاد، هر چه کوشیدم تا از آنجا حرکت کند، حرکت نکرد، به غلام خود گفتم: «پرس که این خانه‌ی کیست؟» او پرسید، جواب دادند: خانه‌ی ابن‌الرضا (امام هادی علیه‌السلام) است. گفتم: الله اکبر، دلیلی است کافی، ناگاه خدمتکار سیاه چهره‌ای از آن خانه بیرون آمد و گفت: «تو یوسف بن یعقوب هستی؟» گفتم: آری. گفت: وارد خانه شو، من وارد خانه شدم، او مرا در دالان خانه نشاند و سپس به اندرون رفت، با خود گفتم این دلیل دیگری بر مقصود است، از کجا این غلام می‌دانست که من یوسف بن یعقوب هستم، با اینکه من هرگز به این شهر نیامده‌ام و کسی مرا در این شهر نمی‌شناسد، بار دیگر خدمتکار آمد و گفت: «آن صد دینار را که در کاغذ پیچیده‌ای و به همراه داری بده»، آن را دادم و با خود گفتم: این دلیل سوم است بر مقصود. سپس آن خدمتکار نزد من آمد و گفت: وارد خانه شو! من به خانه‌ی ابن‌الرضا علیه‌السلام وارد شدم، دیدم آن حضرت تنها در خانه‌ی خود نشسته است، تا مرا دید به من فرمود: «ای یوسف آیا وقت آن نرسیده تا رستگار شوی؟» گفتم: «ای مولای من! دلها و

نشانه‌هایی (بر صدق شما [صفحه ۱۲۸] و اسلام) برای من آشکار گردید، که برای هدایت و رستگاری من کفایت می‌کند.» فرمود: «هیئات! تو اسلام را نمی‌پذیری، ولی به زودی پسرت فلانی مسلمان می‌شود و از شیعیان ما می‌گردد، ای یوسف! گروهی گمان می‌کنند که دوستی ما سودی به حال امثال شما ندارد، ولی آنها دروغ گفتند، سوگند به خدا دوستی ما، به حال امثال تو (که نصرانی هستی) نیز سودبخش است، برو دنبال آن کاری که برای آن آمده‌ای، زیرا آنچه را دوست داری، به زودی خواهی دید و به زودی دارای پسر مبارک خواهی شد. آن مرد نصرانی می‌گوید: نزد متوکل رفتم، و به تمام مقاصدم رسیدم و باز گشتم. هبّه الله می‌گوید: من بعد از مرگ همین نصرانی، با پسرش دیدار کردم، دیدم مسلمان است و در مذهب تشیع، استوار و محکم می‌باشد، او به من خبر داد که پدرش بر همان دین نصرانیت مرد، ولی خودش بعد از مرگ پدر، مسلمان شده است و پیوسته می‌گفت: انا بشاره مولای: «من بشارت مولای خود (امام هادی علیه‌السلام) هستم.»

دوا رسانی امام هادی به بیمار

شخصی به نام «زید بن علی» می‌گوید: به بیماری سختی مبتلا شدم، شبانه پزشک آوردند، پزشک دستور به خوردن دوی داد تا در [صفحه ۱۲۹] آن شب و چند روز بخورم بلکه خوب شوم، چنان دوی را پیدا نکردم، هنوز پزشک از خانه‌ام بیرون نرفته بود که «نصر» (خدمتکار امام هادی) به خانه‌ام آمد، شیشه‌ای را که همان دوا در آن بود به من داد، و گفت: «امام هادی علیه‌السلام سلام می‌رساند و می‌فرماید: «از همین دوا در این چند روز استفاده کن.» آن دوا را گرفتم و نوشیدم و سلامتی خود را باز یافتم. [۱۱۵].

معجزه‌ی عجیب طی الارض

ابوهاشم می‌گوید: به حضور امام هادی علیه‌السلام رفتم و گله کردم و عرض نمودم: «من از اینجا (سامرا) به بغداد می‌روم و در آنجا برای اشتیاق شدیدی به دیدار شما پیدا می‌کنم (و راه دور است) برای من دعا کن و مرکبی جز این قاطر ندارم و این قاطر نیز ضعیف و ناتوان است.» امام هادی علیه‌السلام فرمود: قواک الله یا ابهاشم و قوی بر ذونک: «ای ابوهاشم! خدا تو و قاطر تو را نیرومند سازد.» از آن روز به بعد، ابوهاشم نماز صبح خود را در بغداد می‌خواند و سوار بر قاطرش می‌شد و به راه می‌افتاد، نماز ظهر همان روز به سامرا به حضور امام هادی علیه‌السلام می‌آمد و هر گاه می‌خواست همان روز با همان قاطر به بغداد بازمی‌گشت. [۱۱۶]. [صفحه ۱۳۰]

آسانگیری در آنچه خدا آسان گرفته

کافور خادم می‌گوید: یک شب امام هادی علیه‌السلام به من فرمود فلان سطل آب را در فلان محل بگذار، تا وقتی از خواب برخاستم، آب وضو فراهم باشد، آن حضرت به بستر خواب رفت و من به دنبال کاری رفتم و فراموش کردم که سطل آب را در محل معهود بگذارم، ناراحت بودم که امام وقتی از خواب برخیزد، به زحمت خواهد افتاد، در حالی که نگران بودم به محضرش رفتم، به من فرمود: «وای بر تو! آیا عادت مرا نمی‌دانی که من با آب سرد وضو می‌گیرم، تو آب را گرم کرده‌ای و در سطل ریخته‌ای؟» عرض کردم: «سوگند به خدا، آقا ای آقای من، نه سطل را و نه آب را، من به جایی نگذاشتم.» آن حضرت (در این هنگام دریافت که امداد غیبی، این کار را کرده است، به شکر الهی پرداخت و) گفت: حمد و سپاس مخصوص خداوند است، سوگند به خدا، کاری را که خداوند بر ما آسان نموده، ترک نخواهم کرد، حمد و سپاس خداوندی را که ما را از اهل اطاعت خود گردانید و ما را برای کمک بر عبادتش موفق نمود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: ان الله یغضب علی من لا یقبل رخصته: «همانا خداوند خشم می‌کند بر کسی که کار آسان کرده‌ی او را نپذیرد.» [صفحه ۱۳۱] [و این یک درس و پند بزرگ از پیامبر

صلی الله علیه و آله و سلم و امام هادی علیه‌السلام است که ما در مواردی که خداوند رخصت داده و آسان گرفته، بر خود سخت نگیریم، امام هادی علیه‌السلام با همان آب گرمی که دست غیبی آن را برایش آماده کرده بود، وضو ساخت و آسان گیری خدا را ترک نمود. [۱۱۷].

دستور به شکرانه‌ی نعمتهای فراموش شده

شیخ صدوق (ره) از ابوهاشم جعفری نقل می‌کند که گفت: از نظر معاش، در تنگنای سختی قرار گرفتم، به حضور امام هادی علیه‌السلام رفتم، اجازه‌ی ورود داد، وقتی که در محضرش نشستم، فرمود: «ای ابوهاشم! در مورد کدامین نعمتی که خداوند به تو داده می‌توانی شکرانه‌اش را به جا آوری؟» من خاموش ماندم و ندانستم که چه بگویم؟ آن حضرت آغاز سخن کرد و فرمود: «خداوند، ایمان را به تو روزی داد و به خاطر آن، بدنت را از آتش دوزخ حرام کرد و عافیت و سلامتی روزی تو گردانید و تو را در راه اطاعتش یاری نمود و به تو قناعت بخشید و تو را از خوار شدن و رفتن آبرویت، نگهداشت. ای ابوهاشم! من در آغاز، این نعمتها را به یاد تو آوردم، چرا که گمان کردم می‌خواهی از آن کسی که نعمتها را به تو بخشیده به من شکایت کنی؟ و من دستور دادم که صد دینار به تو بپردازند، آن را [صفحه ۱۳۲] برای خود بگیر.» [۱۱۸]. در این فراز نیز امام هادی علیه‌السلام هم با دست جود و کرمش، صد دینار به ابوهاشم که نیازمند شده بود داد و هم او را به شکر مداوم نعمتها دعوت فرمود، نعمتهای گوناگونی که نباید آنها و شکرانه از عطا بخش آنها را فراموش کرد.

برطرف شدن بیماری با نهب امام هادی

در شهر سامرا یکی از شیعیان به بیماری برص گرفتار شد، زندگیش سخت و تنگ گردید، روزی به یکی از دوستانش به نام ابوعلی فهری گفت: «به چنین دردی گرفتار هستم و زندگیم تلخ و پر از رنج شده است.» ابوعلی به او گفت: یک روز سر راه امام هادی علیه‌السلام بنشین، وقتی که آن حضرت را دیدی، از او درخواست کن برای رفع بیماریت تو را دعا کند. او یک روز بر سر راه امام هادی علیه‌السلام نشست، هنگامی که امام هادی علیه‌السلام را دید که در آنجا عبور می‌کند، به سویش جهید تا از او تقاضای دعا کند، امام هادی علیه‌السلام که مهر و لطفش شامل حال همه بود، با دست به او اشاره کرد و سه بار فریاد زد: تنح عافاک الله: «دور شو! خدا تو را عافیت بخشد!» [صفحه ۱۳۳] بیمار دور شد و نزدیک نیامد و با ابوعلی ملاقات کرده و ماجرا را به او گفت، ابوعلی گفت: امام هادی علیه‌السلام قبل از آنکه تو تقاضای دعا کنی، برای تو دعا کرده و فرموده: «برو که به زودی عافیت می‌یابی.» بیمار به خانه‌ی خود بازگشت و شب را خوابید، وقتی که صبح شد، در بدن خود هیچ گونه آثار بیماری ندید و خود را به طور کامل سالم یافت. [۱۱۹].

مسلمان شدن قیصر روم از پاسخ امام هادی

قیصر روم برای یکی از خلفای بنی‌عباس، در ضمن نامه‌ای نوشت: «ما در کتاب انجیل دیده‌ایم که هر کس از روی حقیقت سوره‌ای بخواند که خالی از هفت حرف باشد، خداوند جسدش را بر آتش دوزخ حرام می‌کند و آن هفت حرف عبارت است از: «ث، ج، خ، ز، ش، ظ، ف»، ما هر چه بررسی کردیم، چنین سوره‌ای را در کتابهای: تورات و زبور و انجیل نیافتیم، آیا شما در کتاب آسمانی خود، چنین سوره‌ای را دیده‌اید؟» خلیفه‌ی عباسی، دانشمندان را جمع کرد، و این مسأله را با آنها در میان گذاشت، آنها از جواب آن درماندند، سرانجام این سؤال را از امام هادی علیه‌السلام پرسیدند، آن حضرت در پاسخ فرمود: آن سوره، سوره‌ی «حمد» است، که این حروف هفتگانه در آن نیست. پرسیدند: فلسفه‌ی نبودن این هفت حرف، در این سوره، چیست؟ [صفحه ۱۳۴] فرمود:

حرف «ث» اشاره به «ثبور» (هلاکت) و حرف «ج» اشاره به «ججیم» (نام یکی از درکات دوزخ) و حرف «خ» اشاره به «خبیث» (ناپاک) و حرف «ز» اشاره به «زقوم» (غذای بسیار تلخ دوزخ) و حرف «ش» اشاره به «شقاوت» (بدبختی) و حرف «ظ» اشاره به «ظلمت» (تاریکی) و حرف «ف» اشاره به آفت است. خلیفه، این پاسخ را برای قیصر روم نوشت، قیصر پس از دریافت نامه، بسیار خوشحال شد و به اسلام گروید و در حالی که مسلمان بود از دنیا رفت. [۱۲۰].

عزت نفس و توکل امام هادی به خدا

یکی از شیعیان به نام ابوموسی می گوید: یک روز به محضر امام هادی علیه السلام رفتم و عرض کردم «ای آقای من! این شخص (متوکل عباسی) مرا طرد کرده و شهریه‌ی مرا قطع نموده و خاطر مرا رنجانیده است، فقط از این رو که اطلاع یافته من از دوستان و شیعیان شما هستم، اگر شما در مورد ترحم به من به او درخواست و سفارش کنی، او سخن شما را می‌پذیرد، شایسته است لطف کنید و با درخواست و سفارش خود از متوکل عباسی، در مورد من کار مرا سامان دهید.» امام هادی فرمود: ناراحت نباش به خواست خدا کارت سامان می‌یابد. ابوموسی می گوید: آن روز شب شد، در همان شب، چند نفر از [صفحه ۱۳۵] فرستاده‌های متوکل به خانه‌ام آمدند و مرا طلبیدند، از خانه بیرون آمدم دیدم فتح بن خاقان (وزیر متوکل) در کنار در ایستاده است، به من گفت: «چه شده که این مرد (متوکل) مرا امشب به زحمت انداخته و برای احضار تو مرا به اینجا فرستاده است؟» ابوموسی می گوید: (همراه فتح بن خاقان) به خانه‌ی متوکل روانه شدم، دیدم بر مسند خود نشسته، تا مرا دید، به من رو کرد و گفت: «ای ابوموسی! ما از تو غافل شدیم و تو هم ما را از یاد بردی، تو چه طلبی از ما داری؟» گفتم: صله‌ی فلانی و فلان شهریه و فلان مبلغ و... متوکل دستور داد: دو برابر همه‌ی این مطالبات را به من دادند. تعجب کردم، به فتح بن خاقان گفتم: آیا امام هادی علیه السلام به اینجا آمد؟ گفت: نه، گفتم: آیا امام هادی علیه السلام نامه‌ای برای متوکل نوشت؟ گفت: نه، من به سراغ کار خودم رفتم، فتح بن خاقان پشت سرم آمد و به من گفت: «بدون شک تو از امام هادی علیه السلام تقاضای دعا کرده‌ای، از این رو متوکل نسبت به تو رام شده و نیازها و حقوقت را پرداخته است، از شما می‌خواهم که از طرف من از امام بخواه که برای من نیز دعا کند.» ابوموسی می گوید: بعد از این ماجرا به محضر امام هادی علیه السلام رفتم، آن حضرت تا چهره‌ی مرا دید، فرمود: «از چهره‌ات پیدا است که راضی و شادمان هستی.» [صفحه ۱۳۶] عرض کردم: «آری ای آقای من به برکت الطاف و عنایات شما، ولی به من گفتند که شما نزد متوکل نرفته‌ای و از او درخواست و سفارش در مورد من ننموده‌ای.» امام هادی علیه السلام فرمود: «خداوند متعال می‌داند که ما در نیازها جز به ذات پاکش به هیچ کس پناه نمی‌بریم، و در گرفتاریها تنها به خدا توکل می‌کنیم، هرگاه از درگاه او درخواستی کنیم، اجابت می‌کند، می‌ترسیم از اینکه به غیر او متوجه شویم، خداوند توجه و عنایتش را از ما برگرداند.» عرض کردم: فتح بن خاقان از من خواست تا از شما تقاضا کنم برایش دعا کنی. امام هادی علیه السلام فرمود: «فتح در ظاهر با ما دوستی می‌کند ولی در باطن از ما دوری می‌نماید، استجاب دعا در مورد کسی رخ می‌دهد که شایستگی آن را داشته باشد، هرگاه تو در اطاعت خدا اخلاص نمودی و به حقانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حق ما اقرار کردی، سپس از درگاه خدا چیزی را خواستی، خداوند تو را محروم نخواهد کرد.» عرض کردم: «ای آقای من به من دعایی بیاموز که در میان دعاها، به آن اختصاص یابم و نتیجه بگیرم. امام هادی علیه السلام فرمود: من در بسیاری از اوقات، خدا را با این دعا، می‌خوانم و از درگاه خداوند خواسته‌ام که هر کس در کنار قبرم، این دعا را بخواند، خداوند او را ناامید نکند و آن دعا این است: یا عدتی عند العدد، و یا رجائی و المعتمد، و یا کھفی [صفحه ۱۳۷] و السنند، و یا واحد و یا احد، و یا قل هو الله احد، أسئلك اللهم بحق من خلقته من خلقك و لم تجعل فی خلقك مثلهم احداً، صلی علی جماعتهم و افعّل بی کیت و کیت: «ای یاور من هنگام یاریها، و ای امید و اعتماد گاه من، و ای پناهگاه و تکیه گاه استوار، و ای یکتا و ای بی‌همتا و ای «قل هو الله احد» از درگاہت مسألت دارم به حق آن مخلوقاتی که هیچ کس را در مقام، مانند

آنها نیافریدی، بر جماعت آنها، رحمت فرست و فلان حاجت و فلان نیازم را برآور!» [۱۲۱]. از این فراز جالب، چند درس مهم می‌آموزیم: ۱ - امام هادی علیه‌السلام به مشکلات بینوایان توجه می‌کرد و آنها را رفع می‌نمود. ۲ - امام هادی علیه‌السلام در مورد دوستانش، دعا می‌کرد، دعایی که به استجاب می‌رسید. ۳ - آن حضرت، عزت خود را حفظ می‌نمود، و از تقاضا کردن از فردی مانند متوکل دوری می‌جست. ۴ - با توکل خالص به خدا، از دست زدن به دامن این و آن دوری می‌نمود. ۵ - دشمنی مانند فتح بن خاقان، به عظمت مقام امام اقرار می‌کرد، و از او التماس دعا می‌نمود. [صفحه ۱۳۸] ۶ - آن حضرت برای فردی مثل فتح بن خاقان که منافق بود، دعا نکرد و به ما آموخت که برای صالحان دعا کنیم نه برای منافقان و دشمنان. ۷ - امام هادی علیه‌السلام دعای مخصوصی آموخت که سراسر آن توحید و اخلاص است و ضمناً این درس را می‌آموزد که اولیای برجسته‌ی خدا را هنگام دعا، در گاه الهی واسطه قرار دهیم. ۸ - او ضمانت کرد که اگر آن دعا را در کنار قبرم بخوانید، از درگاه خدا خواسته‌ام شما را ناامید نکند.

دعای دیگری از امام هادی

یکی از دعاهای آن حضرت چنین بود: یا عزیز العز فی عزه، یا عزیز اعزنی بعزک، و ایدنی بنصرک، و اذفع عنی همزات الشیاطین، و اذفع عنی بدفعک، و امنع عنی بصنعک، و اجعلنی من خیار خلقک، یا واحد یا احد یا فرد یا صمد: «ای خدای عزیز، عزت در پرتو عزت تو است، با عزت خودت مرا عزت بخش و با یاری خودت یاری کن و القائنات شیطانها را از من دفع کن و مرا در حریم دفاع خود قرار بده و با صنع خود مرا از گزندها نهبانی فرما و مرا از شایسته‌ترین مخلوقات قرار بده، ای خدای یکتا، یگانه، بی‌همتا و بی‌نیاز.» [۱۲۲]. [صفحه ۱۳۹]

دلجویی و نوازش از دوستان

یونس نقاش یکی از دوستان و شیعیان امام هادی علیه‌السلام بود، یک روز لرزان و پریشان سراسیمه نزد امام هادی علیه‌السلام آمد و گفت: «ای آقای من، در مورد خانواده‌ام به شما سفارش می‌کنم از آن‌ها سرپرستی کنید. امام: چه شده؟ چه خبر؟ یونس: آماده مرگ شده‌ام. امام هادی علیه‌السلام در حالی که خنده بر لب داشت فرمود: چرا ای یونس؟ یونس: موسی بن بغا (سرلشگر متوکل) ننگین گرانقیمتی را به من داده، تا روی آن نقاشی کنم، ننگین در دستم شکست و دو نیمه شد، فردا وقت پرداخت آن است، اگر موسی ببیند این ننگین گرانقیمت را شکسته‌ام یا دستور می‌دهد هزار تازیانه به من بزنند یا مرا بکشند؟ امام هادی: به خانه‌ات برو تا فردا حادثه‌ای جز خیر پدید نمی‌آید. یونس که بسیار مضطرب بود به خانه‌اش بازگشت و آن شب را با هزار زحمت و رنج به سر آورد، صبح زود با پریشانی و نگرانی شدید به محضر امام هادی علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «فرستاده‌ی موسی آمده و ننگین را از من می‌طلبد، چه کنم؟» امام هادی: برو به خانه‌ی موسی، جز خیر چیزی نخواهی دید. [صفحه ۱۴۰] یونس: ای آقای من به موسی چه بگویم؟ امام هادی علیه‌السلام در حالی که خنده بر لب داشت، فرمود: «نزد موسی برو و آنچه را گفت بشنو و آن جز خیر نمی‌باشد». یونس به خانه‌ی موسی رفت و سپس در حالی که شادمان و خندان بود نزد امام هادی علیه‌السلام بازگشت و به امام عرض کرد: «ای آقای من، نزد موسی رفتم، به من گفت: دختران کوچکم در مورد این ننگین با هم دعوا دارند، این ننگین را دو نیمه کن، که به هر کدام از دو دخترم یکی از آنها برسد، اگر چنین کنی تو را از مال دنیا بی‌نیاز می‌سازم. امام هادی علیه‌السلام از اینکه یکی از شیعیان با الطاف حقیقه الهی نجات یافته، حمد و سپاس الهی گفت و عرض کرد: «خدایا! حمد و سپاس مخصوص تو است، که ما را به گونه‌ای قرار دادی که به حق تو را بستاییم.» آنگاه به یونس فرمود: «تو به موسی چه گفتی؟» یونس: گفتم به من مهلت بده تا فکر کنم چگونه درست کنم. امام هادی: جواب خوبی دادی. [۱۲۳].

خریداری گوسفند برای عید قربان و تقسیم آن بین مردم

ماه ذیحجه نزدیک انجام مراسم حج بود، «اسحاق بن جلاب» می‌گوید (به دستور امام هادی) گوسفندهای بسیار خریدم، آنها را به [صفحه ۱۴۱] اصطبلی که در منزل امام بود آوردم، سپس مرا خواست و آن گوسفندان را از آن اصطبل به جای وسیعی انتقال داد و در آنجا همه‌ی آن گوسفندان را بین مردم و بستگانش تقسیم نمود (تا برای مراسم عید قربان، گوسفند فراوان در دسترس باشد). سپس من در روز هشتم ذیحجه از آن حضرت خواستم اجازه دهد تا (از سامرا) به بغداد نزد پدرم بروم، آن بزرگوار به من نوشت: «فردا در نزد ما بمان، سپس برو.» من روز عرفه (نهم) در سامرا ماندم و شب عید قربان در ایوان خانه امام هادی علیه‌السلام خوابیدم، هنگام سحر، آن جناب نزد من آمد و فرمود: «ای اسحاق برخیز.» برخاستم و چشمم را گشودم ناگاه خود را در خانه‌ام در بغداد دیدم، نزد پدرم رفتم و در کنار دوستان و آشنایانم نشستم، به آنها گفتم: «روز عرفه (نهم) در سامرا بودم و اکنون روز عید به بغداد آمدم.» [۱۲۴] با اینکه فاصله‌ی سامرا تا بغداد، بسیار است.

بهره‌مندی از نعمتهای الهی و اظهار شکر آنها

ابوموسی می‌گوید: یک روز امام هادی علیه‌السلام را در سامرا دیدم، به من فرمود: «ای ابوموسی! من از روی اجبار از مدینه به سوی سامرا خارج شدم، و اینک اگر مرا از سامرا بیرون کنند نیز از روی اجبار خواهد بود (و گرنه می‌خواهم همین جا بمانم).» [صفحه ۱۴۲] عرض کردم: ای آقای من! چرا؟ فرمود: لطیب هوائها و عذوبه مائها و قلۀ دائها: «به خاطر پاکیزگی هوای سامرا و گوارایی و شیرینی آب آن و اندک بودن بیماری در آن.» [۱۲۵]. به این ترتیب امام هادی علیه‌السلام با آشکار نمودن نعمتهای الهی، شکرانه و خشنودی خود را آشکار می‌ساخت و این درس را به ما آموخت که از نعمتهای الهی مانند خوش آب و هوایی و سلامتی محیط زیست، استفاده کرده و در به وجود آوردن چنین محیطها و جلوگیری از عوامل کثیف نمودن هوا کوشا باشیم و از نعمتهای الهی به طور صحیح بهره‌مند گردیم.

کشاورزی امام هادی

علی بن حمزه می‌گوید: ابوالحسن (امام هادی علیه‌السلام) را دیدم که در زمین خود مشغول کار و کوشش است، به طوری که قدمهای مبارکش غرق در عرق شده بود، عرض کردم: «فدایت شوم! مردان کجایند که به جای شما کار کنند و نگذارند شما زحمت بکشید؟» امام هادی علیه‌السلام فرمود: «ای علی! آن کس که بهتر از من و پدرم بود در زمین خود کار کرد.» عرض کردم: آن کس چه شخصی بود؟» [صفحه ۱۴۳] فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و همه‌ی پدرانم با دست خود کار می‌کردند، کار کردن شیوه‌ی پیامبران و رسولان و انسانهای شایسته است.» [۱۲۶].

فرزندان امام هادی

عالم بزرگ شیخ مفید (ره) در ارشاد می‌نویسد: امام هادی علیه‌السلام دارای پنج فرزند (چهار پسر و یک دختر) بود که عبارتند از: ۱ - امام حسن عسکری علیه‌السلام ۲ - حسین ۳ - محمد ۴ - جعفر ۵ - عایشه [۱۲۷] در کتاب مناقب به جای عایشه «علیه» ذکر شده است. [۱۲۸]. مرقد حسین بن هادی علیه‌السلام در کنار مرقد مطهر پدرش در سامرا می‌باشد، مرقد مطهر محمد (معروف به سید محمد) بین کاظمین و سامرا، در هشت فرسخی سامرا دارای بارگاه عظیم و زیارتگاه شیعیان است. ولی جعفر که به جعفر کذاب معروف گردید، فرزند ناخلف بود و بعد از پدر، به دروغ ادعای امامت کرد و موجب اختلاف شیعیان و مزاحمتهای بسیار

دیگر شد. روایت شده: امام هادی علیه‌السلام فرمود: «از پسر جمیع دوری کنید، مثل او با من همانند مثل کنعان پسر نوح با نوح علیه‌السلام است.» و امام [صفحه ۱۴۴] حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: «مثل من و جعفر مانند هابیل و قابیل است، اگر کشتن من برای جعفر ممکن بود، مرا می‌کشت، ولی خداوند از او جلوگیری نمود.» [۱۲۹]. از بررسیها به دست می‌آید علت انحراف بعضی از امامزادگان (به طور نادر) عواملی بود که عبارت است از: مادر ناباب، حسادت، جاه‌طلبی، پول‌پرستی و همنشین بد، خداوند همه‌ی ما را از عوامل خطر حفظ کند - آمین. «پایان»

پاورقی

- [۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۸.
- [۲] ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۳ - منتخب التواریخ، ص ۷۸۹، به نقل از اثبات الوصیه مسعودی.
- [۳] الاثمه الاثنی عشر، هاشم معروف، ص ۴۵۱ - بحار، ج ۵۰، ص ۱۱۴.
- [۴] بحار، ج ۵۰، ص ۱۱۴ - مناقب، ج ۴، ص ۴۰۱.
- [۵] عیون المعجزات، بحار، ج ۵۰، ص ۱۲۳.
- [۶] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۷.
- [۷] همان مدرک.
- [۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۳. در شماره‌ی قبل به طور مشروح بیان شد.
- [۹] حجرات / ۱۲.
- [۱۰] از اصحاب مورد اطمینان امام رضا و امام جواد و امام هادی (ع).
- [۱۱] همان مدرک، ص ۳۲۴، (با تلخیص و اقتباس).
- [۱۲] کمال‌الدین، صدوق، ج ۲، ص ۵۰.
- [۱۳] درباره‌ی چگونگی امامت امام جواد (ع) در خردسالی، در شماره‌ی قبل به طور مشروح سخن گفتیم، همان گفتار در اینجا نیز جاری است.
- [۱۴] همانگونه که از آیات ۱۲ و ۳۰ سوره مریم در مورد یحیی و عیسی (ع) و در حدیث معتبری در اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۳ در مورد سلیمان، استفاده می‌شود.
- [۱۵] دلائل الامامه طبری، ص ۲۱۹.
- [۱۶] مآثر الکبری فی تاریخ سامرا، ج ۳، ص ۹۵ - ۹۶، طبق نقل زندگی امام هادی (ع) باقر شریف قرشی، ص ۲۳ - ۲۴.
- [۱۷] اعلام الوری، ص ۳۴۷ - مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۴۱۵.
- [۱۸] همان مدرک.
- [۱۹] بقره / ۶۷ تا ۷۳.
- [۲۰] عیون المعجزات، بحار، ج ۵۰، ص ۱۸۵ - ماجرای دیگری نیز در بخش دوم در رابطه با متوکل عباسی، خاطر نشان می‌شود.
- [۲۱] مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۴۱۳ و ۴۱۴.
- [۲۲] این رساله در کتاب تحف العقول، ص ۵۳۴ تا ۵۵۵ آمده است.
- [۲۳] همان مدرک ص ۵۵۵.
- [۲۴] اقتباس از اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۸.

- [۲۵] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۰.
- [۲۶] باید توجه داشت که این پاسخ از باب الزام خصم به عقاید مورد احترام خودش هست.
- [۲۷] اقتباس از احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.
- [۲۸] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۵۸ - نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۳۷.
- [۲۹] یحیی این آیه را به دلخواه خود معنی کرد.
- [۳۰] طلاق / ۲.
- [۳۱] مطابق پاره‌ای از روایات، این پاسخها را ابن سکت، با املائی امام (ع) نوشت.
- [۳۲] ترجمه تحف العقول، ص ۵۶۳ تا ۵۷۰.
- [۳۳] الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۲۸۵.
- [۳۴] همان مدرک.
- [۳۵] زندانی امام علی الهادی (ع)، از ص ۲۰۶ تا ۲۵۷.
- [۳۶] رجال شیخ طوسی.
- [۳۷] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۸۹ - سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۱.
- [۳۸] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۴.
- [۳۹] منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۵۷.
- [۴۰] کمال الدین صدوق، بحار، ج ۳، ص ۲۶۸.
- [۴۱] ثواب الاعمال شیخ صدوق، ص ۲۲۲.
- [۴۲] قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۴۵ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۴.
- [۴۳] فهرست ابن ندیم، ص ۷۹ - وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۴۴۲.
- [۴۴] همان مدرک و الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.
- [۴۵] فروع کافی، ج ۶، ص ۴۴۲.
- [۴۶] سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۵ و ۵۶.
- [۴۷] سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷.
- [۴۸] فروع کافی، ج ۶، ص ۴۸۰.
- [۴۹] سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۸.
- [۵۰] شیعیان گروهک واقفیه را ممتوره (سگ باران دیده) می‌نامیدند، زیرا همانگونه که سگ باران دیده به هر جا رود و بدنش به هر چه برسد، آن را نجس می‌کند، واقفیه نیز در میان شیعیان رفت و آمد می‌کردند و به هر که می‌رسیدند، روحش را نجس می‌نمودند. (بحار، ج ۸۵، ص ۲۰۳).
- [۵۱] رجال الکشی، ص ۳۹۱.
- [۵۲] الائمة الاثنی عشر، هاشم معروف، ج ۲، ص ۴۶۳.
- [۵۳] همان مدرک، ص ۴۶۴ و ۴۶۵.
- [۵۴] همان مدرک، ص ۴۶۴.
- [۵۵] بحار، ج ۵۰، ص ۲۰۵.

- [۵۶] وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۵۴.
- [۵۷] توحید صدوق، ص ۲۲۴ - زندگی امام هادی، باقر شریف قرشی، ص ۳۸۰.
- [۵۸] اقتباس از احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.
- [۵۹] این کاخ به نام خود متوکل که جعفر نام داشت، ساخته می‌شد که از مهمترین کاخهای متوکل بود، او در حالی که مردم در پایین‌ترین وضع اقتصادی به سر می‌بردند به عیاشی و کاخ‌سازی می‌پرداخت، به طوری که دو میلیون دینار (سکه طلا) خرج آن شد. (معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۴۳). آری متوکل پشت سر هم کاخ می‌ساخت که تعداد آنها به بیست کاخ رسید و هر کدام نام مخصوصی داشتند (زندگانی امام هادی، باقر شریف قرشی، ص ۳۵۰) اینجا است که به یکی از رازهای مبارزه‌ی امام هادی علیه‌السلام با او و تبعید و سپس زندانهای سخت و سرانجام شهادت او به دستور معتز پسر متوکل، پی می‌بریم.
- [۶۰] دلائل الامامیه طبری، ص ۲۱۹.
- [۶۱] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۳.
- [۶۲] همان مدرک، ص ۲۷۵.
- [۶۳] همان مدرک، ص ۲۷۶.
- [۶۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۸.
- [۶۵] از قراین استفاده می‌شود که این مجلس، در مدینه یا در مکه، در مراسم حج بوده است.
- [۶۶] از این تعبیر امام فهمیده می‌شود، که آن حضرت حتی در پاسخ به سؤال در تنگنا و تقیه بوده است و چنین مطلبی بیانگر دیکتاتوری واثق می‌باشد.
- [۶۷] انوار البهیة، ص ۴۴۰ و ۴۴۱.
- [۶۸] اعلام الوری، ص ۳۴۳ - بحار، ج ۵۰، ص ۱۲۴.
- [۶۹] اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۲.
- [۷۰] انوار البهیة، ص ۴۴۹ و ۴۵۰.
- [۷۱] همان مدرک، ص ۴۵۰.
- [۷۲] اعلام الوری، ص ۳۴۸ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۸.
- [۷۳] تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۷.
- [۷۴] تذکره‌ی سبط بن جوزی، ص ۲۰۲.
- [۷۵] مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۴۰۲، و در کتاب روضة الکافی، ص ۴۶۳ همین مطلب با اندکی تفاوت نقل شده است.
- [۷۶] انوار البهیة، ص ۴۵۳.
- [۷۷] بحار، ج ۵۰، ص ۱۹۶.
- [۷۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۹ - ارشاد مفید، ص ۳۰۹.
- [۷۹] بحار، ج ۵۰، ص ۱۹۶.
- [۸۰] همان مدرک، ص ۱۹۵.
- [۸۱] بحار، ج ۵۰، ص ۱۵۵.
- [۸۲] بحار، ج ۵۰، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.
- [۸۳] مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۶۰ - بحار، ج ۵۰، ص ۲۱۱ و ۲۱۲ - روایت شده: آنچه‌ان متوکل منقلب شد که عیش او به عزا و بزم

او به سوگ، تبدیل گردید و جام شراب را محکم بر زمین کوبید. (تذکره الخواص، سبط بن جوزی، ص ۲۰۳).

[۸۴] بحار، ج ۵۰، ص ۲۱۴.

[۸۵] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۱۳.

[۸۶] این آیه، از زبان حضرت صالح پیغمبر است که به قوم خود، پس از آنکه ناقه را پی کردند، اخطار کرد و پس از سه روز صیحه‌ی آسمانی آنها را فراگرفت و آنها در خانه‌های خود مردند. (سوره‌ی هود، آیه ۶۵). مطابق پاره‌ای از روایات، امام هادی علیه‌السلام در این هنگام در زندان بود و می‌فرمود: «من در پیشگاه خدا از ناقه‌ی صالح، گرامی‌تر هستم، سپس آیه‌ی مذکور (۶۵ هود) را خواند، متوکل آن حضرت را در روز بعد از زندان آزاد کرد، روز سوم فرارسید، (سران نظامیان ترک به نامهای) یاغز، یغلون و تامش، با گروهی به متوکل حمله کردند و او را کشتند و پسر او منتصر را جانشین او نمودند. (اعلام الوری، ص ۳۴۹).

[۸۷] بحار، ج ۵۰، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

[۸۸] تتمه المنتهی، ص ۲۳۸.

[۸۹] اقتباس از تتمه المنتهی، ص ۲۴۴.

[۹۰] همان مدرک، ص ۱۴۶.

[۹۱] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۱.

[۹۲] همان مدرک، ص ۱۴۶.

[۹۳] انوار البهیة محدث قمی، ص ۴۶۸ و ۴۶۹.

[۹۴] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۰.

[۹۵] تحف العقول، ص ۵۷۲.

[۹۶] همان مدرک، ص ۵۷۴.

[۹۷] انوار البهیة، ص ۴۴۷.

[۹۸] بحار، ج ۷۸، ص ۳۶۹.

[۹۹] همان مدرک.]

[۱۰۰] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۹.

[۱۰۱] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۹.

[۱۰۲] بحار، ج ۷۸، ص ۳۶۹.

[۱۰۳] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۹.

[۱۰۴] انوار البهیة، ص ۴۴۷.

[۱۰۵] مصباح کفعمی.

[۱۰۶] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۹.

[۱۰۷] تحف العقول (ترجمه شده)، ص ۵۷۱ و ۵۷۲.

[۱۰۸] مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۵ - تتمه المنتهی، ص ۲۵۲.

[۱۰۹] انوار البهیة، ص ۴۸۸.

[۱۱۰] همان مدرک، ص ۴۴۷.

[۱۱۱] بحار، ج ۵۰، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

- [۱۱۲] كشف الغمه، ج ۳.
- [۱۱۳] فاما جلست معه و تركتنا، و اما جلست معنا و تركته؟.
- [۱۱۴] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۴ و ۳۷۵.
- [۱۱۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۲.
- [۱۱۶] بحار، ج ۵۰، ص ۱۳۸.
- [۱۱۷] بحار، ج ۵۰، ص ۱۲۶.
- [۱۱۸] امالی صدوق، ص ۴۱۲.
- [۱۱۹] خرائج راوندی، مطابق نقل بحار، ج ۵۰، ص ۱۴۶.
- [۱۲۰] شرح شافیه ابی فراس، مطابق نقل منتخب التواریخ، ص ۷۹۵.
- [۱۲۱] بحار، ج ۵۰، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.
- [۱۲۲] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۹.
- [۱۲۳] بحار، ج ۵۰، ص ۱۲۶ - مطابق بعضی از روایات این مطلب به امام حسن عسکری (ع) نسبت داده شده است. (همان مدرک، ص ۲۸۲).
- [۱۲۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۸ و ۴۹۹.
- [۱۲۵] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۱۷.
- [۱۲۶] من لا یحضره الفقیه، مطابق نقل «زندگانی امام علی الهادی (باقر شریف قرشی)، ص ۴۴ - بعضی احتمال داده‌اند منظور از ابوالحسن در این حدیث، امام کاظم (ع) است.
- [۱۲۷] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۰۰.
- [۱۲۸] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۲.
- [۱۲۹] جامع النورین، ص ۳۱۶.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره

الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز تحقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید / حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

